

بررسی روایات ساختگی در کتب حدیث

نقد کتب حدیث

اثر:

مصطفی حسینی طباطبایی

﴿لقد كذب علي رسول الله -صلى الله عليه وسلم- علي عهده حتى قام خطيباً فقال: من كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار﴾.

امام علی (علیه السلام)

(نهج البلاغه / خطبة ۲۱۰)

«در روزگار پیامبر -صلى الله عليه وسلم- بر او دروغ بستند تا آنجا که برخاست و سخنرانی کرد و فرمود: هر کس عمداً بر من دروغ بندد جایگاهش را از آتش گیرد».

﴿انا اهل بيت صادقون لانخلو من كذاب يكذب علينا﴾

امام صادق (علیه السلام)

(رجال کشی / ۲۷۵)

«ما خاندانی راستگوییم ولی از شرّ دروغزنی که بر ما دروغ بندد، بر کنار نمانده‌ایم».

فهرست

- پیشگفتار..... ۵
- فصل ۱: اخباری که بر جعل حدیث گواهی می دهند..... ۱۱
- فصل ۲: گواهی بزرگان امامیه دربارهٔ احادیث ساختگی..... ۱۷
- فصل ۳: انگیزه‌های جعل حدیث..... ۲۳
- فصل ۴: شیخ کلینی و کتاب کافی..... ۳۳
- فصل ۵: نقد احادیث شیخ کلینی..... ۳۹
- فصل ۶: شیخ صدوق و کتابهایش..... ۵۷
- فصل ۷: نقد احادیث شیخ صدوق..... ۶۱
- فصل ۸: محمد باقر مجلسی و آثار وی..... ۷۵
- فصل ۹: نقد آثار مجلسی..... ۸۱
- فصل ۱۰: حُرِّ عاملی و آثار وی..... ۱۰۱
- فصل ۱۱: نقد احادیث وسائل الشیعه..... ۱۰۵
- فصل ۱۲: نقد احادیث تفسیری..... ۱۱۷
- فصل ۱۳: نقد کتب دعا و زیارت..... ۱۴۹
- فصل ۱۴: احادیث ساختگی و شناخت آنها..... ۱۶۵

منابع ۱۷۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خدای منان را سپاس بی پایان می گوئیم که ما را به بعثت خاتم پیامبران و نعمت بینات قرآن مفتخر داشت و بر محمد مصطفی، رسول راستین و پیامبر امین وی سلام فراوان می فرستیم که با رهبری های متین و تعالیم وزین خود، پیروان آئینش را بر شناخت حقایق و کشف دقایق و ردّ شبهه و دفع فتنه توانایی بخشید و نیز بر خاندان ارجمند و دانشمندان اُمّتش درود باد که کتاب خدا و سنت رسول را به میراث بردند و با تحریف غالیان و افترای باطل اندیشان و تأویل جاهلان به ستیزه برخاستند.

فسلام علیه وعلیهم ما أنار فجرٌ ساطعٌ، وخوی نجمٌ طالع.

پیشگفتار

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی.

حدیث یا خبر^۱ که پس از قرآن کریم نقش مهم و مؤثری را در معرفی اسلام بر عهده دارد در طول تاریخ از گزند تدلیس و خطر تحریف بر کنار نمانده بلکه از همان صدر اسلام گرفتار آسیب های سختی شده است. آثار قابل اعتمادی وجود دارد که ثابت می کند از روزگار رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- عده ای به حدیث سازی و تحریف آن دست می زدند و ساخته های خود را به پیامبر بزرگ اسلام -صلی الله علیه وسلم- نسبت می دادند تا از این راه اذهان و افکار مسلمانان را به سوی خود جلب کنند و به مقاصد خویش نایل آیند. این اقدام فریبکارانه در دوران های بعد با انگیزه های گوناگون، دنبال شد و رو به فزونی نهاد و

۱. در اینکه تفاوت حدیث با خبر چیست؟ بعضی برآنند که حدیث شامل آثاری می شود که از پیامبر اکرم اسلام (و خاندان گرامی او) رسیده و خبر به آثاری گویند که از غیر ایشان گزارش شده است. از این رو در قدیم به راویان آثار تاریخی «اخباری» می گفتند و گزارشگران سنت نبوی را «محدث» می خواندند ولی قول مشهور آنست که این دو واژه، مترادف اند.

سازندگان حدیث، دروغ‌های بسیاری از قول خاندان پیامبر - علیه السلام- و بزرگان صحابه ساختند و بر افتراهایی که به پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- زده بودند، افزودند.

خوشبختانه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- با عنایات الهی از همان اوائل، بر این دسیسه‌های خطرناک وقوف یافت و مسلمانان را هشدار داد و دروغپردازان را انذار نمود.

در پی هشدار رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و تأکید خاندان پیامبر -علیه السلام- مبنی بر آنکه احادیث در معرض دسیسه‌دروغگویان قرار گرفته است، علمای اسلامی نیز خاموشی نگرفتند و از روزگار کهن تاکنون، کتاب‌هایی چند در معرفی احادیث ساختگی پرداختند و پرده از خیانت جاعلین حدیث برداشتند بطوری که برخی از دانشمندان گفته‌اند: **ما ستر الله أحداً یکذب فی الحدیث**^۱. یعنی: «خداوند هیچکس را که در امر حدیث دروغپردازی می‌کند (از نظر نقّادان) پنهان نداشته است». و هر

۱. به کتاب «شرح الدرّایة» اثر شیخ زین‌الدین عاملی (مشهور به شهید ثانی)

چاپ سنگی، ص ۷۴ نگاه کنید.

چند این سخن به مبالغه نزدیکتر است ولی نشان می دهد که علمای فن، در نقد حدیث و شناسایی راویان دروغگو، به اهتمام بسیار پرداخته اند. از میان کهن ترین کتاب هایی که در این باره نوشته شده است می توان کتاب «الموضوعات» اثر عبدالرزاق صنعانی یمنی (متوفی سال ۲۱۱ هـ ق) را نام برد. صنعانی از محدثین برجسته بشمار می رفت و کتاب وی در قاهره به زیور طبع در آمده است. اثر قدیمی دیگری که در این باره بجای مانده کتاب «علل الحدیث» اثر حافظ عبدالرحمن بن ابی حاتم (متوفی در سال ۳۲۷ هـ ق) است. کتاب مذکور به ذکر احادیث ساختگی بسنده نکرده بلکه احياناً خطاهایی را که در متن یا سند احادیث رخ داده نیز خاطر نشان می سازد و در حدود سه هزار حدیث را در معرض نقد و ایراد قرار داده است.

دو قرن پس از ابن ابی حاتم، محدث دیگری بنام حافظ حسین بن ابراهیم جوزکانی همدانی (متوفی به سال ۵۴۳ هـ ق) کتاب تازه ای درباره احادیث ساختگی پرداخت که «الموضوعات من الأحادیث المرفوعات» نام دارد و به الأباطیل جوزکانی مشهور

است سپس عبدالرحمن بن جوزی بغدادی (متوفی در سال ۵۷۹ هـ ق) کتاب معروف «الموضوعات» را با بهره‌گیری از اثر جوزکانی، پدید آورد. اثر دیگری که در این زمینه حائز اهمیت است کتاب «الدرر الملتقط فی تبیین الغلط و نفی اللغط» اثر دانشمند نقّاد، حسن بن محمد صاغانی (متوفی به سال ۶۵۰ هـ ق) است که شیخ زین‌الدین عاملی (مشهور به شهید ثانی) (قُدّس سرّه) این کتاب را از کتاب ابن جوزی برتر شمرده و درباره آن نوشته است: «فإنه تام في هذا المعني مشتمل علي انصاف كثير^۱. یعنی «این کتاب در موضوع خود به کمال رسیده و در موارد بسیار، شرط انصاف در آن رعایت شده است». در حدود یک قرن پس از صاغانی، احمد بن تیمیه دمشقی (متوفی به سال ۷۲۸ هـ ق) رساله‌ای درباره «احادیث القصاص» نگاشت و در خلال آن از احادیث مجعول و ساختگی یاد کرد. پس از وی، شاگردش محمد بن قیم جوزیه (متوفی در سال ۷۵۱ هـ ق) رساله‌ای به نام «المنار المنيف فی الصحيح و الضعيف» در همین زمینه پرداخت.

۱. شرح الدرّایه، ص ۷۵-۷۶.

در قرن نهم جلال‌الدین سیوطی مصری (متوفی در سال ۹۱۱ هـ ق) کتابی با عنوان «اللالی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه» تألیف نمود و پس از او محمد بن طاهر فتّنی هندی (متوفی به سال ۹۸۶ هـ ق) کتاب «تذکره الموضوعات» را نگاشت. بعد از فتّنی، نورالدین علی قاری هروی (متوفی در سال ۱۰۱۴ هـ ق) سه کتاب در این باره تألیف کرد که: «الأسرار المرفوعه فی الأخبار الموضوعه» و «الهبات السنیات فی تبیین الأحادیث الموضوعات» و «المصنوع فی معرفه الحدیث الموضوع» نام دارند. سپس قاضی محمد بن علی شوکانی یمنی (متوفی به سال ۱۲۵۰ هـ ق) کتاب «الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه» و کتاب دیگری بنام «التعقبات علی الموضوعات» را ترتیب داد. پس از شوکانی، محمد عبدالحی لکنوی هندی (متوفی در سال ۱۳۰۴ هـ ق) کتاب «اللؤلؤ المرصوع» را دربارهٔ احادیث موضوع (ساختگی) نوشت. در عصر اخیر، شیخ محمد بشیر ظفر ازهری (متوفی در ۱۳۲۵ هـ ق) کتاب «تحذیر المسلمین من الأحادیث الموضوعه علی سید المرسلین» را تألیف نمود و سرانجام در روزگار ما محمد ناصرالدین البانی،

ساکن سوریه کتاب «سلسله الأحادیث الضعیفه و الموضوعه» را پدید آورد.

البته جز این دانشمندان، علمای دیگری نیز بدینکار اهتمام ورزیده‌اند که از آوردن نام همه آنان و ذکر آثارشان صرف نظر کرده‌ایم. شرک الله سعیهم و اجزل مثوبتهم.

نکته ای که در اینجا باید گفت اینست که دانشمندان مذکور جز یکی دو تن از ایشان که شیعه زیدی بوده‌اند، بقیه از اهل سنت شمرده می‌شوند و کتاب‌هایی که نوشته‌اند عموماً درباره احادیثی تألیف شده که دروغ‌زنان به رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- بسته‌اند اما شیعه امامیه، در قرن‌های گذشته به نگارش کتاب مستقلی درباره احادیث دروغین که به ائمه اهل بیت -علیهم السلام- نسبت داده شده، نپرداخته‌اند و هر چند فقهای امامیه در خلال کتاب‌های فقهی گاهی به نقد احادیثی در فروع احکام اهتمام ورزیده‌اند ولی چنانکه گفتیم کتاب جداگانه ای که بیان اخبار ساختگی را بر عهده داشته باشد، در میان ایشان پدید نیامده است تا آنکه در روزگار ما دانشمند مدقق و رجال شناس

محقق، شیخ محمد تقی شوشتری کتاب «الأخبار الدخیله» و مستدرکات آن را به رشته تحریر در آورد و فصلی از آن را به ذکر احادیث مجعول اختصاص داد.^۱ ولی هنوز بسیاری از «اخبار غلاه» و «مراسیل^۲ نادرست» و «روایات ساختگی» در کتب امامیه دیده می شود که مرحوم شوشتری بدان ها نپرداخته است و نیز از «دواعی جعل حدیث» یعنی انگیزه های حدیث سازان، سخنی بمیان نیاورده است. از اینرو نگارنده بر خود لازم دید که به پژوهش درباره اینگونه احادیث و مسائل مربوط به آنها پردازد و نمونه های روشنی از اخبار نادرست را که در معارف دین و تفسیر قرآن کریم و فروع احکام و ادعیه و زیارات ملاحظه نموده است ارائه دهد. بویژه که این روزها در ایران کتب حدیث و

۱. به کتاب «الأخبار الدخیله» باب الثانی فی الأحادیث الموضوعه (از صفحه

۸۸ به بعد)، چاپ تهران، مکتبه الصدوق ۱۳۹۰ هـ ق نگاه کنید.

۲. مراسیل جمع مرسل از اقسام حدیث است و در اصطلاح، حدیثی را گویند

که روایت کننده اش آن را بی واسطه از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- یا

امامی از ائمه -علیهم السلام- گزارش نموده باشد با اینکه خود، رسول اکرم

یا آن امام را اساساً ندیده است!

دعاء را بدون نقد و بررسی، از عربی به پارسی ترجمه می کنند و در دسترس عموم قرار می دهند با اینکه در کتاب های مزبور، احادیث مقبول و مردود و ادعیه صحیح و سقیم هر دو دیده می شود و نباید گمان کرد که هر چه در جوامع حدیث و کتب دعاء آمده، بطور قطع از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و امامان اهل بیت -علیهم السلام- صادر شده است.

در اهمیت نقد حدیث جا دارد که خاطر نشان سازیم احادیث نادرست و ساختگی همواره مایه ضلالت و اتهام را فراهم آورده اند. از یکسو، دوستان ناآگاه را به اندیشه ها و عقاید خرافی کشانده اند و از سوی دیگر، دشمنان بدخواه را به افتراء و اسائه ادب نسبت به بزرگان دین، برانگیخته اند. بنابراین هر گونه تلاش و تحقیق علمی در کشف و نقد این احادیث، حائز اهمیت و نشانه دفاع از ساحت مطهر دیانت بشمار می آید. خداوند منان را سپاس بی پایان می گویم که این بنده را به چنین خدمت و دفاعی توفیق بخشید و امید است به عنایت خود، از گزند خطا و غفلت در امان دارد.

وهو بالإجابة جدير وعلي كل شيء قدير.

مصطفى حسینی طباطبایی

۱۴۲۱ هـ ق

۱۳۷۹ هـ ش



اخباری که بر جعل حدیث گواهی می دهند

پیش از آنکه درباره متن و مضمون احادیث ساختگی سخن بگوییم و نیز از سند احادیث مزبور و انگیزه های جعل آنها بحثی به میان آوریم بهتر است ثابت کنیم که اساساً در میان احادیث امامیه، روایات قابل نقد و مجعول وجود دارد و سپس به بحث و تحقیق درباره مباحث مذکور پردازیم.

برای اثبات این موضوع، راه روشن و منطقی آنست که از خود احادیث کمک بگیریم و آثاری را بگواهی آوریم که از جعل حدیث خبر می دهند. از دو صورت خارج نیست، یا این آثار از صحّت و اصالت برخوردارند و نادرست و ساختگی نیستند در اینصورت باید بپذیریم که بنا به مفاد همین آثار، احادیث جعلی در میان اخبار وجود دارد. و یا خود این آثار، ناصحیح و ساختگی اند. در اینصورت باز هم ثابت می شود که در میان احادیث، آثار دروغین وجود دارد زیرا خود همین اخبار از جمله

احادیثی بشمار می روند که در کتب و جوامع حدیث آمده اند. اینک به اخباری که از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و ائمه -علیم السلام- در کتب شیعه آمده است و بر جعل حدیث گواهی می دهند نظر می افکنیم:

در کتاب أصول کافی (باب اختلاف الحدیث) از امیرمؤمنان علی -علیه السلام- روایت شده که فرمود:

«قد کذب علی رسول الله -صلی الله علیه وسلم- علی عهده حتی قام خطیباً فقال: أیها الناس قد کثرت علی الکذبة، فمن کذب علی متعمداً فلیتوباً مقعده من النار. ثم کذب علیه من بعده»^۱!

یعنی: «در روزگار پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- بر او دروغ بستند تا آنجا که برخاست که سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! کسانی که بر من دروغ می بندند فراوان شده اند پس هر کسی عمداً بر من دروغ بندد برای خود جایگاهی از آتش گیرد. سپس، باز هم بر پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- بعد از او دروغ بستند»!

۱. الأصول من الکافی، چاپ تهران، الجزء الأول، ص ۶۲ مقایسه شود با

نهج البلاغه، چاپ بیروت، خطبه ۲۱۰.

در کتاب رجال کشی^۱ از قول امام صادق -علیه السلام- آمده که در پاسخ فیض بن مختار درباره «علت» اختلاف شیعیان فرمود:

«... إني أحدث أحدهم بالحدیث فلا يخرج من عندي حتى يتأوله علي غير تأويله و ذلك أنهم لا يطلبون بحديثنا و بحبنا ما عند الله و إنما يطلبون به الدنيا و كل يجب أن يدعي رأساً»^۲...

یعنی: «... من برای یکی از ایشان حدیثی می‌گویم و او از نزد من بیرون نمی‌رود تا آنکه حدیث مزبور را به غیر معنای حقیقی آن، تأویل می‌کند. زیرا که آنها از حدیث ما و از محبت ما (خاندان پیامبر -علیه السلام-) خشنودی خدا را نمی‌جویند بلکه

۱. نام اصلی این کتاب چنانکه از «معالم العلماء» اثر ابن شهر آشوب استفاده می‌ود: «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين» بوده است سپس شیخ ابو جعفر طوسی کتاب نامبرده را تلخیص کرده و «اختیار معرفة الرجال» بر آن نام نهاده است و کتابی که امروز در دست داریم همان ملخص شیخ طوسی است.

۲. رجال الکشی، ۱۲۴، چاپ کربلاء.

از این راه دنیا را می‌طلبند و هر کدام دوست دارد که نام رئیس بر او نهاده شود...!...
و نیز کشی در رجالش از امام صادق -علیه السلام- آورده است که فرمود:

«لا تقبلوا علينا حديثاً إلا ما وافق القرآن و السنة أو تجدون معه شاهداً من احاديثنا المتقدمة، فان المغيرة بن سعيد -لعنه الله- دس في كتب أصحاب أبي احاديث لم يحدث بها أبي! فاتقوا الله و لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالي و سنة نبينا محمد -صلى الله عليه وسلم- فإننا إذا حدثنا قلنا: قال الله عزوجل و قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم-»^۱.

یعنی: «هیچ سخنی را - که به ما نسبت می دهند - نپذیرند مگر گفتاری را که با قرآن و سنت موافق باشد یا اینکه شاهی از احادیث (صحیح) گذشته ما در موافقت با سخن مزبور پیدا کنید زیرا مغیره بن سعید - که خدا او را از رحمتش دور کند - در کتاب های یاران پدرم (امام باقر -علیه السلام-) احادیثی را با حيله گری وارد کرده که پدرم آنها را نگفته است. بنابراین از خدا بترسید و گفتاری را که از طرف ما بر خلاف گفته خدای بزرگ و

۱. رجال الكشي، ص ۱۹۵، چاپ كربلاء.

سنت پیامبر ما (محمد -صلی الله علیه وسلم-) گزارش کرده اند
 نپذیرید زیرا که ما چون به سخن پردازیم از قول خدای عزوجل
 و از قول رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- سخن می‌گوییم».
 همچنین در کتاب عیون أخبار الرضا تألیف محمد بن علی بن
 بابویه قمی (شیخ صدوق) آمده که امام علی بن موسی الرضا -
 علیه السلام- به حسین بن خالد فرمود:

«یابن خالد إنما وضع الأخبار عنا في التشبيه و الجبر الغلاة»^۱...

یعنی: «ای پسر خالد، غالیان از قول ما، اخباری را درباره تشبیه
 (خدا به خلق) و عقیده به جبر جعل کرده اند...!».

باز در همین کتاب از قول امام رضا -علیه السلام- مآثور است
 که به ابراهیم بن ابی محمود فرمود:

«أن مخالفینا وضعوا أخباراً في فضائلنا و جعلوها علي ثلاثة أقسام، أحدها
 الغلو و ثانيها التقصير في أمرنا و ثالثها التصريح بمثالب أعدائنا»^۲...

یعنی: «مخالفان ما اخباری را در فضائل ما ساخته اند و آنها را
 بر سه بخش کرده اند، یکی احادیث غلوآمیز. دوّم احادیثی که

۱. عیون أخبار الرضا، چاپ سنگی، ص ۸۲.

۲. عیون أخبار الرضا، ص ۱۶۹.

ضمن آنها در حقّ ما کوتاهی شده است. سوّم احادیثی که در آنها به عیوب دشمنان ما تصریح کرده‌اند...».

در رجال کشّی از قول یونس بن عبدالرحمن آمده است که گفت:

«وافیت العراق فوجدت بها قطعة من أصحاب أبي جعفر -عليه السلام- متوافرين فسمعت منهم وأخذت كتبهم فعرضتها بعد علي أبي الحسن الرضا -عليه السلام- فأنكر منها أحاديث كثيرة أن يكون من أحاديث أبي عبدالله -عليه السلام-»^۱...

یعنی: «به عراق آمدم و در آنجا گروهی از یاران ابو جعفر باقر -عليه السلام- و نیز یاران بسیاری از ابو عبدالله صادق -عليه السلام- را یافتم و از ایشان احادیثی شنیدم و رسائل آنها را گرفتم و سپس آن رسائل را به ابوالحسن رضا -عليه السلام- نشان دادم و وی بسیاری از آن احادیث را انکار کرد که از ابو عبدالله صادق -عليه السلام- باشد...».

اینگونه احادیث، بدانچه آوردیم محدود نیست و نظایر دیگری نیز دارد که ما باز گفتن همه آنها را در اینجا لازم نمی بینیم امّا

۱. رجال کشّی، ص ۱۹۵، چاپ کربلاء.

این نکته را خاطر نشان می‌سازیم که بنابر اخبار امامیه، احادیث ساختگی تنها به برخی از ائمه -علیه السلام- نسبت داده نشده بلکه از قول عموم ایشان دروغ‌هایی ساخته اند چنانکه امام صادق -علیه السلام- بر طبق روایت کثی فرمود:

«إنا أهل بیت صادقون لا نخلو من کذاب یکذب علینا فیسقط صدقنا بکذبه علینا عند الناس. کان رسول الله -صلی الله علیه وسلم- أصدق البریة لهجة و کان مسیلمة یکذب علیه، و کان أمير المؤمنین -علیه السلام- أصدق من برأ الله من بعد رسول الله -صلی الله علیه وسلم- و کان الذي یکذب علیه من الکذاب عبدالله بن سبأ - لعنه الله - و کان أبو عبدالله الحسین بن علی -علیهما السلام- قد ابتلي بالمختار. ثم ذکر أبو عبدالله - علیه السلام- الحارث الشامي و بنان فقال کانا یکذبان علی بن الحسین -علیهما السلام-، ثم ذکر المغيرة بن سعید و بزيعاً و السري و أبا الخطاب و معمرأ و بشار الأشعري و حمزه اليزيدي و صائد النهدي فقال: لعنهم الله»^۱...

یعنی: «ما خاندانی راستگوییم ولی از شرّ دروغزنی که بر ما دروغ بندد بر کنار نماندیم و راستگویی ما با دروغ‌هایی که به ما

۱- رجال الکشی، ص ۲۵۷-۲۵۸، چاپ کربلاء.

می بندند نزد مردم از درجه اعتبار ساقط می شود. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - راستگوترین مردم بود ولی مسیلمه بر او دروغ می بست، همچنین امیر المؤمنین علی - علیه السلام - پس از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - راستگوترین آفریده ای بود که خدا خلق کرده ولی عبدالله بن سبا - که خدا از رحمت خود دورش کند - بر او دروغ می بست، و نیز امام حسین بن علی - علیهما السلام - به مختار مبتلا شد، سپس امام صادق - علیه السلام - از حارث شامی و بنان یاد کرد و گفت که این دو تن بر امام علی بن الحسین - علیهما السلام - دروغ می بستند آنگاه از مغیره بن سعید و بزیع و سری و ابو الخطاب (محمد بن مقلاص) و عمر و بشار أشعری و حمزه یزیدی^۱ و صائدهدی نام برد (که بر او و پدرش امام باقر دروغ می بستند) و گفت خدا همه آنها را لعنت کند...»

۱. در جامع الرواه اثر اردبیلی، نام این شخص «حمزه بربری» ضبط شده است (المجلد الثاني، ص ۲۵۳).

و همچنین ابو عمر و کشی از امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام - آورده که فرمود:

«کان بنان یکذب علي بن الحسين - عليهما السلام - فأذاقه الله حر الحديد، وکان مغيرة بن سعيد یکذب علي أبي جعفر - عليه السلام - فأذاقه الله حر الحديد، وکان محمد بن بشير یکذب علي أبي الحسن موسي - عليه السلام - فأذاقه الله حر الحدي، و کان ابو الخطاب یکذب علي أبي عبدالله - عليه السلام - فأذاقه الله حر الحديد و الذي یکذب علي محمد بن فرات.^۱ یعنی: «بنان بر علی بن الحسین - علیهما السلام - دروغ می بست و خداوند گرمای آهن را به او چشانید (حکومت وقت، سرش را از تن با شمشیر جدا کرد). و مغیره بن سعید بر ابو جعفر باقر - علیه السلام - دروغ می بست و خداوند گرمای آهن را به او چشانید. و محمد بن بشیر بر ابوالحسن موسی بن جعفر - علیه السلام - دروغ می بست او نیز گرفتار همان عقوبت شد. و ابو الخطاب بر ابو عبدالله صادق - علیه السلام - دروغ می بست خداوند به او نیز گرمای آهن را چشانید و کسی که بر من دروغ می بندد محمد بن فرات است.»

۱. رجال الکشی، ص ۲۵۹، چاپ کربلاء.

چنانکه پیش از این گفتیم اینگونه روایات - که در کتب امامیه فراوانند- اگر صحیح باشند بنابر دلالت همین روایات ثابت می شود که احادیث ساختگی در میان روایات امامیه وجود دارند. و اگر خود این آثار، ناصحیح و مجعول باشند باز هم ثابت می شود که احادیث جعلی در بین اخبار موجودند چنانکه خود این احادیث ساختگی در میان آنها دیده می شوند!



گواهی بزرگان امامیه دربارهٔ احادیث ساختگی

پس از شواهدی که از خود احادیث دربارهٔ روایات ساختگی آوردیم مناسب است اقوال بزرگان و اساطین فن حدیث را نیز در این باره یاد کنیم تا معلوم گردد که آنها هم به تصریح، از وجود اخبار مجعول در میان روایات امامیه خبر داده‌اند.

شیخ مفید، محمد بن نَعْمَان (متوفی به سال ۴۱۳ هـ ق) که از قدما و اعظم امامیه بشمار می‌رود در نقدی که بر «اعتقادات صدوق» نوشته تصریح می‌کند که در میان روایات امامیه، حق و باطل وجود دارد و شیخ صدوق یعنی ابو جعفر محمد بن بابویه

قمی، چنانکه باید و شاید این معنا را رعایت نکرده است. شیخ مفید در این باره می‌نویسد:

«الذی ذکره الشیخ ابو جعفر - (رح) - فی هذا الباب لا یتحصل و معانیه تختلف و تتناقض و السبب فی ذلك انه عمل علی ظواهر الحدیث المختلفه و لم یکن ممن یری النظر فیميز بین الحق منها و الباطل»^۱.

یعنی: «آنچه را شیخ ابو جعفر - که خدایش رحمت کند - در این باب یاد کرده، ثابت نشده و معانی آن مختلف و متناقض است و علت این تناقض آنست که او بنابر ظواهر احادیث گوناگون عمل کرده است و از اهل نظر نبوده تا احادیث حق را از روایات باطل جدا کند».

دیگر از بزرگان امامیه دانشمند قرن پنجم هجری، ابوالقاسم علی بن حسین موسوی مشهور به شریف مرتضی (متوفی در ۴۳۶

۱. شرح عقائد الصدوق، چاپ تبریز، ص ۱۵ و ۱۶ (نام اصلی این کتاب چنانکه از مقدمه آن فهمیده می‌شود: تصحیح اعتقاد الإمامیه است).

ه ق) است که در زمینه احادیث باطل و اخبار نادرست در رساله «المسائل الطرابلسیه» می نویسد:

«إن الحديث المروى في كتب الشيعة و كتب جميع مخالفينا يتضمن ضروب الخطأ و صنوف الباطل من محال لا يجوز و لا يتصور و من باطل قد دل الدليل على بطلانه و فساد كالتشبيه و الجبر و الرؤية و القول بالصفات القديمة و من هذا الذي لا يحصى أو يحصر ما في الأحاديث من الأباطيل و لهذا وجب نقد الحديث»^۱.

یعنی: «احادیثی که در کتب شیعه و کتاب‌های همه مخالفان ما آمده انواع خطا و اقسام باطل را در بر دارد. از قبیل امور محالی که (بر خدای تعالی) روانیست و قابل تصوّر نمی‌باشد و امور باطلی که بر بطلان و تباهی آنها دلیل اقامه شده است مانند عقیده به تشبیه و عقیده به جبر و رؤیت خداوند و قول به اینکه حق تعالی دارای صفات ازلی و (زائد بر ذات) است و از این قبیل آراء باطل که در روایات وارد شده به شمار و حصر در نمی‌آید و از این رو نقد حدیث کاری واجب است».

۱. علم الحدیث، تألیف مدیر شانه‌چی، از انتشارات دانشگاه مشهد، ص ۶۴.

پس از شریف مرتضی کسی که از احادیث باطل یاد کرده است ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (متوفی در سال ۴۶۰ هـ ق) است. وی در کتاب: «عده الاصول» فصلی را به بحث از اخبار نادرست اختصاص داده و می‌نویسد:

«إن من المعلوم الذی لایتخالج فیه شک أن فی الأخبار المروية عن النبی - - صلی الله علیه وسلم - - کذبا کما أن فیها صدقا لمن قال أن جمیعها صدق فقد ابعث القول فیه»^۱.

یعنی: «آنچه معلوم است بطوریکه شک در آن راه ندارد اینست که در اخبار مروی از پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- خبرهای دروغ وجود داد چنانکه خبرهای راست نیز هست و کسی که بگوید همه این اخبار درست‌اند (یعنی از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- صادر شده‌اند) بی‌شک از قول صواب دور افتاده است».

دیگر از اکابر امامیه که به وجود اخبار ساختگی و دروغین در میان احادیث سنّی و شیعه گواهی داده است فقیه شهیر، شیخ

۱. عده الاصول، فصل فی أن الأخبار المروية فیها ما هو کذب و الطريق الذی یعلم به ذلک، ص ۲۷۶، چاپ قم.

نجم‌الدین جعفر معروف به محقق حلی (متوفی به سال ۶۷۶ هـ ق) است. وی در کتاب «المعتبر» می‌نویسد:

«أفرط الحشوية في العمل بخبر الواحد حتى انقادوا لكل خبر و
 مافطنوا ما تحته من التناقض فإن من جمله الأخبار قول النبي - -
 صلى الله عليه وسلم - - ستكثر بعدى القالة على. و قول الصادق - -
 صلى الله عليه وسلم - - إن لكل رجل منا رجلا يكذب عليه»^۱.

یعنی: «حشویان (اخباری‌ها) در عمل به خبر واحد تا آنجا
 زیاده‌روی کرده‌اند که در برابر هر خبری تسلیم شدند و تناقضی
 را که در ذیل این موضوع وجود دارد در نیافته‌اند زیرا از جمله
 اخبار، این سخن پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- است که
 فرمود: پس از من کسانی که دروغ بر من می‌بندند فراوان خواهند
 شد. و نیز این سخن امام صادق -علیه السلام- است که فرمود:
 در برابر هر مردی از ما (خاندان پیامبر -علیه السلام- مرد
 دروغزنی قرار گرفته که بر او دروغ می‌بندد».

۱. المعتبر، چاپ سنگی، ص ۶.

و بالأخره ملاّ محمد باقر مجلسی (متوفی در سال ۱۱۱۰ هـ ق) در مجلد هفتم از کتاب «بحار الأنوار» چنین می‌نویسد:

إعلم أن الغلو في النبي -صلى الله عليه وسلم- و الأئمة -عليه السلام- إنما يكون بالقول بالوهيتهم أو بكونهم شركاء لله تعالى في المعبودية أو في الخلق و الرزق، أو أن الله تعالى حل فيهم أو اتحد بهم، أو أنهم يعلمون الغيب بغير و حى أو إلهام من الله تعالى، أو بالقول في الأئمة -عليه السلام- أنهم كانوا أنبياء أو القول بتناسخ أرواح بعضهم إلى بعض، أو القول بأن معرفتهم تغنى عن جميع الطاعات و لا تكليف معها بترك المعاصي، و القول بكل منها إلحاد و كفر و خروج عن الدين كما دلت عليه الأدلة العقلية و الآيات و الأخبار السالفة و غيرها و قد عرفت أن الأئمة -عليه السلام- تبروا منهم و حكموا بكفرهم و امرؤا بقتلهم، و ان قرع سمعك شيء من الأخبار الموهمة لشيء من ذلك فهي إما مأولة أو هي من مفتريات الغلاة.^۱

یعنی: «بدان که غلوّ درباره پیامبر -صلى الله عليه وسلم- و امامان -عليه السلام- چنانست که کسی مقام خدایی برای آنان

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶، چاپ جدید (دارالکتب الاسلامیه).

قائل شود. یا بگوید که آنان شریک خدای تعالی در عبادتند یا در آفرینش و روزی بخشیدن، ایشان را شریک پندارد. یا آنکه بگوید خداوند متعال در آنها حلول کرده و یا با ایشان را شریک پندارد. یا آنکه بدون وحی یا الهامی از سوی خدا، غیب می‌دانند. یا بگوید که امامان، پیامبر بوده‌اند. یا معتقد باشد که روح برخی از ایشان در (پیکر) برخی دیگر وارد شده است. یا بگوید معرفت آنها آدمی را از همه عبادات بی‌نیاز می‌کند و با وجود شناخت آنان ترک گناهان لزومی ندارد. اعتقاد به همه این امور موجب إلحاد و کفر و خروج از دین است چنانکه دلائل عقلی و آیات و اخبار گذشته و جز آنها بر این معنی دلالت دارد و پیش از این دانستی که امامان -علیه السلام- از طرفداران این عقاید بیزاری نشان داده‌اند و حکم به کفر آنها نموده‌اند و فرمان قتلشان را صادر کرده‌اند و اگر اخبار و روایاتی به گوش تو رسید که توهم اینگونه عقاید باطل را پیش آورد (بدان که) اخبار مزبور محمول به ظاهر نیست و تأویلی دگر دارد و یا آنکه ارباب غلو آنها را به دروغ ساخته‌اند».

ذکر این چند تن از بزرگان فقه و حدیث ما را از نقل اقوال دیگر بی‌نیاز می‌کند و گرنه علمای بزرگ امامیه (مانند شهید ثانی در شرح درایه و شیخ بهاء الدین عاملی در اربعین و شیخ انصاری در فرائد الأصول^۱ و دیگر اکابر شیعه) بر وجود احادیث دروغین در میان روایات امامیه اتفاق دارند.



۱. شیخ انصاری در «فرائد الأصول» می‌نویسد: إن المقصود من عرض الخبر على الكتاب و السنة هو في غير معلوم الصدور، تعليل العرض في بعض الأخبار بوجود الأخبار المكذوبة في أخبار الإمامية (فرائد، چاپ سنگی، ص ۶۳).

یعنی: «مقصود از آنکه خبر را به قرآن و سنت عرضه کنیم اخباری است که صدور آنها از معصوم معلوم نشده (نه اخبار متواتر یا قطعی) برای آنکه در برخی از روایات، علت این کار را وجود اخبار دروغین در میان احادیث امامیه شمرده‌اند».

انگیزه‌های جعل حدیث

انگیزه‌های حدیث‌سازی در میان شیعه با انگیزه‌های جعل حدیث در میان سنّیان از جهاتی تفاوت داشته و در پاره‌ای از موارد نیز همانند بوده است. سنّیان چون حکومت و قدرت را در دست داشتند یکی از انگیزه‌های حدیث‌سازی در میان آنها تقرّب به خلفاء و مراکز قدرت بود چنانچه خطیب بغدادی (متوفی به سال ۴۶۳ هـ ق) در «تاریخ بغداد» آورده است که روزی ابوالبختری وهب بن وهب قرشی بر خلیفه زمان خود هارون الرشید وارد شد، در این هنگام خلیفه مشغول بازی با کبوترهای خود بود و آنها را پرواز می‌داد! هارون از ابوالبختری پرسید: آیا

درباره این کار، حدیثی (خوب یا بد) می‌دانی؟ ابوالبختری فوراً گفت:

«حدثنی هشام بن عروه عن أبيه عن عائشه أن النبي -صلى الله عليه وسلم- كان يطير الحمام!»!

یعنی: «هشام بن عروه از پدرش (عروه بن زبیر) از عائشه برای من نقل کرده است که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- کبوتر پرواز می‌داد!»!

رشید نگاه تندی به او کرد و گفت: از نزد من بیرون برو. و پس از رفتن ابوالبختری اضافه کرد: اگر او مردی از قریش نبود از مقام قضاء عزلش می‌کردم.^۱ پیدا است که این قاضی طماع و دروغگو حدیث مزبور را برای تأیید کار خلیفه و خوشدلی او ساخته است تا از این راه به وی تقرّب جوید. اما در میان شیعیان جا نداشت کسی بدین دستاویز حدیث‌ساز کند زیرا پس از خلافت امیر مؤمنان علی -علیه السلام- و حکومت کوتاه

۱. تاریخ بغداد، جزء ۱۳، ص ۴۸۴ (در شرح احوال ابوالبختری وهب بن وهب قرشی).

مدّت امام حسن -علیه السلام- قدرت سیاسی از دست اهل بیت -علیه السلام- بیرون رفت و بعلاوه علی -علیه السلام- و فرزندان آگاه تر و بی نیازتر از آن بودند که دروغپردازان برای ایشان حدیث بخوانند و از این راه به آنان تقرّب جویند. با وجود این، در عصر امامان -علیه السلام- گاهی افراد منحرف و جاه طلب به ایشان نزدیک می شدند تا با نقل حدیث از آنان، برای خود نفوذ و اعتباری در میان طرفدارانشان بیابند. ایندسته معمولاً اقوال ائمه -علیه السلام- را تحریف می کردند و سخنان آنها را به نفع خود تفسیر می نمودند چنانکه کشی در کتاب رجالش آورده است که امام صادق -علیه السلام- به فیض بن مختار فرمود:

«یا فیض؛ إن الناس أو لعوا بالكذب علينا كأن الله افترض عليهم لا یزید منهم غیره! و إنی أحدث أحدهم بالحدیث فلا یخرج من عندی

حتى يتأوله على غير تأويله و ذلك أنهم لا يطلبون بحديثنا و بحبنا ما عند الله و إنما يطلبون به الدنيا و كل يحب أن يدعى رأساً^۱ ...

یعنی: «ای فیض؛ مردم علاقه شدیدی به دروغ بستن بر ما دارند گویی خداوند این کار را بر آنان واجب ساخته و چیز دیگری از آنها نخواست است! من برای یکی از ایشان حدیثی می‌گویم و او از نزد من بیرون نمی‌رود تا آنکه حدیث مزبور را به غیر معنای حقیقی آن تأویل می‌کند زیرا که آنها از حدیث ما و از محبت ما (خاندان پیامبر - علیه السلام-) خشنودی خدا را نمی‌جویند بلکه از این راه دنیا را می‌طلبند و هر کدام دوست دارد که نام رئیس بر او نهاده شود»!

برای اینکه بدانیم این دنیاطلبان چگونه احادیث ائمه - علیه السلام- را مغرضانه تفسیر می‌کردند مناسب است به روایتی که ابو جعفر کلینی (متوفی در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ ق) در اصول کافی آورده توجه کنیم.

۱. رجال الکشی، ص ۱۲۴ (مقایسه شود با: فرائد الأصول شیخ انصاری، ص

شیخ کلینی به اسناد خود از محمد بن مارد نقل کرده که گفت: «قلت لأبی عبدالله - علیه السلام - حدیث روی لنا أنك قلت: إذا عرفت فاعمل ما شئت! فقال: قد قلت ذلك. قال قلت: و إن زنوا أو سرقوا أو شربوا الخمر؟! فقال لی: إنا لله و إنا إليه راجعون. و الله ما أنصفونا أن نكون اخذنا بالعمل و وضع عنهم، إنما قلت: إذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخیر و كثيره فإنه یقبل منك»^۱.

یعنی: «به ابو عبدالله صادق - علیه السلام - عرض کردم حدیثی از شما برای ما روایت شده که گفته‌اید: چون به معرفت دست یافتی هر گونه که می‌خواهی عمل کن! امام پاسخ داد: آری من این سخن را گفته‌ام. محمد بن مارد گفت پرسیدم: و اگر چه زنا کند یا دزدی کند یا باده گساری کند؟! امام پاسخ داد: إنا لله و إنا إليه راجعون (و این آیه را به هنگام پیش آمدن مصیبت می‌خوانند) به خدا سوگند (کسانی که سخن مرا بدینگونه تأویل و تحریف نموده‌اند) درباره ما انصاف را رعایت نکرده‌اند که ما در برابر هر عملی مسؤول باشیم ولی از آنها رفع مسؤولیت شده

۱. الأصول من الکافی، چاپ تهران، الجزء الثانی، ص ۴۶۴.

باشد! چیزی که من گفتم جز این نبود که چون به معرفت دست یافتی هر گونه که می‌خواهی عمل کن، کار نیکویت اندک باشد یا بسیار البته از تو پذیرفته می‌شود».

از انگیزه‌های ریاست طلبی که بگذریم، یکی از ناپسندترین علل حدیث سازی و افترا به ائمه، غلوّ دربارهٔ آنان یا دشمنی با ایشان بوده است چنانکه شیخ صدوق در کتاب: «عیون اخبار الرضا» آورده است که امام رضا -علیه السلام- به ابراهیم بن اُبی محمود گفت:

«إن مخالفتنا وضعوا أخباراً فی فضائلنا وجعلوها علی ثلاثة أقسام. أحدها الغلو و ثانیها التقصیر و ثالثها التصریح بمثالب أعدائنا فاذا سمع الناس الغلو فینا کفروا شیعتنا و نسبوههم إلی القول بربوبیتنا و إذا سمعوا التقصیر اعتقدوه فینا و إذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسمائهم ثلبونا بأسمائنا و قد قال الله عزوجل: «ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم»^۱.

۱. عیون اخبار الرضا، ص ۱۶۹.

یعنی: «مخالفان ما اخباری را در فضائل ما ساخته‌اند و آنها را بر سه بخش کرده‌اند: یکی احادیث غلوآمیز. دوّم احادیثی که ضمن آنها در حق ما تقصیر و کوتاهی شده است و سوّم احادیثی که در آنها به عیوب دشمنان ما تصریح کرده‌اند.

پس همین که مردم روایات غلوآمیز را درباره ما می‌شنوند، پیروان ما را تکفیر می‌کنند و به آنها نسبت می‌دهند که مقام خدایی برای ما قائلند. و چون تقصیرها و کوتاهی‌هایی را که در حق ما روا داشته‌اند می‌شنوند، به آنها عقیده پیدا می‌کنند. و هنگامی که عیوب دشمنان ما را با نام و نشان آنها، از قول ما می‌شنوند، با نام و نشان به ما ناسزا می‌گویند! با اینکه خدای تعالی (در قرآن کریم) فرموده است: غیر خدا را - که مشرکان می‌خوانند - ناسزا مگویید زیرا ایشان نیز از راه تجاوز و نادانی به خدا ناسزا خواهند گفت».

از میان سه نوع روایت که به قول امام رضا -علیه السلام- مخالفان ائمه -علیه السلام- آنها را ساخته‌اند، خوشبختانه روایات «تقصیر» را امروز در کتب حدیث کمتر می‌توان یافت ولی

متأسفانه آثار غلوآمیز و لعن و نفرین دیگران، آن هم با نام و نشان! به فراوانی در میان احادیث دیده می‌شود که باید هشیارانه با آنها روبرو شد و نسل معاصر و آینده را از گزندشان بر کنار داشت.

دیگر انگیزه‌های حدیث سازان، دلسوزی بیش از اندازه برای امور دینی بوده است. شاید این ادعا مایه شگفتی شود ولی با کمال تأسف، انگیزه مزبور در میان سنی و شیعه راه یافته و احادیث مجعولی را ببار آورده است.

در کتب اهل سنت نوشته‌اند که از مردی به نام نوح بن مریم مروزی (متوفی در سال ۱۷۳ هـ ق) پرسیدند: حدیثی را که از قول عکرمه به روایت از ابن عباس در ثواب خواندن یکایک سوره‌های قرآن نقل می‌کنی، از چه کسی شنیده‌ای و از کجا آورده‌ای؟

نوح بن مریم پاسخ داد:

«إني رأيت الناس قد أعرضوا عن القرآن و اشتغلوا بفقهِ أبي حنيفة و مغازی ابن إسحق فوضعت هذا الحديث حسبة»^۱!!

یعنی: «من دیدم مردم از قرآن رویگردانده‌اند و به فقه ابو حنیفه و مغازی^۲ محمد بن اسحق سرگرم شده‌اند از این رو حدیث مزبور را برای ثواب (یعنی قربه الی الله!) جعل کرده‌ام»!!

شهید ثانی (شیخ زین الدین عاملی) می‌نویسد: «احادیثی که در تفسیر واحدی و ثعلبی و زمخشری در ثواب خواندن سوره‌ها آمده، همه از همین قبیل شمرده می‌شود و سازنده آنها خود به جعل این احادیث اعتراف کرده است»^۳!

و من اضافه می‌کنم که متأسفانه احادیث مزبور در تفاسیر شیعه نیز راه یافته‌اند و در تفسیر «التَّبَّیان» اثر شیخ طوسی و تفسیر «مجمع البیان» اثر شیخ طبرسی و تفسیر «روض الجنان و روح

۱. البرهان فی علوم القرآن، اثر بدرالدین زرکشی، چاپ مصر، الجزء الأول، ص ۴۳۲.

۲. مقصود کتاب «السیره النبویه» اثر محمد بن اسحق مطلبی است که در شرح زندگانی و جنگ‌های رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نوشته شده است.

۳. الدرّایة، ص ۵۷.

الجنان» اثر شیخ ابو الفتوح رازی دیده می‌شوند با اینکه سازنده این احادیث بنا به قول شهید ثانی و دیگران، یکی از صوفیان آبادان بوده است!^۱

این احادیث ساختگی را به صحابی مشهور، ابی بن کعب نسبت داده‌اند که از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیده است.

نوح بن مریم و امثال او که این احادیث را می‌ساختند در محیط اهل سنت بسر می‌بردند ولی احادیثی هم داریم که اهل غرض، آنها را ساخته‌اند تا به گمان خود، شیعیان را به مخالفت با بدعت و إحياء سنت تشویق کنند! از جمله آنها حدیثی است که در تفسیر «منهج الصادقین» اثر ملافتح الله کاشانی (متوفی به سال ۹۷۷ هـ ق) از قول رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- آمده است که فرمود:

۱. الدرّایة، ص ۵۷.

«من تمتع مرة كان درجته كدرجة الحسين و من تمتع مرتين فدرجته درجة الحسن و من تمتع ثلاث مرات كان درجته كدرجة علي بن ابي طالب و من تمتع اربع مرات فدرجته كدرجتي»^۱!!
 بهتر است ترجمه این حدیث را از خود ملافتح الله نقل کنیم که می نویسد:

«هر که یکبار متعه کند درجه او چون درجه حسین باشد، و هر که دوبار متعه کند درجه او چون درجه حسن باشد، و هر که سه بار متعه کند درجه او چون درجه علی بن ابي طالب باشد، و هر که چهار بار متعه کند درجه او درجه من باشد»!!
 آیا زشت تر از این کار چیزی هست که کسی برای تشویق شیعیان به متعه، چنین دروغی را از قول رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بسازد؟ مگر رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- نفرمود: «من کذب علی متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار»^۲؟

۱. تفسیر منهج الصادقین، چاپ تهران، ذیل آیه ۲۴ از سوره شریفه نساء.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰ و اصول کافی، الجزء الأول، ص ۶۲.

«هر کس عمداً بر من دروغ بندد برای خود جایگاهی از آتش بر گیرد».

گویا عذر گزارشگران این حدیث آنست که حدیث مزبور را دیگران نقل کرده‌اند و ایشان فقط آن را «بازگو» می‌کنند. ولی برحسب روایت شیعه و سنی، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و امام صادق -علیه السلام- فرموده‌اند:

كفى بالمرء كذبا ان يحدث بكل ما سمع!

یعنی: «بر دروغگویی شخص همین کافی است که هر حدیثی را شنید برای دیگران نقل کند!»!

در میان سنی‌ها گروه دیگری زندگی می‌کردند که آنان را «مرتزقه» نام نهاده‌اند، این دسته در برابر احادیثی که برای مردم حدیث می‌خواند و می‌گفت:

«حدثنا احمد بن حنبل و يحيى بن معين قالا حدثنا عبدالرزاق عن معمر عن قتاده عن انس قال قال رسول الله - - -صلی الله علیه وسلم- :-

۱. سفینه البحار، الجزء الثانی، ص ۴۷۴ و صحیح مسلم، الجزء الاول، ص ۱۰.

من قال لا اله الا الله، خلق الله تعالى من كل كلمه منها طيرا منقاره من ذهب و ريشه من مرجان»...!!

یعنی: «احمد بن حنبل و یحیی بن معین ما را روایت کرده‌اند از قول عبدالرزاق، از قول معمر، از قول قتاده، از قول انس که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: هر کس بگوید لا اله الا الله، خداوند از هر کلمه‌ای از آن، پرنده‌ای می‌آفریند که منقارش از طلا و بالش از مرجان باشد و...!»!

آن مرد، حدیث ساختگی خود را دنبال کرد و سخن دور و درازی در این باره آورد. پس از پایان بردن حدیث، ابن معین نگاهی به احمد افکند و احمد نظری به ابن معین انداخت و پرسید: آیا تو این سخنان را برای او نقل کرده‌ای؟!

ابن معین جواب داد: بخدا این حکایت را جز هم اکنون، در عمرم از کسی نشنیده‌ام!

در این هنگام مرد حدیث ساز مزد خود را از این و آن گرفته بود و در انتظار بقیه عطایا بسر می‌برد! ابن معین اشاره‌ای به او

کرد که پیش بیا. حدیث ساز بگمان آنکه نعمت تازه‌ای به او خواهد رسید جلو آمد، ابن معین گفت:

من یحیی بن مُعین هستم و این شخص نیز احمد بن حنبل است، ما هرگز چنین حدیثی را از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - نشنیده‌ایم و برای تو نقل نکرده‌ایم، اگر ناگزیر از دروغگویی هستی این دروغ‌ها را به دیگری نسبت ده!

حدیث ساز گفت: من شنیده بودم که یحیی بن معین مرد احمقی است ولی این امر تا امروز برایم به اثبات نرسیده بود! ابن معین پرسید: چطور؟! حدیث ساز جواب داد: به دلیل آنکه تو می‌پنداری در دنیا جز شما دو تن، شخص دیگری به نام یحیی بن معین و احمد بن حنبل وجود ندارد، من از هفده احمد ابن حنبل و ابن معین دیگر حدیث نوشته‌ام!!

از احادیث قدیم شیعه استفاده می‌شود که «مرتزقه» کم و بیش در میان امامیه نیز راه یافته بودند و از این رو ائمه - علیه السلام -

۱. الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة، اثر نور الدین علی قاری، چاپ

مردم را از اینکه در برابر احادیث ایشان مزد بگیرند بر حذر می‌داشتند چنانکه شیخ کلینی در اصول کافی آورده است که امام صادق -علیه السلام- فرمود:

من أراد الحدیث لمنفعة الدنيا لم یکن له فی الآخرة نصیب^۱
یعنی: «کسی که برای نفع دنیا خواستار حدیث باشد در آخرت نصیبی نخواهد داشت».

و باز شیخی کلینی آورده است که امام باقر -علیه السلام- به ابو ربیع شامی فرمود:

«و یحک یا أبا الربیع لا تطلبن الرئاسة و لا تکن ذنباً و لا تأکل بنا
الناس فیفقرک الله و لا تقل فینا ما لا نقول فی أنفسنا فإنک موقوف و
مسئول»^۲ ...

یعنی: «وای بر تو ای ابا ربیع! در پی ریاست مباش، و دنباله‌رو
نیز مشو، و بدستاویز ما اموال مردم را مخور که خدا ترا فقیر

۱. الأصول من الکافی، الجزء الأول، صفحه ۴۶.

۲. الأصول من الکافی، الجزء الثانی، صفحه ۲۹۸. (همین سخن در کافی از

قول امام باقر علیه السلام به ابو نعمان نیز روایت شده است ج ۲، ص ۳۳۸).

گرداند، و در حق ما آنچه را که خود نمی‌گوییم مگو، زیرا که سرانجام در محکمه عدل الهی خواهی ایستاد و در برابر آنچه گفته‌ای و هر چه کرده‌ای مسئول خواهی بود».

محدث مشهور، حسن به شعبه (از علمای قرن چهارم هجری) در کتاب: «تحف العقول عن آل الرسول» از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است که فرمود: «فرقة أحبونا و سمعوا كلامنا و لم يقصروا عن فعلنا ليستأكلوا الناس بنا فيملاً الله بطونهم ناراً»^۲ یعنی: «گروهی ما را دوست دارند و حدیث ما را شنیده‌اند و در کار ما کوتاهی نکرده‌اند (ولی اینها مقدمه است) تا بدست‌آویز ما اموال مردم را بخورند! پس خداوند شکم‌های آنان را از آتش پر خواهد کرد!»!

و شیخ ابو عمر و کشی در رجال خود آورده است که امام علی بن الحسین - علیه السلام - به قاسم بن عوف فرمود:

۱. در برخی نسخ قدیمی از اصول کافی، بجای (ذنباً) کلمه (ذنباً) ضبط شده است یعنی: گرگ مباش!

۲. تحف العقول، اثر ابن شعبه حرّانی، چاپ تهران، ص ۵۵۴.

ایک آن تستأکل بنا^۱ ...

«بپرهیز از آنکه بدستاویز ما، مال مردم را بخوری»!

تردید نیست که گروه «مرتزقه» برای جلب مشتری، احادیثی ساخته‌اند و آنها را به ائمه -علیه السلام- نسبت داده‌اند بویژه در اخبار مربوط به شهادت اندوه بار سرور شهیدان، امام ابو عبدالله الحسین سلام الله علیه که متأسفانه دستاویز برخی برای تأمین معیشت شده است و به قول محدث مشهور، میرزا حسین نوری (متوفی به سال ۱۳۲۰ هـ ق) در کتاب «لؤلؤ و مرجان»:

«ظاهر آنست که بعضی از جماعت روضه خوانان از آن شیخ صوفی عبادانی (آبادانی) تقلید کرده‌اند^۲ و لکن آن شیخ به ملاحظه بی‌رغبتی خلق از قرآن، توهم تقریبی کرده و آن خبر را

۱. رجال الکشی، ص ۱۱۴، چاپ کربلاء.

۲. ذکر صوفی آبادانی که در فضیلت و ثواب خواندن سوره‌ها به حدیث سازی پرداخته بود پیش از این گذشت.

جعل کرده و در آن عمل، خیال جلب نفعی برای او نبوده اما این جماعت در هر منبر که برآیند تازه آرند!^۱

اینک هنگام آن فرا رسیده است تا کتب مشهور امامیه را که درباره حدیث تألیف شده بررسی کنیم و نمونه‌هایی از احادیث نادرست و باطل را در هر کدام نشان دهیم.



۱. لؤلؤ و مرجان، چاپ سنگی، ص ۱۲۳.

شیخ کلینی و کتاب کافی

ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی (متوفی به سال ۳۲۹ هجری قمری) از قدمای امامیه و از بزرگان و محدثان نامدار شیعه شمرده می‌شود.

نجارشی - رجال شناس مشهور شیعی - درباره وی می‌نویسد:

«شیخ أصحابنا فی وقته بالری»^۱.

«بزرگ یاران ما (فرقه امامیه) بروزگار خود در شهر ری بوده

است».

۱. رجال النجاشی، ص ۲۶۶.

شیخ ابو جعفر طوسی در حق وی می‌نگارد:

«ثقة عالم بالأخبار».^۱

«او مورد اعتماد و آگاه از روایات است».

ابن طاووس در شأن وی می‌گوید:

«الشیخ المتفق علی ثقته و امانته محمد بن یعقوب الكلینی».^۲

«آن شیخ که همگان بر او اعتماد بسته‌اند و در امانتداری وی

اتفاق دارند،

محمد بن یعقوب کلینی» است.

محمد باقر مجلسی در حق وی می‌نویسد:

«مقبول طوائف الأنام، ممدوح الخاص و العام، محمد بن یعقوب

الکلینی».^۳

«محمد بن یعقوب کلینی را همه گروه‌های مردم پذیرفته‌اند و

خاص و عام وی را ستوده‌اند».

۱. الفهرست، اثر شیخ طوسی، ص ۱۳۵.

۲. كشف المحجة، اثر ابن طاووس، ص ۱۵۸.

۳. مرآة العقول، اثر مجلسی، ج ۱، ص ۳.

خلاصه آنکه مؤلف «کتاب کافی»^{*} را همه بزرگان امامیه به وثاقت و امانت در حفظ و ادای حدیث قبول نموده‌اند چنانکه کتاب او را که در سه بخش (اصول، فروع، روضه) تنظیم شده است نیز همگان ستایش کرده‌اند. به عنوان نمونه: شیخ مفید می‌نویسد:

«الكافی، و هو من اجل كتب الشیعه و اكثرها فائده».^۱

«کافی، از مهمترین کتاب‌های شیعه بشمار می‌رود و از همه آنها پر فایده‌تر است».
شهید اول می‌گوید:

«کتاب الکافی فی الحدیث الذی لم یعمل الامامیه مثله».^۲

^{*} شیخ کلینی غیر از کافی آثار دیگری مانند کتاب تفسیر الرؤیا (تعبیر خواب)، کتاب الرد علی القرامطه، کتاب الرسائل (رسائل الأئمة)، کتاب الرجال، کتاب ما قبل ی الأئمة من الشعر نیز داشته که بما نرسیده است و کتاب کافی بزرگترین و مهمترین یادگاری از او شمرده می‌شود که باقی مانده است.

۱. تصحیح الاعتقاد، اثر شیخ مفید، ص ۲۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۶۷.

«کتاب کافی در فنّ حدیث، کتابی است که فرقه امامیه همانند آن را ننوشته‌اند».

محقق کرکری می‌نویسد:

«الکتاب الكبير في الحديث، المسمى بالكافي الذي لم يعمل مثله».^۱
 «همان کتاب بزرگ در فنّ حدیث که کافی نام دارد و همتای آن نوشته نشده است».

فیض کاشانی می‌گوید:

«الكافي ... أشرفها و أوثقها و أتمها و أجمعها».^۲
 «کتاب کافی ... از همه کتب حدیث شریفتر و مطمئن‌تر و کامل‌تر و جامع‌تر است».

محمد باقر مجلسی می‌نویسد:

«کتاب الکافی ... أضبّط الأصول و أجمعها و أحسن مؤلفات الفرقه الناجیه و اعظمها».^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۶۷.

۲. الوافی، اثر فیض کاشانی، ج ۱، ص ۶.

۳. مرآة العقول، اثر مجلسی، ج ۱، ص ۳.

«کتاب کافی ... بیشتر از همه کتب حدیث، اصول را ضبط کرده و از تمام آنها جامع‌تر است و بهترین و بزرگ‌ترین تألیفی شمرده می‌شود که فرقه ناجیه آن را فراهم آورده‌اند».

علاوه بر ستایش‌هایی که بزرگان امامیه از کتاب کافی نموده‌اند، خود مؤلف نیز در مقدمه کتابش آن را تمجید کرده و به صحت همه مندرجات آن تصریح نموده است و خطاب به کسی که نگارش چنان کتابی را از وی خواسته است، می‌نویسد:

«قلت إنک تحب أن یکون عندک کتاب کاف یجمع فیه من جمیع فنون علم الدین ما یکتفی به المتعلم و یرجع إلیه المسترشد و یأخذ منه من یرید علم الدین و العمل به بالآثار الصحیحه عن الصادقین - علیه السلام - و السنن القائمہ التي علیها العمل و بها یؤدی فرض الله - عزوجل - و سنه نبیه - صلی الله علیه وسلم - ... و قد یسر الله و له الحمد تألیف ما سألت»^۱.

۱. مقدمه «الأصول من الکافی» ج ۱، ص ۸-۹، چاپ تهران (دارالکتب الإسلامیة).

«(ای برادر) گفتمی که دوست می‌داری نزد تو کتابی باشد که از کتب دیگر بی‌نیازت کند و همهٔ دانش‌های دین در آن گرد آید و فراگیرندهٔ دانش را بسنده شود و جویای هدایت بدان رجوع کند و کسی که می‌خواهد دانش دین را آموخته بکار بندد، از آن بهره گیرد با اعتماد بر آثار صحیح که از امامان راست‌گفتار رسیده و سنن پایداری که اعمال بر وفق آنها (باید) صورت پذیرد و فرائض خداوند و سنت پیامبرش بوسیلهٔ آنها اداء می‌گردد و خدا را سپاس که تألیف آنچه را درخواست کرده بودی میسر داشت».

با وجود این، کتاب کافی در عین داشتن روایات صحیح و سودمند متأسفانه از اخبار باطل و نادرست نیز خالی نیست.^۱ ما

۱. علت این امر آنست که احادیث کتاب کافی و دیگر کتب اربعه امامیه (فقیه، استبصار، تهذیب) از کتاب‌ها و جزوات پیشین که به آنها «أصول أربعمائة» گفته می‌شد، برگرفته شده‌اند و آن کتاب‌ها همگی قطعی و بی‌چون و چرا نبوده‌اند، وحید بهبهانی ضمن تعلیقات خود بر «منهج المقال» در این باره می‌نویسد: «یظهر مما فی فهرست الشیخ (رح) منضمنا الی ما فی التهذیب ان الاصول لم تکن قطعیه عند القدماء». یعنی: «از کتاب فهرست شیخ طوسی

در اینجا نمونه‌هایی چند از آن آثار را می‌آوریم و نظر خوانندگان محترم و بویژه پژوهشگران ارجمند را بدانها جلب می‌کنیم. پیش از نقد احادیث کافی لازم می‌دانیم یادآور شویم که برخلاف آنچه که افراد کم اطلاع می‌پندارند احادیث کافی نزد اعلام شیعه امامیه، قطعی الصدور نیست تا آنجا که محمد باقر مجلسی در کتاب «مرآة العقول» بسیاری از روایات آن را (به اعتبار اسناد و راویان احادیث) تضعیف نموده است. بنابراین نقد پاره‌ای از روایات کافی نباید موجب شگفتی و مایه انکار کسی شود.



– که خدایش رحمت کند – و همراهی (و مقایسه آن با) کتاب «تهذیب الأحکام» آشکار می‌شود که «اصول اربعمأة» نزد قدمای شیعه قطعی نبوده‌اند. سپس علامه وحید به آوردن شاهی در این باره پرداخته است و مدعا را به اثبات می‌رساند. (به: التعلیقة علی منهج المقال، چاپ سنگی، ص ۸، که به‌مراه منج المقال استرآبادی به چاپ رسیده است نگاه کنید).

نقد احادیث شیخ کلینی

۱- کتاب کافی چنانکه گفتیم به سه بخش (اصول، فروع، روضه) تقسیم شده است و هر سه بخش به چاپ رسیده و در دسترس قرار دارد. در اصول کافی بابی دیده می‌شود با عنوان «باب النهی عن الأشراف علی قبر النبی -صلی الله علیه وسلم-» در این باب که «مشرف شدن بر قبر پیامبر -صلی الله علیه وسلم-» را نهی نموده است تنها یک حدیث آمده و شیخ کلینی با اعتماد بر آن حدیث، چنین عنوانی را برگزیده است که در حقیقت فتوای او را نشان می‌دهد. اما این یک حدیث بقدری دور از عقل است

که شارحین کافی همگی در تفسیرش در مانده‌اند. سند و متن حدیث به قرار زیر است:

«عدة من أصحابنا، عن احمد بن محمد البرقی، عن جعفر بن المثنی الخطیب قال: كنت بالمدينة و سقف المسجد الذی یشرف علی القبر قد سقط و الفعله یصعدون و ینزلون و نحن جماعه. فقلت لأصحابنا من منکم موعد یدخل علی ابی عبدالله -علیه السلام- اللیله؟ فقال مهران بن ابی بصیر: أنا. و قال اسماعیل بن عمار الصیرفی: أنا. فقلنا لهما: سلاه لنا عن الصعود لئشرف علی قبر النبی - صلی الله علیه وسلم - - فلما کان من الغد لقینا هما، فاجتمعنا جمیعا فقال إسماعیل قد سألتکم عما ذکرتم، فقال: ما احب لأحد منهم أن یعلو فوقه و لا آمنه أن یری شیئا یدهب منه بصره، أو یراه قائما یصلی، أو یراه مع بعض أزواجه - صلی الله علیه وسلم -»^۱.

یعنی: «گروهی از یاران ما از احمد بن محمد برقی روایت کرده‌اند و او از جعفر بن مثنی مشهور به خطیب شنیده که گفت:

۱. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۵۲. مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در ج ۲، ص ۳۴۶، بقلم جواد مصطفوی (از انتشارات علمیه اسلامیة).

من در مدینه بودم و (بخشی از) سقف مسجد نبوی که بر فراز قبر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- قرار داشت ریخته بود و کارگران بالا و پایین می‌رفتند و من به همراه جماعتی آنجا بودم. به رفقای خود گفتم چه کسی از شما امشب با ابو عبدالله (امام صادق -علیه السلام-) وعده ملاقات دارد و بر او وارد می‌شود؟ مهران بن ابی بصیر گفت: من. و اسماعیل بن عمار صیرفی نیز گفت: من. ما به آن دو گفتیم که از امام صادق دربارهٔ بالا رفتن (و مشرف شدن) بر قبر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- سؤال کنید تا (اگر جایز باشد) ما هم بر فراز قبر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- رویم! چون روز بعد فرا رسید با آن دو تن، روبرو شدیم و همگی گرد آمدیم. اسماعیل گفت: آنچه گفته بودید ما از ابو عبدالله برایتان پرسیدیم، در پاسخ گفت: من دوست ندارم که هیچ یک از شما بالای قبر (پیامبر -صلی الله علیه وسلم-) برآید و او را ایمن نمی‌گردانم از اینکه در آنجا چیزی دیده کور شود! یا پیامبر را به نماز ایستاده مشاهده کند، یا او را با برخی از همسرانش (در آنجا) ببیند!!

این حدیث بلحاظ سند و متن، ساقط است زیرا:
 اولاً: جعفر بن مثنی مشهور به خطیب، معاصر امام رضا - علیه السلام - بوده و در زمان امام صادق - علیه السلام - نمی زیسته است! چنانکه مجلسی در کتاب «مرآة العقول» می نویسد: «فان جعفر بن المثنی من اصحاب الرضا - علیه السلام - و لم یدرک زمان الصادق - علیه السلام -».

یعنی: «جعفر بن مثنی از همراهان امام رضا بوده و زمان امام صادق را در نیافته است».

ثانیاً جعفر بن مثنی مذهب واقفی^۱ داشته و علمای رجال شیعی به هیچ وجه او را توثیق نکرده اند. مامقانی در کتاب «تنقیح المقال» درباره وی می نویسد: «هذا واقفی لم یوثق»^۲! «این مرد، مذهب واقفی داشته و توثیق نشده است».

۱. واقفیان، شیعیان هفت امامی هستند که در امامت موسی بن جعفر علیه السلام توقف

کرده اند یعنی ائمه بعد را نپذیرفته اند و آنها را از علمای امت شمرده اند.

۲. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۲۲۰، چاپ سنگی.

ثالثاً اگر مقصود از دین پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم-، رؤیت جسم آن حضرت در زیر خاک بوده است که این امر ممکن نبود و چنانچه مقصود، دیدن روح پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- باشد، روح دیدنی نیست و گرنه، همه کارگرانی که برای تعمیر سقف مسجد بر بالای قبر می رفتند باید روح پیامبر و همسرش را دیده کور شده باشند!

رابعاً اگر هر کس بر قبر پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نظر افکند، بیم آن می رود که نابینا شود، چرا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از این کار نهی نفرموده و بر خسارت امتش راضی شده است؟!

۲- شیخ کلینی روایت عجیب دیگری در «باب مولد النبی -صلی الله علیه وسلم- و وفاته» از اصول کافی آورده که ذیلاً ملاحظه می شود:

«محمد بن یحیی، عن سعد بن عبدالله، عن ابراهیم بن محمد الثقفی، عن علی بن المعلی، عن اخیه محمد، عن درست بن ابی منصور، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله -علیه السلام- -

قال: لما ولد النبی - - صلی الله علیه وسلم - - مکث ایاما لیس له لبن
فالتقاء ابو طالب علی ثدی نفسه فانزل الله فیه لبنا فرضع منه ایاماً حتی
وقع ابو طالب علی حلیمه السعديه فدفعه الیها»^۱.

یعنی: «محمد بن یحیی از سعد بن عبدالله و او از ابراهیم ثقفی
و او از علی بن معلی و او از برادرش محمد، و او از درست بن
ابی منصور و او از علی بن ابی حمزه و او از ابی بصیر گزارش
نموده است که امام ابو عبدالله صادق - علیه السلام - گفت:
چون پیامبر اسلام - صلی الله علیه وسلم - زاده شد چند روزی
بدون شیر به سر برد، پس،

ابوطالب او را به پستان خود افکند و خدا در پستان ابو طالب
شیر نازل کرد! پس کودک چند روز از پستان ابوطالب شیر خورد
تا هنگامی که ابوطالب، حلیمه سعديه را یافت و کودک را (برای
شیر دادن) به او سپرد!!»

۱. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۴۸ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در

ج ۲، ص ۳۳۹.

این روایت نیز به لحاظ سند و متن مخدوش است. احتمال می‌رود راوی نادانش برای آن که نسبت قرابت و همخونی میان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و علی -علیه السلام- را استوارتر کند به جعل چنین افسانه‌ای پرداخته است. چه لزومی داشت که خداوند در پستان ابوطالب برای برادرزاده‌اش شیر فراهم آورد؟ مگر ممکن نبود که مثلاً این شیر در سینه همسر جوان ابوطالب - فاطمه بنت آسد - فراهم آید؟ همان زن مهربانی که بعدها پرستاری محمد -صلی الله علیه وسلم- را در خانه ابوطالب بعهده گرفت و او را مانند فرزندانش دوست می‌داشت. برخی از راویان این روایت همچون متن آن، ناشناخته و مطعون‌اند. مثلاً درباره علی بن معلی نوشته‌اند: «فهو مجهول الحال»^۱! همچنین درباره درست بن ابی منصور، علمای رجال گفته‌اند که وی واقفی مذهب بوده است.^۲ روشن است که اشخاص خردمند و درست باور نمی‌توانند راوی چنین آثاری باشند.

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۱۷.

۳- شیخ کلینی در همان «باب مولد النبی -صلی الله علیه وسلم-» از اصول کافی روایتی درباره معراج رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- آورده که سنداً و متناً ناموثق شمرده می‌شود. روایت مزبور بدینگونه در اصول کافی نقل شده است:

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن علي بن أبي حمزة قال:

سأل ابوبصير أبا عبدالله -عليه السلام- و أنا حاضر فقال جعلت فداك كم عرج برسول الله -صلی الله علیه وسلم-؟ فقال مرتين فأوقفه جبرئيل موقفاً، فقال له: مكانك يا محمد! فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط و لا نبی، إن ربك یصلی! فقال یا جبرئیل و کیف یصلی؟! قال: یقول: سبح قدوس أنا رب الملائكة و الروح، سبقت رحمتی غضبی. فقال: اللهم عفوك عفوك. قال: و كان كما قال الله: قاب قوسین أو أدنی الحدیث»^۱.

۱. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در

ج ۲، ص ۳۲۹.

یعنی: «گروهی از یاران ما از احمد بن محمد جوهری و او از علی بن ابی حمزه شنیده که گفت: ابو بصیر از امام ابو عبدالله صادق - علیه السلام - پرسید و من در آنجا حضور داشتم. گفت: فدایت شوم پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - را چند بار به معراج بردند؟ امام صادق پاسخ داد: دو بار! و جبرئیل او را در ایستگاهی متوقف کرد و گفت ای محمد در جاییت بایست، اینک در مقامی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته و پیامبری در آنجا توقف نکرده است. همانا خدای تو نماز می‌گزارد! پیامبر پرسید: ای جبرئیل چگونه نماز می‌گزارد؟! گفت: می‌گوید: بس پاک و منزّه (هستم) من خداوندگار فرشتگان و روح هستم، رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است. پیامبر گفت: خداوندا از تو درخواست عفو دارم، از تو درخواست عفو دارم، امام صادق گفت: و چنان بود که خدا (در قرآن) فرموده است: کان قاب قوسین او ادنی = فاصله‌اش (به خدا) باندازه دو کمان یا نزدیک‌تر بود...».

یکی از راویان این خیر چنانکه ملاحظه شد «قاسم بن محمد جوهری» است. علامه مامقانی - رجال شناس معروف شیعی - درباره وی می نویسد:

«فالرجل إما واقفی غیر موثق أو مجهول الحال و قد رد جمع من الفقهاء روايته، منهم المحقق فی المعتبر»^۱.

یعنی: «این مرد بقولی واقفی مذهب است و بقولی احوالش شناخته نیست (در هر صورت) گروهی از فقهاء روایت وی را رد کرده اند که از جمله ایشان، محقق حلی در کتاب المعتبر است». متن روایت نیز از چند جهت ایراد دارد. اول آنکه ظاهر روایت، خدای سبحان را در جایگاه معینی نشان می دهد با اینکه خداوند هیچگاه در مکان محاط نمی شود بلکه به نص قرآن بر همه چیز محیط است:

﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾. (فصلت / ۵۴)

دوم آنکه نمازگزاردن خدا، امری نامعقول و خرافی است. سوم آنکه در آیه «فکان قاب قوسین او ادنی» از فاصله فرشته وحی با

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴ (من ابواب القاف).

پیامبر سخن رفته است، نه از فاصله پیامبر با خدا! چنانکه سیاق آیات دلالت بر آن دارد و می‌فرماید:

﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى *
ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾.

(نجم / ۵-۹)

«او را (فرشته ای) که نیروهای سخت داشت آموزش داد. (فرشته ای) پرتوان که در افق بالاتر ایستاد. سپس نزدیک شد و فرود آمد. پس فاصله اش باندازه دو کمان یا نزدیک تر بود».

بنابراین، تفسیری که در روایت آمده موافق با قرآن نیست و موجب رفع اعتماد از روایت می‌شود.

۴- در اصول کافی در «باب ما عند الأئمة من سلاح رسول الله -صلی الله علیه وسلم- و متاعه» داستان خری آمده بنام «عفیر» و شیخ کلینی ماجرای مضحکی درباره این خر نقل می‌کند و بدون آنکه سندش را بیاورد می‌نویسد:

«روی أن امیر المؤمنین - علیه السلام - قال: إن ذلك الحمار کلم رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فقال: بأبی أنت و امی إن أبی حدثنی عن أبیہ، عن جدہ، عن أبیہ أنه کان مع نوح فی السفینہ فقام إلیہ نوح فمسح علی کفله ثم قال: یرج من صلب هذا الحمار حمار یرکبه سید النبیین و خاتمهم، فالحمد لله الذی جعلنی ذلک الحمار».^۱

یعنی: «روایت شده که امیر مؤمنان - علیه السلام - فرمود که آن خر، با رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - به سخن در آمد و گفت پدر و مادرم فدایت شود! همانا پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش برای من حدیث آورد که پدر جد ما با نوح در کشتی همراه بود و نوح برخاسته دستی به کفل او کشید و گفت: از پشت این خر، خری در آید که سرور پیامبران و آخرین ایشان بر آن سوار شود، پس خدا را سپاس که مرا همان خر قرار داده است»!

۱. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۳۷ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در

ج ۱، ص ۳۴۳.

چنانکه ملاحظه می شود این روایت، مرسل و مقطوع است و معلوم نیست چه کس این افسانه غریب را ساخته و برای شیخ کلینی نقل کرده است و شگفت از کلینی که آن را باور داشته و در کتابی که بقول خود، آن را از «آثار صحیح» فراهم آورده، گنجانیده است!

کسی نمی داند که این جماعت خران، چگونه حدیث نوح - علیه السلام - را در خاطر نگاهداشته اند و به یکدیگر رسانده اند؟! و نیز بر کسی معلوم نیست که خران، هر یک چند صد سال عمر کرده اند که از روزگار پیامبر اسلام - صلی الله علیه وسلم - تا زمان نوح - علیه السلام - را تنها در پنج نسل گذرانده اند؟! سخن گفتن آخرین خر، به زبان فصیح عربی و نقل حدیث بصورتی که محدثان گزارش می نمایند، نیز از عجائب است! من گمان می کنم کسی با کلینی سر شوخی داشته و این افسانه خنده آور را برای او حکایت کرده است.

۵- شیخ کلینی در «باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی» از اصول کافی حدیث غریب دیگری آورده است بدین صورت:

«علی بن ابراهیم، عن أبیه قال: استأذن علی أبی جعفر -علیه السلام- قوم من أهل النواحی من الشیعه فأذن لهم فدخلوا فسألوه فی مجلس واحد عن ثلاثین ألف مسألة فأجاب -علیه السلام- وله عشر سنین»^۱.

یعنی: «علی بن ابراهیم از پدرش روایت کرده است که گفت: گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از ابو جعفر دوّم (امام جواد -علیه السلام-) اجازه ورود خواستند. ایشان بدان ها اجازه داد و بر او وارد شدند و در یک مجلس، سی هزار مسئله از وی پرسیدند و همه را پاسخ داد در حالی که ده سال داشت!»

این روایت از حیث سند، مقطوع است زیرا پدر علی بن ابراهیم که ابراهیم بن هاشم قمّی باشد معلوم نیست این حکایت را از چه کسی شنیده؟ بویژه که به حضور خود در آن مجلس نیز اشاره ای نمی کند. اما متن روایت بوضوح بر دروغ بودنش دلالت دارد! زیرا چگونه می شود که در یک مجلس، به سی هزار

۱. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۹۶ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در

ج ۲، ص ۴۱۹.

مسأله پاسخ داد؟ گیرم که جواب مسائل بر امام جواد -علیه السلام- آسان بوده ولی پرسش کنندگان چگونه توانسته اند از سی هزار مسأله در یک مجلس (فی مجلس واحد) سؤال کنند؟ مگر آن مجلس چند شبانه روز به طور انجامیده است؟!

۶- شیخ کلینی در «کتاب فضل القرآن» از اصول کافی

روایتی بدین صورت آورده است:

«علی بن الحکم عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله -عليه السلام- قال: أن القرآن الذي جاء به جبرئيل -عليه السلام- إلى محمد -صلى الله عليه وسلم- سبعة عشر ألف آية»^۱.

یعنی: «علی بن حکم از هشام بن سالم از امام ابو عبدالله صادق -علیه السلام- روایت کرده که گفت: قرآنی که جبرئیل برای محمد -صلی الله علیه وسلم- آورد هفده هزار آیه بود»!

می دانیم که آیات شریفه قرآن - چنانکه در میان ما است - به هفت هزار آیه نمی رسد و اگر روایت اصول کافی را صحیح

۱. الأصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۳۴ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در

پنداریم باید بیش از نیم قرآن، حذف شده باشد! و این قول، بکلی باطل و بی اساس است زیرا با وعده الهی مخالفت دارد که می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾. (حجر / ۹)

«ما خود این ذکر را فرو فرستادیم و ما خود نگاهبانش هستیم».

و روایت مشهور از علی -علیه السلام- نیز وارد شده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «جميع آیات القرآن سته آلاف آیه و مائتا آیه و ست و ثلاثون آیه». ^۱ یعنی: «آیات قرآن بر روی هم، شش هزار و دویست و سی و شش آیه است».

اما آنچه برخی از شارحین اصول کافی احتمال داده اند که شاید اختلاف روایت کافی با مصحف کنونی بدلیل شمارش آیات باشد، احتمالی ناموجه است زیرا لازم می آید که امام صادق -علیه السلام- هر آیه ای از مصحف موجود را تقریباً سه

۱. تفسیر مجمع البیان، اثر شیخ طبرسی، جزء بیست و نهم، ص ۱۴۰، چاپ لبنان.

آیه بشمار آورده باشد و بطلان این محاسبه روشن است. علاوه بر آنکه با حدیث نبوی مخالفت دارد. ضمناً در سند اصول کافی انقطاع و افتادگی دیده می‌شد زیرا علی بن حکم، با کلینی معاصر نبوده است.

۷- شیخ کلینی در اصول کافی ضمن «باب النوادر» از کتاب

التوحید می‌نویسد:

«محمد بن أبی عبدالله، عن محمد بن إسماعیل، عن الحسين بن الحسين، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن سعيد، عن الهيثم بن عبدالله، عن مروان بن صباح قال قال ابو عبدالله -عليه السلام-: إن الله خلقنا فأحسن صورنا و جعلنا عينه في عباده، و لسانه الناطق في خلقه، و یده المبسوطة علی عباده بالرأفة و الرحمة، و وجهه الذی یؤتی منه، و بابه الذی یدل علیه، و خزانه فی سمائه و أرضه، بنا أثمرت الأشجار، و أینعت الثمار، و جرت الأنهار، و بنا ینزل غیث السماء، و ینبت عشب الأرض، و بعبادتنا عبدالله و لو لا نحن ما عبدالله»^۱

۱. الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی، ج

۱، ص ۱۹۶.

یعنی: «محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن به سعید، از هیشم بن عبدالله، از مروان بن صالح روایت کرده که امام صادق -علیه السلام- گفت: خداوند ما را آفرید و صورت‌های ما را نیکو ساخت، و ما را در میان بندگانش چشم خود قرار داد، و در میان خلقتش زبان گویای خود کرد، و ما را دست گشوده مهر و رحمتش بر بندگان خود نمود، و ما را چهره خویش قرار داد که از آن سو بدو گرایند و بابتی ساخت که بر او دلالت می‌کند، و ما را خزانه‌داران خود در آسمان و زمینش کرد، به سبب ما درختان میوه می‌آورند، و میوه‌ها به پختگی می‌رسند، و رودها جاری می‌شوند، و به سبب ما باران آسمان می‌ریزد، و گیاه زمین می‌روید، و به عبادت ما، خدا پرستش می‌شود و اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد»!

اولاً در سند این روایت، اشخاص مجهول و ناموثقی دیده می‌شوند مانند «مروان بن صباح» که مامقانی درباره وی می‌نویسد: «لیس له ذکر فی کتب الرجال»! «از این شخص، هیچ

نام و نشانی در کتاب‌ها رجال نیامده است! یا «بکر بن صالح» که یکی از نامورترین دانشمندان امامیه یعنی علامه حلی نسبت به وی گفته است: «ضعف جدّاً، کثیر التفرد بالغرائب»!^۱ «این شخص جدّاً ضعیف است و آثار غریب بسیاری (از امامان) نقل کرده که دیگران آنها را گزارش ننموده‌اند».

ثانیاً از حیث متن، برخی از بخش‌های روایت مذکور، صریحاً برخلاف قرآن است. مثلاً در این روایت آمده که: «خزانه فی سمائه و ارضه» «خدا ما را خزانه‌داران خود در آسمان و زمینش قرار داد» با آنکه در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ﴾. (انعام / ۵۰)

«بگو به شما نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است».

یا در این روایت می‌خوانیم: لو لا نحن ما عبدا لله «اگر ما (آل محمد - علیه السلام-) نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد!» آیا انبیاء

۱. خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، اثر علامه حلی، ص ۳۲۷، چاپ ایران

پیشین، پرستندگان خدا نبودند؟ در حالی که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾. (انبیاء / ۷۳)

«به آنان کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنها پرستندگان ما بودند».

یعنی: «به آنان کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنها پرستندگان ما بودند». پس چگونه بر چنین روایت غلوآمیزی می‌توان اعتماد نمود و آن را از «آثار صحیح امامان» شمرد؟

۸- شیخ کلینی در «روضه کافی» ذیل عنوان «حدیث الحوت

علی ای شیء هو؟» می‌نویسد:

«محمد عن احمد، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن ابان بن تغلب، عن ابي عبدالله - عليه السلام - قال: سألته عن الارض علی ای شیء هی؟ قال: علی حوت! قلت: فالحوت علی ای شیء هو؟ قال: علی الماء. قلت: فالماء علی ای شیء هو؟ قال: علی صخره! قلت: فعلی

ای شیء الصخره؟ قال: علی قرن ثور املس! قلت: فعلی ای شیء الثور؟ قال: علی الثری! قلت: فعلی ای شیء الثری؟ فقال: هیهات، عند ذلک ضل علم العلماء»^۱.

یعنی: «محمد از احمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت: از ابو عبدالله صادق - - علیه السلام - پرسیدم زمین بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر ماهی! گفتم: ماهی بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر آب، گفتم: آب بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر سنگ سخت! گفتم: سنگ سخت بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر شاخ گاو نرم تن! گفتم: گاو بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر خاک نمناک! گفتم: خاک نمناک بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: هیهات، در اینجا دانش دانشمندان گم گشته است!»

خرافی بودن متن این روایت روشن است و نیازی به نقد آن نیست.

۱. الروضة من الکافی، ج ۱، ص ۱۲۷، چاپ تهران (از انتشارات علمیه اسلامیة).

شیخ کلینی در «روضه کافی» روایت دیگری آورده که با روایت پیشین پیوند دارد و «علت وقوع زلزله در زمین» را توضیح می‌دهد، روایت مزبور چنین است:

«علی بن محمد، عن صالح، عن بعض أصحابه، عن عبدالصمد بن بشیر، عن ابي عبدالله - عليه السلام - قال: إن الحوت الذي يحمل الارض أسر في نفسه أنه إنما يحمل الأرض بقوته! فأرسل الله تعالى إليه حوتا أصغر من شبر و أكبر من فتر، فدخلت في خيا شيمه، فصعق فمكث بذلك أربعين يوما ثم إن الله عزوجل راف به و رحمه و خرج. فإذا أراد الله - جل و عز - بأرض زلزله بعث ذلك الحوت إلى ذلك الحوت فاذا راه اضطرب فتزلزلت الارض»^۱.

یعنی: «علی بن محمد از صالح، از برخی یارانش، از عبدالصمد بن بشیر، از ابو عبدالله صادق - علیه السلام - روایت کرده که گفت: همانا آن ماهی که زمین را حمل می‌کند، این فکر در ضمیرش گذشت که وی با نیروی خود به حمل زمین می‌پردازد! پس خدای تعالی ماهی (کوچکی) به سویش فرستاد که از یک

۱. الروضة من الكافي، ج ۲، صص ۶۷-۶۸.

و جب کوچکتر و از فاصله میان انگشت شست و سبّابه بزرگتر بود. آن ماهی کوچک بدرون بینی وی رفت و او غش کرد. پس، چهل روز در بینی وی ماند آنگاه خداوند بزرگ بر ماهی حامل زمین، رأفت و رحمت آورد و ماهی کوچک از بینی او بیرون شد. و هر گاه که خدای عزوجلّ بخواهد تا در زمین زلزله‌ای پدید آید همان ماهی کوچک را به سوی ماهی بزرگ می‌فرستد و چون دیده‌اش بر او افتد، بر خود می‌لرزد و در زمین زلزله پدید می‌آید.»!

هر چند این روایت مانند روایت پیشین نیاز به تحقیق ندارد! ولی یادآور می‌شویم که معلوم نیست «صالح» روایت مذکور را از چه کسی شنیده است. زیرا تعبیر «بعض أصحابه» در سند این حدیث، از مجهول بودن راوی آن حکایت می‌کند.

۹- شیخ کلینی در «روضه کافی» آورده است:

«عنه (علی بن محمد) عن صالح، عن الوشاء، عن كرام، عن عبدالله بن طلحه قال سألت أبا عبدالله - عليه السلام - عن الوزغ! فقال: رجس و هو مسخ كله! فإذا قتلته فاغتسل. فقال: إن أبي كان قاعدا في الحجر و معه رجل يحدثه فإذا هو بوزغ يولول بلسانه، فقال أبي للرجل: أتدرى ما يقول هذا الوزغ؟ قال: لا علم لي بما يقول. قال: فإنه يقول: و الله لئن ذكرت عثمان بشتيمه لأشتمن عليا حتى يقوم من هيهنا! قال: و قال ابي: ليس يموت من بنى اميه ميت الا مسخ وزغا ... الحديث»^۲

یعنی: «از علی بن محمد، از صالح، از وشاء، از کرام، از عبدالله بن طلحه روایت شده که گفت: از ابو عبدالله صادق - عليه السلام - درباره مارمولک (چلپاسه) پرسیدم. گفت: پلید است و همه انواعش از حیواناتی بشمار می‌روند که مسخ شده‌اند! پس چون آن را کشتی غسل کن! سپس امام صادق گفت: پدرم در حجر اسماعیل نشسته بود و مردی با وی بود که با پدرم صحبت

۱. وزغ در فارسی برای «قورباغه» بکار می‌رود ولی در معاجم عربی آن را

معادل با مارمولک (چلپاسه) آورده‌اند.

۲. الروضة من الكافي، ج ۲، صص ۳۷-۳۸.

می‌کرد، ناگاه مارمولکی را دید که با زبانش صدایی بر می‌آورد، پدرم به آن مرد گفت: آیا می‌دانی که این مارمولک چه می‌گوید؟ آن مرد پاسخ داد: خیر، نمی‌دانم چه می‌گوید. پدرم گفت: او می‌گوید: بخدا قسم اگر عثمان را دشنام دهید تا هنگامی که این مرد (امام باقر) از اینجا برخیزد، من علی - علیه السلام - را دشنام خواهم داد! آنگاه (امام صادق) گفت، پدرم فرمود: هیچ یک از بنی امیه نمی‌میرد مگر آنکه بصورت مارمولکی مسخ می‌شود...!!^۱ در سند این روایت، نام «کرام» برده شده که همان «عبدالکریم بن عمرو» باشد و بقول نجاشی در کتاب رجالش، واقفی مذهب بوده است^۱ (هر چند مامقانی از او دفاع می‌نماید). راوی دیگر آن، عبدالله بن طلحه است که مامقانی درباره‌اش می‌نویسد: «لم نقف فیه علی مدح یدرجه فی الحسان»^۲.

یعنی: «در کتب رجال به ستایشی از او واقف نشده‌ایم که وی را در درجهٔ حسان (راویان امامی مذهب و ممدوح) قرار دهد».

۱. رجال النجاشی، ص ۱۷۶، چاپ قم.

۲. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۹۰.

متن روایت دلالت دارد بر اینکه مارمولک، ناصبی و دشمن امیر المؤمنین - علیه السلام - است! اما به درجه‌ای از فهم و ادراک نائل شده که عقاید آدمیان را می‌داند و بر مسائل تاریخی با آنها به مجادله بر می‌خیزد و در قضیه خلافت، از عثمان بن عفان جانبداری می‌کند! البته وجود این روایت نباید مایه شگفتی شود زیرا هنگامی که قرار است الاغ، محدث باشد، مارمولک هم باید مورخ و متکلم بشمار آید!

۱۰- شیخ کلینی در «اصول کافی» در «باب مجالسه اهل المعاصی» روایتی آورده که سند آن بلحاظ علم رجال، بی‌اشکال است^۱ ولی متن حدیث با قرآن مجید سازگاری ندارد و باید بطلان آن اعلام گردد بویژه که برخی از «اعلام»^۲ بدان استناد و استدلال نموده‌اند. متن حدیث بشرح زیر است:

۱. وقتی که متن حدیثی با کاب خدا موافق نباشد به سندش نباید اعتماد کرد زیرا کسی که متن حدیثی را جعل می‌کند، سندش را هم جعل خواهد کرد!
 ۲. به کتاب المکاسب، اثر شیخ انصاری، ص ۴۵ (بخط طاهر خوشنویس) نگاه کنید.

«محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن احمد بن محمد بن ابی نصر، عن داوود بن سرحان، عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال رسول الله - صلی الله علیه وسلم - اذا رایتم اهل الریب و البدع من بعدی فاطهروا البراءه منهم و اکثروا من سبئهم و القول فیهم و الوقیعه و با هتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس و لا یتعلموا من بدعهم، یکتب الله لکم بذلک الحسنات و یرفع لکم به الدرجات فی الآخره»^۱.

یعنی: «محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داوود بن سرحان از ابو عبدالله صادق روایت کرده است که گفت رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمود: پس از من هنگامی که اهل شک و بدعت را دیدید بیزاری خود را از آنها آشکار کنید و دشنام بسیار بدانها دهید و درباره آنان بدگویی کنید و به ایشان بهتان زنید تا نتوانند به فساد در اسلام طمع بندند و در نتیجه، مردم از آنان دوری گزینند و

۱. الأصول من الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در

ج ۴، صص ۸۳-۸۴.

بدعت‌های ایشان را نیاموزند (که اگر چنین کنید) خداوند برای شما در برابر این کار، نیکی‌ها نويسد و درجات شما را در آخرت بالا برد!!

شک نیست که اهل بدعت، سزاوار سرزنش و نکوهش هستند ولی بهتان زدن به ایشان شرعاً و عقلاً جایز نیست چرا که اولاً قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْدِلُوۡا﴾. (مائده / ۸)

«دشمنی با گروهی، شما را به بی‌عدالتی دربارهٔ آنها وادار نکند».

و ثانیاً عقل حکم می‌کند که بهتان زدن به بدعتگذاران از عاقبت نیکی برخوردار نخواهد بود زیرا ممکن است دیر یا زود، نادرستی آن بهتان آشکار شود، و مایهٔ رسوایی بهتان زننده را فراهم آورد و اعتماد از دیگر سخنان او نیز برخیزد و در نتیجه، کار به زیان اهل حق و به سود اهل بدعت تمام شود. بعلاوه، دشنام دادن به مخالفان و بدعتگذاران موجب می‌شود که آنها نیز

به اهل حق و مقدّسات آنها اهانت ورزند چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾. (انعام / ۱۰۸)

«کسانی را که (مشرکان) جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید زیرا که ایشان نیز ستمگرانه و ناآگاهانه به خدا دشنام می‌دهند»!

ناگفته نماند که برخی از شارحان کافی، عبارت «باهتوهم» را چنین تفسیر نموده‌اند که «با دلیل و برهان، بدعتگذاران را حیران سازید» ولی این معنا با لغت عرب، سازگاری ندارد زیرا هر چند فعل ثلاثی مجرد «بهت» بمعنای: دهش و سکت متحیرا (مدهوش و حیرت زده خاموش شد) آمده است ولی این فعل، چون به باب «مفاعله» رود و بصورت «باهت» در آید بمعنای: «حیره و ادهشه بما یفتري عليه من الكذب» بکار می‌رود یعنی: «با دروغی که به او بست، وی را حیرت زده و مدهوش ساخت»^۱ آری، با

۱. به المنجد ذیل واژه «بهت» نگاه کنید.

دروغ بستن به بدعتگذاران، نمی‌توان از اسلام دفاع کرد و از پاداش خداوندی بهره‌مند شد بلکه با برهان و دلیل باید به این امتیاز دست یافت که «الغایات لا تبرر الوسائط!» «هدف‌ها، وسیله‌ها را توجیه نمی‌کنند»!

در اینجا به نقد کتاب کافی با همین ده نمونه بسنده می‌کنیم و به دیگر کتب مشهور حدیث می‌پردازیم.



شیخ صدوق و کتابهایش

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، مشهور به شیخ صدوق (متوفی در سال ۳۸۱ هـ ق) از بزرگان امامیه و از محدثان معروف بشمار می‌رود. دانشمندان و رجال شناسان شیعه در آثار خود خود، وی را بسیار ستوده‌اند. نجاشی در کتاب رجالش درباره وی می‌نویسد:

شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفه بخراسان / ...^۱

۱. رجال النجاشی، ص ۲۷۶.

«او شیخ و فقیه ما و آبروی طائفة (امامیه) در خراسان است...؟»

علامه حلّی (حسن بن یوسف بن مطهر) درباره وی می نویسد:
 كان جليلاً حافظاً للأحاديث، بصيراً بالرجال ناقداً للاخبار، لم يرفى القميين مثله فى حفظه و كثرة علمه^۱....

«او بزرگ مرتبه و حافظ احادیث و آگاه از رجال حدیث و ناقد اخبار بود و در میان علمای قم همانندش در حفظ حدیث و فراوانی دانش دیده نشده است».

محمد باقر مجلسی درباره وی می نویسد:

«من عظماء القدماء التابعين لآثار الأئمة النجباء الذين لا يتبعون الآراء و الأهواء»^۲

«از بزرگان پیشینیان است که از آثار امامان بزرگوار پیروی می نموده اند و از کسانی است که در پی آراء شخصی و دلخواه نفی بر نیامده اند».

۱. خلاصة الأقوال فى معرفة الرجال، ص ۲۴۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴۰۵ (چاپ جدید).

مامقانی درباره وی می نویسد:

شیخ من مشایخ الشیعه، و رکن من ارکان الشریعه، رئیس المحدثین و الصدوق فیما یرویه عن الائمة - علیه السلام -^۱
 «او بزرگی از بزرگان شیعه و پایه‌ای از پایه‌های شریعت بود، سرآمد محدثان شمرده می‌شود و در آنچه از امامان - علیه السلام - گزارش می‌کند بسی راستگو و مورد اعتماد است».
 دیگر دانشمندان امامیه نیز در آثارشان از او تمجید فراوان نموده‌اند.

علامه حلی در «خلاصه الاقوال» سیصد کتاب از آثار وی را یاد می‌کند که برخی از آنها همچون «مدینه العلم» به ما نرسیده است.

در اینجا ما از میان کتبی که شیخ صدوق بجای نهاده چند کتاب را برگزیده‌ایم و از هر کدام گواهی می‌آوریم. کتاب‌های مزور عبارتند از:

۱- من لا یحضره الفقیه

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۵۴.

- ۲- الخصال
- ۳- معانی الاخبار
- ۴- کمال‌الدین و تمام النعمه
- ۵- صفات الشیعه
- ۶- عقاب الاعمال
- ۷- عیون اخبار الرضا

جامع‌ترین کتابی که از ابن بابویه در دسترس ما قرار دارد کتاب «من لایحضره الفقیه» است. اهمیت این کتاب از آنروست که شیخ صدوق کوشیده تا احادیث صحیح و کاملاً مطمئن را در آن فراهم آورد و لذا در آغاز کتابش می‌نویسد:

«لم أقصد فیه قصد المصنفین فی إیراد جمیع ما رووه، بل قصدت إلی إیراد ما أفتی به و أحکم بصحته و أعتقد فیه أنه حجه فیما بینی و بین ربی»^۱.

یعنی: «در این کتاب آهنگ آن نکردم که همانند دیگر مصنفان، هر چه روایت نموده‌اند بیاورم، بلکه قصد آن کردم تا چیزهایی را

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، صص ۲-۳، از منشورات جماعه المدرّسین.

گزارش نمایم که بدانها فتوی می‌دهم و بدرستی آنها حکم می‌کنم و عقیده دارم که حجّت میان من و خداوند من است». هر چند در کتب شیخ صدوق، روایت صحیح و موثّق یافت می‌شود ولی متأسفانه کتابها و آثاری وی، از اخبار نادرست و باطل نیز خالی نیستند که نمونه‌هایی از آنها را به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسانیم.



نقد احادیث شیخ صدوق

۱- در کتاب «من لا یحضره الفقیه» که شیخ صدوق، صحّت تمام احادیث آن را ضمانت نموده ضمن «کتاب الصوم» آمده است که ماه رمضان همیشه سی روز تمام خواهد بود و هیچگاه از سی روز کمتر نمی‌شود! روشن است که این حکم، با امر محسوس و مشهود مخالفت دارد، چه بارها در آغاز و انجام ماه رمضان، هزاران تن هلاک را رؤیت کرده‌اند و تعداد روزهای ماه را بیست و نه روز یافته‌اند. روایت مزبور به صورت‌های گوناگون، از جمله به شکل‌های زیر در «من لا یحضره الفقیه»

دیده می‌شود:

* «فی روایة محمد بن سنان عن خذیفة بن منصور عن أبی عبدالله - علیه السلام - قال: شهر رمضان ثلاثون یوما لا ینقص أبدا»^۱.
یعنی: «در روایت محمد بن سنان از خذیفة بن منصور از امام ابو عبدالله صادق - علیه السلام - آمده که گفت: ماه رمضان سی روز است و هیچ گاه کمتر از آن نمی‌شود!»

** «و فی روایة خذیفة بن منصور عن معاذ بن کثیر و یقال له معاذ بن مسلم الهراء عن أبی عبدالله - علیه السلام - قال: شهر رمضان ثلاثون یوما لا ینقص و الله أبدا»^۲.

یعنی: «در روایت خذیفة بن منصور، از معاذ بن کثیر (که معاذ بن مسلم هراء نیز به او گفته می‌شود) از امام صادق - علیه السلام - آمده است که گفت: ماه رمضان سی روز است، سوگند

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۹ مقایسه شود با ترجمه فارسی آن در ج

۲، ص ۵۲۲ (مترجمان: آقایان صدر بلاغی و محمد جواد غفاری).

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، صص ۱۶۹ و ۱۷۰ مقایسه شود با ترجمه فارسی

آن در ج ۲، ص ۵۲۳.

بخدا که هرگز کمتر از آن نمی‌شود!»!

*** «روی عن یاسر الخادم قال: قلت للرضا - علیه السلام - هل یكون شهر رمضان تسعة و عشرين یوما؟ فقال: إن شهر رمضان لا ینقص من ثلاثین یوما أبدا»^۱.

یعنی: «از یاسر خادم، روایت شده که به امام رضا - علیه السلام - گفتیم: آیا ماه رمضان بیست و نه روز می‌شود؟ گفت: همانا ماه رمضان هیچگاه از سی روز کمتر نمی‌شود!»!

غلط بودن این احادیث، بر عالم و عامی آشکار است و به تحقیق در اسناد آنها نیاز نیست (بویژه که شیخ صدوق، اسناد روایاتش را در من لایحضره الفقیه نیاورده و غالباً به ذکر راوی نخستین بسنده می‌کند).

۲- شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» ضمن «باب المعایش و المكاسب» آورده است:

«و قال (الصادق) - علیه السلام - لأبی الربیع الشامی: لا تخالط

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۷۱ مقایسه شود با ترجمه فارسی آن در ج

۲، ص ۵۲۴.

الأکراد فان الأکراد حی من الجن کشف الله عزوجل عنهم الغطاء».^۱!

یعنی: «امام صادق - علیه السلام - - به ابو ربیع شامی گفت: با کردها آمیزش مکن زیرا که کردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند عزوجل پرده از آنها برداشته است!^۲

شک نیست که این روایت، ساختگی و دروغ است زیرا قرآن مجید حکم می‌کند که همه افراد بشر به یک اصل و ریشه بر می‌گردند و همه، فرزندان آدم‌اند چنانکه می‌خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾. (الحجرات / ۱۳)

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۴ مقایسه شود با ترجمه آن در ج ۴، ص ۲۱۸.

۲. حدیث مذکور در کافی هم آمده است بدینصورت که امام صادق علیه السلام - به ابی ربیع شامی فرمود: «لا تنکحوا من الاکراد احد فانهم جنس من الجن کشف عنهم الغطاء»! «با هیچ یک از کردها زناشویی مکنید زیرا آنها از جنس جنیان هستند که پرده از آنان برداشته شده است»! (الفروع من الکافی، ج ۵، چاپ دارالکتب الإسلامیة).

«هان ای مردم؛ ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و نژادها و دسته‌های گوناگون قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (ولی بدانید که) گرمی‌ترین شما نزد خدا کسی است که از تقوای بیشتری برخوردار باشد همانا خدا از احوال همه آگاه و با خبر است».

برخی از شارحان کتاب «من لا یحضره الفقیه» گفته‌اند که: چون کردها اخلاق و رفتار ناپسندی داشتند از این رو امام صادق -علیه السلام- در این حدیث آنان را به طائفه‌ای از جن تشبیه نموده است که بصورت انسان ظاهر شده‌اند! ولی اولاً حدیث مزبور، از «أدات تشبیه» شوند. ثالثاً تشبیه طائفه بزرگی چون کردها به جن با آنکه افراد پاک و متقی در میان ایشان فراوان است، هرگز در شأن یک امام و رهبر جامعه اسلامی نیست. بنابراین توجیه این حدیث ساختگی، بی‌فایده بنظر می‌رسد و باید آن را به کنار نهاد.

۳- شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» در ضمن مسائل مربوط به «صلاه الجمعه» روایتی از امام صادق -علیه السلام- آورده که نشان می‌دهد خطبه نماز جمعه، باید بعد از

نماز برگزار شود! پیداست که این روایت درست نیست زیرا با اجماع مسلمانان (از شیعه و سنی) و روایات فراوان از سوی هر دو دسته، مخالفت دارد. ابن بابویه می‌نویسد:

«و قال ابو عبدالله - عليه السلام - - أول من قدم الخطبة على الصلوة يوم الجمعة عثمان لأنه كان إذا صلى لم يقف الناس على خطبة و تفرقوا و قالوا ما نضع بمواعظه و هو لا يتعظ بها و قد أحدث ما أحدث، فلما رأى ذلك قدم الخطبتين على الصلوة!»^۱

یعنی: «امام ابو عبدالله صادق - علیه السلام - گفت: نخستین کس که در روز جمعه، خطبه را بر نماز مقدم داشت عثمان بود زیرا که چون نماز را می‌خواند مردم برای شنیدن خطبه او نمی‌ماندند و پراکنده می‌شدند و می‌گفتند که موعظه‌های وی برای ما چه سودی دارد با آنکه خودش از آنها پند نمی‌گیرد و بدعت‌ها پدید آورده است؟! پس چون عثمان چنین دید دو خطبه را بر نماز مقدم داشت!»

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، صص ۴۳۲-۴۳۳ مقایسه شود با ترجمه آن در ج

۲، ص ۱۰۷.

همه شارحان «من لا يحضره الفقيه» گفته‌اند که این روایت
خطا و باطل است و صدوق، خطبه نماز عیدین را (که پس از
نماز باید خوانده شود) بجای خطبه نماز جمعه گمان کرده و به
خطا در افتاده است! از امام باقر و صادق - علیه السلام - هم
روایات متعددی مخالف با این روایت و فتوی در دست داریم.^۱

۴- شیخ صدوق (همانند کلینی) در کتاب «من لا يحضره
الفقيه» ضمن فصل مربوط به «صلوه الآيات» اسطوره نهنگی را
آورده که سبب زلزله زمین می‌شود! شیخ مثل دیگر موارد، سند
روایتش را حذف کرده است و افسانه مزبور را با اطمینان خاطر
به امام صادق - علیه السلام - نسبت می‌دهد او می‌نویسد: قال
الصادق - علیه السلام - «إن الله تبارك و تعالی خلق الأرض
فأمر الحوت فحملتها، فقالت: حملتها بقوتي! فبعث الله عزوجل إليها
حوتا قدر فتر فدخلت في منخرها فاضطربت أربعين صباحا. فاذا أراد الله
عزوجل أن يزلزل أرضا تراءت لها تلك الحوته الصغيره فزلزلت

۱. به: الفروع من الكافي، كتاب الصلوه، باب تهيئه الإمام للجمعه و خطبته و
الإنصات (ج ۳، ص ۴۲۱، چاپ تهران) حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۷ رجوع کنید.

الأرض فرقا»^۱.

یعنی: «امام صادق -علیه السلام- گفت: همانا خدای تبارک و تعالی زمین را آفرید و به فرمان وی آن ماهی بزرگ (یعنی نهنگ) زمین را حمل کرد. پس نهنگ پیش خود گفت که من زمین را به نیروی خویشتن حمل کردم! آنگاه خداوند عزوجل ماهی کوچکی را باندازه فاصله شست و سبابه بسویش فرستاد که در بینی وی داخل شد پس چهل روز آن نهنگ، سرگشته و پریشان بود و هر گاه که خدای عزوجل بخواهد در سرزمینی زلزله‌ای پدید آورد آن ماهی کوچک بر نهنگ نمایان می‌شود و نهنگ از ترس وی (می‌لرزد و) زمین را می‌لرزاند!»

ما قبلاً نظیر همین روایت را با مختصر تفاوتی از شیخ کلینی آوردیم و ظاهراً سند صدوق و کلینی مشترک است و دیدیم که سند کلینی درست نبود. در اینجا اضافه می‌کنیم که برخی از شارحان کتاب «من لا یحضره الفقیه» در مقام دفاع از این حدیث

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، صص ۵۴۲-۵۴۳ مقایسه شود با ترجمه آن در ج

۲، ص ۲۵۹.

گفته‌اند که امام صادق -علیه السلام- به راوی خبر، پاسخی مناسب با فهم وی داده است! ولی ما این ادعا را نمی‌پذیریم زیرا دروغگویی را بر امام -علیه السلام- روا نمی‌شمریم. اگر راوی یا پرسش‌گری برای درک مطلب آماده نباشد، بر امام مسلمین لازمست همچون رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- (در وقتی که از مسئله «روح» مورد پرسش قرار گرفت) پاسخ گوید:

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾. (إسراء / ۸۵)

«این امر از امور خداوندی است و شما را درک و فهم کامل آن میسر نیست، نه آنکه به دروغ افسانه‌ای بسازد و فرهنگ مسلمانان را آلوده سازد!».

بنابراین ما حق داریم بعکس شارحان من لا یحضره الفقیه این قبیل احادیث را اساساً مجعول و نادرست بشماریم و خطّ بطلان بر روی آنها بکشیم.

۵- شیخ صدوق در کتاب «الخصال» در «باب الثلاثه» روایتی خرافی تحت عنوان «ثلاث کن فی امیر المومنین -علیه السلام-» آورده است و می‌نویسد: «حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق

الطالقانی قال: حدثنا الحسن بن علی العدوی عن عباد بن صهیب [بن عباد] عن أبيه عن جده عن جعفر بن محمد -عليه السلام- قال سألت رجلاً أمير المؤمنين -عليه السلام- فقال له: أسئلك عن ثلاث هن فيك: أسألك عن قصر خلقك، و عن كبر بطنك، و عن صلح رأسك! فقال أمير المؤمنين -عليه السلام- إن الله تبارك و تعالی لم یخلقنی طویلاً، و لم یخلقنی قصیراً، و لكن خلقنی معتدلاً، أضرب القصیر فأقده، و أضرب الطویل فأقطه. و أما کبر بطنی فإن رسول الله -صلی الله علیه وسلم- علمنی باباً من العلم ففتح لی ذلک الباب ألف باب فازدحم العلم فی بطنی فنفجت عنه عضوی و أما صلح رأسی فمن إدمان لبس البیض و مجالدة الأقران»^۱!

یعنی: «خبر داد به ما محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - که خدا از او خشنود باد - گفت خبر داد به ما، حسن بن علی عدوی، از عباد بن صهیب بن عباد، از پدرش، از جدش، از جعفر بن محمد -عليه السلام- که گفت مردی از امیرمؤمنان -عليه

۱. الخصال، اثر شیخ صدوق، باب الثلاثة، ص ۱۸۹ از منشورات جماعة المدرّسین.

السلام- سؤال کرد و بدو گفت درباره سه چیز که در تو است از تو می‌پرسم: (یکی) از کوتاهی پیکرت می‌پرسم و (دوم) از بزرگی شکمت و (سوم) از ریخته شدن موی جلوی سرت! امیر مؤمنان -علیه السلام- پاسخ داد: خداوند تبارک و تعالی مرا دراز نیافرید و نیز کوتاه خلق نکرد بلکه معتدل آفرید (در نتیجه) بر کوتاه قامت ضربه می‌زنم و او را از طول به دو نیم می‌کنم و بر دراز قامت ضربه می‌زنم و او را از عرض به دو نیم می‌کنم! و اما بزرگی شکم (علتش اینست که) رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به من بابی از علم آموخت و آن باب، هزار باب را برای من گشود و علم در شکم من ازدحام کرد و از این رو شکم برآمد! و اما ریخته شدن موی جلوی سرم، بعلت بر سر نهادن کلاه خود بمدّت دراز و کارزار با رقیبان است!»!

اولاً در سند این حدیث، حسن بن علی عدوی، احوالش مجهول است و نام و نشان وی در کتب رجال دیده نمی‌شود. بعلاوه، عباد بن صهیب چنانکه علامه حلی در «خلاصه الأقوال»

آورده «بتری مذهب» بوده است^۱ و برخی او را توثیق نموده و بعضی تضعیفش کرده‌اند چنانکه فاضل مقداد در «التنقیح» بر قول اخیر رفته است^۲. احوال پدر و جدّ وی هم معلوم نیست لذا خبر مزبور بلحاظ سند، مورد اعتماد و وثوق نمی‌باشد.

ثانیاً متن خبر، شاهکار خرافه‌پردازی است! بلکه نوعی اهانت و اسائه ادب و امیر مؤمنان علی -علیه السلام- در خلال آن صورت گرفته است. آیا حکمت و دانش در شکم آدمی جای می‌گیرد که هر کس از علم بیشتری برخوردار باشد شکمش بزرگتر شود؟ شگفت‌آور، توجیه یکی از شارحان حدیث است که می‌گوید: چون دانش و حکمت لذّت‌آور می‌باشد از این رو علی -علیه السلام- از لذّت علم، چاق می‌شد، هر چند تن را به ریاضت و عبادت‌های بسیار وا می‌داشته است! جناب شارح توجه نداشته که اگر قرار باشد کسی از لذت دانش فربه شود، در آن صورت همه اعضای بدن وی فربه خواهد شد و پیکری

۱. خلاصه الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۸۰.

۲. به تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۱ نگاه کنید.

متناسب پیدا می‌کند نه آنکه تنها شکمش بزرگ گردد! بعلاوه روایت می‌گوید که علت بزرگی شکم، ازدحام علوم در آن بوده است نه لذت روحانی از دانش! راستی چه لزومی دارد که ما این قبیل احادیث نابخردانه و خرافی را تأویل و توجیه کنیم؟!

۶- شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» ضمن «باب نوادر

المعانی» می‌نویسد:

«حدثنا أبي - (رح) قال حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن محمد بن الفضيل، عن العزري قال: كنت مع أبي عبدالله - عليه السلام - في الحجر جالسا تحت الميزاب و رجل يخاصم رجلا و احدهما يقول لصاحبه: و الله ما تدري من اين تهب الريح؟ فلما اكثر عليه قال له ابو عبدالله - عليه السلام - فهل تدري انت من اين تهب الريح؟ قال: لا ولكن اسمع الناس يقولون! فقلت: انا لابي عبدالله - عليه السلام - من اين تهب الريح جعلت فداك؟ قال: ان الريح مسجونه تحت هذا الركن الشامى فاذا اراد الله عزوجل ان يرسل منها شيئا اخرجها اما جنوب فجنوب و اما شمال فشمال، و اما صبا فصبا، و اما دبور فدبور، ثم قال:

و آیه ذلک انک لا تزال تری هذا الرکن متحرکا فی الشتاء و الصيف
ابدا اللیل مع النهار».^۱

یعنی: «پدرم - که رحمت خدا بر او باد - بما خبر داد و
گفت که سعد بن عبدالله بما خبر داد، از احمد بن محمد بن
عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمد بن
الحصین، از محمد بن فضیل، از عزرمی، وی گفت که با ابو
عبدالله صادق - علیه السلام - در حجر (اسماعیل) زیر ناودان
(کعبه) نشسته بودم و مردی با مرد دیگری جدال و گفتگو می کرد
و یکی از آن دو به رفیقش گفت: بخدا قسم تو نمی دانی که باد از
کجا می وزد! آن مرد پاسخ داد: نه، ولی در این باره سخن مردم را
می شنوم! در این هنگام من از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم:
فدایت شوم باد از کجا می وزد؟ گفت: باد در زیر این رکن شامی
(محلّی در خانه کعبه) محبوس است و هنگامی که خداوند
عزّوجلّ اراده فرماید، مقداری از آن را بیرون می فرستد، هر نوع

۱. معانی الأخبار، اثر شیخ صدوق، صص ۳۸۴-۳۸۵، از منشورات جماعه

بادی از باد جنوب و شمال و صبا و دبور. سپس گفت: نشانه آنهم اینست که تو پیوسته این رکن را در زمستان و تابستان همیشه در شب و روز متحرک می بینی!

اولاً در سند این خبر اشکال وجود دارد. محمد بن الحصین - یکی از راویان آن - احوالش مجهول است. مامقانی در مورد او می نویسد: «لم اقف علی حاله»^۱! «بر حالش واقف نشدم» همچنین علامه حلی دربارهٔ راوی دیگر آن یعنی محمد بن فضیل نوشته است: یرمی بالغلو^۲! یعنی: «او متهم به غلو است»! حدیثی را که دو تن - مجهول الحال و غلوکننده - گزارش نموده باشند چگونه می توان مورد اعتماد قرار داد؟!

ثانیاً باد، هرگز انبانی در رکن شامی ندارد که هر وقت خدای متعال اراده کند مقداری از آن را بیرون فرستد! باد، نتیجهٔ اختلاف سطح حرارت در هوا است. هوای گرم به بالا صعود می کند و هوای سرد جای آن را می گیرد و این جابجایی، باد را جلوه گر

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۰۸.

۲. خلاصه الأقال فی معرفة الرجال، ص ۳۹۵.

می‌سازد. امروز دیگر کودکان دبستانی نیز این قبیل مسائل را می‌دانند و حدیث مذکور، جز خرافه‌گویی چیزی به شمار نمی‌آید. اینک یا باید گفت که امام صادق -علیه السلام- تنها از احکام مذهبی آگاه بوده‌اند و از رموز طبیعت خبر نداشتند و یا باید پذیرفت که راویان این حدیث، بر امام صادق -علیه السلام- دروغ بسته‌اند و ما قول دوم را ترجیح داده بر می‌گزینیم زیرا که حرکت بادها از رکن شامی، در این خبر به خدای متعال نسبت داده شده است و ما مقام امام صادق -علیه السلام- را اجلّ از آن می‌دانیم که چنین نسبت دروغی را به خداوند سبحان دهد.

۷- در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» اثر شیخ صدوق، حدیث طولانی و غریبی از «سعد بن عبدالله قمی» نقل شده که ضمن آن، امام حسن عسکری -علیه السلام- دربارهٔ خلیفهٔ اوّل و دوّم (ابوبکر و عمر) گفته‌اند:

«... أسلما طمعا و ذلك بأنهما يجلسان اليهود و يستخبرانهم عما كانوا يجدون في التوریه و في سائر الكتب المتقدمه الناطقه بالملاحم من حال الى حال من قصه محمد - صلى الله عليه وسلم - - و من

عواقب أمره، فلما كانت اليهود نذكر أن محمداً يسلط على العرب كما كان بختنصر سلط على بني إسرائيل و لا بد له من الظفر بالعرب كما ظفر بختنصر ببني إسرائيل غير انه كاذب في دعواه أنه نبي فأتيا محمداً -صلى الله عليه وسلم- فساعدها^۱.... الحديث»

یعنی: «(ابوبکر و عمر) از روی طمع اسلام آوردند زیرا که آن دو با یهود مجالست داشتند و از اطلاعات ایشان درباره پیش‌بینی‌ها یا ملاحم تورات و دیگر کتب گذشته که در این امر سخن بمیان آورده‌اند، خبرگیری می‌نمودند و از احوال و ماجرای محمد -صلى الله عليه وسلم- و سرانجام کار او می‌پرسیدند. پس چون یهود گفتند که محمد بر عرب چیره می‌شود همانگونه که بختنصر (نبوکد نصر، پادشاه بابل) بر بنی اسرائیل چیره شد و این پیروزی حتمی است - جز آنکه محمد در ادعای پیامبری خود دروغگو می‌باشد! آن دو بسوی محمد -صلى الله عليه وسلم- آمدند و او را یاری نمودند...!»

۱. کمال الدین و تمام النعمه، اثر شیخ صدوق، ص ۶۳، از انتشارات جماعة المدرّسین.

درباره این خبر باید گفت که:

اولاً سند روایت مزبور غیر قابل اعتماد است زیرا در میان راویان آن از «محمد بن بحر شیبانی» یاد شده که ابن الغضائری درباره اش گوید: انه ضعیف فی مذهب ارتفاع^۱ یعنی «او در گزارش حدیث ضعیف است و در مذهب وی غلو (نسبت به امامان) وجود دارد» و علامه حلی نیز در روایت وی توقّف نموده است.^۲ و همچنین در سند، از «احمد بن مسرور» نام برده شده که اساساً نشانی از وی در کتب رجال دیده نمی شود. «احمد بن عیسی بغدادی» نیز شناخته شده نیست و برویهم سند حدیث، اعتبار لازم را ندارد.

ثانیاً متن خبر، مخالف با قرآن کریم است زیرا در خلال آن ادّعا شده که یهود از پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- و پیروزی وی خبر می دادند اما می گفتند که او در ادعای نبوتش، کاذب است! با آنکه در قرآن مجید می خوانیم که یهود نشانه های

۱. خلاصه الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۹۷.

۲. خلاصه الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۹۷.

نبوت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را در تورات یافته بودند
«النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ». (اعراف:
 ۱۵۷)

و پیش از نزول قرآن از همراهی با پیامبر موعود (در غلبه بر
 کفار) خبر می دادند ولی پس از آمدن وی، کفر ورزیده او را
 انکار کردند! چنانکه می فرماید:

**«وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا
 كَفَرُوا بِهِ»**. (بقره / ۸۹)

«پیش از این بر کافران پیروزی می جستند ولی وقتی چیزی را
 که می شناختند بسویشان آمد، انکارش کردند»!

لذا این روایت، ساختگی و دروغست و آن را برای تحریک
 مسلمانان بر ضد یکدیگر ساخته اند.

۸- در کتاب «صفات الشیعه» اثر شیخ صدوق حدیثی
 بدینصورت آمده است: «الحديث الرابع عشر. قال ابو حمزه و سمعت
 ابا عبدالله جعفر بن محمد -عليه السلام- يقول: رفع القلم عن الشيعة

بصمه الله و ولایتته»^۱.

یعنی: «حدیث چهاردهم، ابو حمزه گفت از ابو عبدالله جعفر بن محمد (امام صادق) - علیه السلام - شنیدم که می گفت: از نوشتن گناهان شیعه، قلم برداشته شده است (هر گناهی کند به حساب نمی آید!) بدان سبب که در حفظ و ولایت خدا هستند!»
اولاً این حدیث در سندش «انقطاع» وجود دارد زیرا صدوق آن را از شیخ خود (محمد بن حسن بن احمد بن ولید) شنیده و او از مفضل، به نقل از ابو حمزه گزارش کرده است و میان استاد صدوق و ابو حمزه که از یاران امام صادق - علیه السلام - بوده افراد دیگری باید باشند که ذکر همه آنها نیامده است.

ثانیاً متن حدیث مورد اشکال است زیرا اگر ادعا کنیم که شیعیان بدلیل حفظ خداوند، هرگز دچار گناه نمی شوند. این ادعا مخالف با امر مشهود و محسوس است! و چنانچه بگوییم آنان به گناه مبتلا می گردند ولی قلم از گناهانشان برداشته شده است! این

۱. صفات الشیعة و فضائل الشیعة، اثر شیخ صدوق، ص ۱۳، از انتشارات

کتابخانه شمس (تهران).

قول با قرآن کریم نمی سازد که می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾. (یس: ۱۲)

«ما خود مردگان را زنده می کنیم و کارهایی که پیش فرستادند و آثارشان را می نویسیم».

علاوه بر این، چنین احادیثی، مایه جرأت ورزیدن بر گناه در میان شیعیان می شود و با «حکمت شرع» موافقت ندارد.

۹- در کتاب «عقاب الاعمال» اثر شیخ صدوق آمده است:

«حدثني محمد بن الحسن قال حدثني محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي قال في رواية إسحاق بن عمار عن أبي عبدالله -عليه السلام- قال سمعته يقول من مضت له جمعة لم يقرأ فيها «قل هو الله أحد» ثم مات، مات على دين أبي لهب»^۱!

یعنی: «محمد بن حسن - که خدا از او خشنود باد - مرا حدیث کرد، گفت محمد بن حسن صفار مرا حدیث کرد از احمد بن ابی عبدالله برقی گفت در روایت اسحاق بن عمار از

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، اثر شیخ صدوق، ۵۱۰، از انتشارات اخلاق (قم).

ابو عبدالله (امام صادق) آمده که از امام شنیدم که می‌گفت هر کس جمعه‌ای بر او بگذرد و در آن مدت، سوره «قل هو الله احد» را نخواند و سپس بمیرد، بر دین ابی لهب (عموی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که ایمان نیاورد) مرده است!

این حدیث به اجماع امت اسلام (از شیعه و سنی) باطل است زیرا هر هفته یکبار خواندن سوره توحید، بر مسلمانان واجب نیست تا چه رسد به آنکه تارکش، بر آیین ابی لهب بمیرد!

یعنی: «محمد بن حسن - که خدا از او خشنود باد - مرا حدیث کرد، گفت محمد بن حسن صفار مرا حدیث کرد از احمد بن ابی عبدالله برقی گفت در روایت اسحاق بن عمار از ابو عبدالله (امام صادق) آمده که از امام شنیدم که می‌گفت هر کس جمعه‌ای بر او بگذرد و در آن مدت، سوره «قل هو الله احد» را نخواند و سپس بمیرد، بر دین ابی لهب (عموی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که ایمان نیاورد) مرده است!

این حدیث به اجماع امت اسلام (از شیعه و سنی) باطل است زیرا هر هفته یکبار خواندن سوره توحید، بر مسلمانان واجب

نیست تا چه رسد به آنکه تارکش، بر آئین ابی لهب بمیرد!
 ۱۰- در کتاب «عیون اخبار الرضا» اثر شیخ صدوق آمده
 است:

و بهذا الإسناد قال قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- يا علي
 إن الله تعالى قد غفر لك و لأهلك و لشيعتك و محبى شيعتك و
 محبى محبى شيعتك^۱ الحدیث

یعنی: «با این اسناد (که قبلاً ذکرش گذشت) پیامبر خدا -
 صلی الله علیه وسلم- فرمود: ای علی، همانا خداوند متعال تو را
 آمرزید و خاندانت و پیروانت و دوستان پیروانت و دوستان
 دوستان پیروانت (همگی را آمرزید)»!

در این حدیث چنانکه ملاحظه می‌کنید مبالغه‌ای شگفت
 صورت گرفته است، اعلام می‌دارد که هر کس (هر چند کافر و
 ظالم و فاسق باشد) دوستان دوستان شیعیان را دوست بدارد نزد
 خدای سبحان آمرزیده می‌شود! بی‌شک این سخن، کلام نبوی -
 صلی الله علیه وسلم- نیست و دروغ آن چنان آشکار است که

۱. عیون اخبار الرضا، اثر شیخ صدوق، چاپ سنگی، ص ۲۱۱.

نیاز به بررسی سند ندارد.

این ده نمونه از احادیث کتب گوناگون شیخ صدوق، نقل و نقد شد تا خوانندگان ارجمند دریابند که در کتاب‌های مهم حدیث، چه اخبار نادرستی آمده است و اگر بخواهیم بدون قید و شرط، احادیث این کتاب‌ها را بپذیریم و مفتون بزرگی یا اشتهار نویسندگان آنها شویم، چه آسیب عظیمی به دین خدا وارد ساخته‌ایم.



محمدباقر مجلسی و آثار وی

از قدمای محدّثین (که عمدهٔ ایشان شیخ کلینی و شیخ صدوق اند)^۱ چون بگذریم به محدّثین متأخّر می‌رسیم و در میان آنها، ملاّ

۱. البته شیخ ابو جعفر طوسی (متوفی در سال ۴۶۰ هـ ق) را نیز نباید از یاد برد که او را «شیخ الطائفه الامامیه» شمرده‌اند و دو کتاب «تهذیب الاحکام» و «الاستبصار فیما اختلف فیہ من الاخبار» کتب اربعه امامیه را او فراهم آورده است و کتاب «امالی» شیخ در علم حدیث نیز در دسترس قرار دارد. شیخ، بیشتر فقیه بوده تا محدّث، چنانکه کتاب «المبسوط» اثر وی گواهی می‌دهد و همچنین کتاب «مسائل الخلاف» در فقه تطبیقی، تمایندۀ فقاہت او شمرده می‌شود و از این‌رو اهمیت کلینی و ابن بابویه در حدیث بیشتر از او

است و ما هم در میان قدمای محدثین، آن دو را بر گزیدیم. با وجود این، خاطر نشان می‌سازیم که در خلال نقد احادیث مجلسی و شیخ حر عاملی، روایات شیخ طوسی را در کتاب ما مکرر ملاحظه می‌کنید که نقادی شده‌اند. این هم ناگفته نماند که بزرگترین کتاب شیخ طوسی در حدیث یعنی «تهذیب الاحکام» مانند کتب دیگر حدیث از تحریف و خطا مصون نمانده است. شیخ یوسف بحرانی (صاحب کتاب الحدائق الناضرة) با آنکه خود از محدثین و اخباریون مشهور بشمار می‌آید، ناگزیر در کتاب «لؤلؤة البحرين» به این امر اذعان نموده و می‌نویسد: و قدینا فی کتابنا الحدائق الناضرة جملة ما وقع له (للشیخ الطوسی) ایضا من السهو و التحریف فی متون الاخبار و قلما یسلم خبر من اخبار الكتاب المذكور (ای تهذیب الاحکام) من سهو او تحریف فی سنده او متنه (لؤلؤة البحرين، ص ۶۵، چاپ موسسه آل البیت). یعنی: «ما در کتاب (الحدائق الناضرة) جمله‌ای از خطاها و تحریفاتی را که برای شیخ طوسی در متون اخبار رخداده روشن ردیم و در حقیقت، اندکی از اخبار کتاب مذکور (یعنی تهذیب الاحکام) بلحاظ سند یا متن، از گزند سهو یا تحریف در امان مانده است». همچنین کتاب دیگر شیخ طوسی یعنی «الاستبصار» احادیث ضدّ و نقیضی را در بر دارد بطوریکه علامه ابوالحسن شعرانی در کتاب «المدخل الی عذب المنهل» درباره آن می‌نویسد: «یشمل کتاب الاستبصار علی نحو الف و ماتی باب و یوجد فی اکثر ابوابه - ان لم یکن (فی) جمیعها - حدیث لا یمکن حمله علی وجه یجوز صدور من اهل

محمد باقر مجلسی (متوفی در سال ۱۱۱۰ هجری قمری) را محدثی برجسته و پر آوازه می‌یابیم که از ارکان شیعه امامیه در دوره صفویه شمرده می‌شود و محدثین پس از وی، تحت تأثیر آثار او قرار گرفته‌اند. درباره شخصیت مجلسی و آثارش در کتاب‌های تذکره، به تفصیل سخن گفته شده است و غالباً او را از اقطاب مذهب امامیه و زنده‌کننده حدیث و خادم علوم اهل بیت - علیه السلام - معرفی نموده‌اند. نویسنده کتاب «لؤلؤه البحرين» درباره مجلسی می‌نویسد:

«هذا الشيخ كان إمامنا في وقته في علم الحديث و سائر العلوم، شيخ الإسلام بدار السلطنة اصفهان، رئيسا فيها بالرئاستين الدينيه و الدنيويه، إماما في الجمعه و الجماعة، و هو الذي روج الحديث و نشره

العصمة - عليهم السلام - الا بتكلف يترجح عليه احتمال عدم صدوره في العقل! (المدخل الى عذب المنهل، صص ۴۳-۴۴، چاپ باقری، قم). یعنی: «کتاب استبصار در حدود ۱۲۰۰ باب را در بر دارد و در بیشتر ابوابش - اگر نگوییم در همه آنها - حدیثی موجود است که ممکن نیست آن را به صورتی معنی کنیم که صدورش از سوی معصوم - علیه السلام - روا باشد مگر با تکلف، بطوریکه نزد عقل احتمال صادر نشدنش ترجیح دارد»!

لاسيما في ديار العجميه و ترجم لهم الأحاديث العربية بأنواعها
بالفارسيه»^۱...

يعنى: «این شیخ (محمد باقر بن محمد تقی مشهور به مجلسی) پیشوای ما در علم حدیث و دیگر دانش‌ها در روزگار خود بشمار می‌رود. او در دارالسلطنه اصفهان شیخ الإسلام بود و ریاست دینی و دنیوی را بر عهده داشت. در نمازهای جمعه و جماعت نیز امامت می‌کرد. او کسی است که حدیث را بویژه در ديار عجم منتشر ساخت و انواع احادیث را برای پارسی زبانان از عربی به پارسی ترجمه کرد...».

آثار مجلسی، متعدد است و از میان همه آنها کتاب «بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار - علیه السلام» از شهرت فراوانی برخوردار است و مرجع محدثین و علاقمندان به حدیث فرقه امامیه بشمار می‌آید. مجلسی در این کتاب (که اخیراً در صد و ده مجلد، تجدید چاپ شده است) از کتب قدماء و نیز معاصرانش بهره می‌گیرد و گاهی هم از برخی کتاب‌ها، حدیثی را

۱. لؤلؤة البحرين، اثر شیخ یوسف بحرانی، ص ۵۵، چاپ قم.

نقل می‌کند که مورد اعتماد خودش نیست! به عنوان نمونه در مجلد پنجاه و هفتم، حدیث غریبی از کتاب «جامع الاخبار» گزارش می‌نماید و سپس درباره آن می‌نویسد:

«أوردها صاحب الجامع فأوردتها و لم أعتد عليها»^۱

یعنی: «این حدیث را صاحب جامع الاخبار آورده است و من نیز آن را آوردم ولی اعتماد بر آن ندارم!»

باز در همان مجلد، خبر دیگری را از شیخ صدوق نقل می‌نماید و در پی آن می‌نویسد:

«أقول: الخبر في غاية الغرابة و ال أعتد عليه لعدم كونه مأخوذاً من أصل معتبر و إن نسب إلى الصدوق ره»^۲.

یعنی: «می‌گویم: این خبر در نهایت غرابت است و من اعتماد بر آن ندارم زیرا که از اصل معتبری گرفته نشده هر چند به صدوق - (رح) - نسبت داده شده است!»

۱. بحار الأنوار، اثر محمد باقر مجلسی، ج ۵۷، ص ۳۳۱ (چاپ جدید)، از

انتشارات دارالکتب الإسلامية.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۳۴۱.

بنابراین، مجلسی بر خلاف کلینی و ابن بابویه، بر آن نبوده که تنها احادیث صحیح و مورد اعتماد را در کتاب خود گرد آورد. وی بیشتر در صدد جمع اخبار در کتاب «بحار الانوار» بر آمده است از این رو در کتاب مذکور علاوه بر اخبار صحیح و سودمند، احادیث دروغین و اخبار مجعول نیز به فراوانی یافت می‌شود و انتشار آنها در میان توده مردم، بدون تصریح به ساحتگی بودنشان فرهنگ عامه را آلوده می‌سازد و آنان را به خرافات و اساطیر و عقاید غلوآمیز پای بند می‌کند. توضیح و بیانی که مجلسی در ذیل برخی از اخبار غریب آورده هر چند گاهی مفید است ولی کافی نیست. بعلاوه، وی درباره اخبار بسیاری که به خطا، یا به غلو آمیخته شده سکوت نموده است. از این رو «بحار الانوار» به نقد گسترده و دقیقی نیاز دارد و کتاب مستقلی در این باره باید نگاشت.^۱

۱. سید محسن امین عاملی در کتاب اعیان الشیعة (ج ۹، ص ۱۸۳) درباره مؤلفات مجلسی نوشته است: «لکن لا یخفی ان مولفاته تحتاج الی زیاده تهذیب و ترتیب، و قدحوت الغث و السمین. و بیاناته و توضیحاته و تفسیره للاحادیث و غیرها کثیر منه کان علی وجه الاستعجال الموجب قله الفائدة و

ملاً باقر مجلسی کتاب‌های متعددی به زبان فارسی نیز بنگارش در آورده که از آن جمله:

«حلیه المتقین» و «عین الحیوه» و «حیوه القلوب» و «حق الیقین» و «جلاء العیون» و «زاد المعاد» و جز اینها است.

ما در این جا به عنوان نمونه، به نقد ده حدیث از دو کتاب عربی و فارسی مجلسی (بحار الانوار و حلیه المتقین) می‌پردازیم تا خوانندگان ارجمند، خود حدیث مفصل از این مجمل بخوانند.



الوقوع فی الاشتباه». یعنی: «مخفی نماند که آنچه (مجلسی) تألیف نموده به پاکسازی و ترتیب نیازمند است چرا که نادرست و درست را در بر دارد و بسیاری از توضیحات و تفسیرهایش درباره احادیث و جز اینها، از روی شتاب صورت گرفته و موجب کمی فائده و افتادن در اشتباه شده است».

نقد آثار مجلسی

۱- مجلسی در کتاب «بحار الانوار» روایت مفصّلی از امام صادق - علیه السلام - درباره ولادت علی - علیه السلام - در خانه کعبه آورده است. در ضمن آن روایت می‌خوانیم که پس از تولّد علی - علیه السلام - و بازگشت مادرش به خانه، حضرت محمد - صلی الله علیه وسلم - برای دیدن نوزاد تصمیم گرفت به خانه ابو طالب رود و آنگاه:

«دخل رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فلما دخل اهتز له أمير المؤمنين - علیه السلام - و ضحك في وجهه و قال: السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله و برکاته. ثم تنحنح بإذن الله تعالی و قال: بسم

الله الرحمن الرحيم. قد أفلح المؤمنون. الذين هم في صلوتهم خاشعون. إلى آخر الآيات. فقال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- قد أفلحوا بك و قرء تمام الآيات إلى قوله: أولئك هم الوارثون. الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون. فقال رسول الله -صلى الله عليه وسلم-: أنت والله أميرهم^۱ الحديث».

یعنی: «رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- به خانه (ابوطالب) وارد شد و چون بدانجا قدم نهاد امیر مؤمنان (که تازه تولد یافته بود) به حرکت در آمد و در چهره او خندید و گفت: ای فرستاده خدا، درود و رحمت و برکات خداوند بر تو باد! سپس به اذن خدای بزرگ صدائی از سینه اش بر آورد و این آیات را خواند: «بسم الله الرحمن الرحيم. قد افلح المؤمنون. الذين هم في صلوتهم خاشعون....» تا پایان آیات. رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- به

۱. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۷-۳۸ در رساله ساختگی «مکالمات حسنيه» که بهمراه «حلیه المتقين» بچاپ رسیده، آمده است که علی -عليه السلام- هنگامی که از مادر زاده شد کتاب آدم و تورات موسی و زبور داوود و انجیل عیسی و قرآن مجید را از اوّل تا آخر خواند! (حلیه المتقين مکالمات حسنيه - ص ۵۰۴ از انتشارات مطبوعاتی حسینی ۱۳۶۲).

او فرمود: مؤمنان بسبب تو رستگار می‌شوند. سپس علی -علیه السلام- تمام آیات سوره مؤمنون تا اولئك هم الوارثون. الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون را قرائت نمود و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بدو گفت: سوگند به خدا که تو امیر ایشان هستی...!»!

بنابر مفاد این روایت، ده سال پیش از آن که حضرت محمد بن عبدالله -صلی الله علیه وسلم- به نبوت رسد و در غار حراء، قرآن بر او نازل شود، علی -علیه السلام- بهنگام نوزادی، قرآن خوانده و از آیات سوره مؤمنون آگاه بوده است! با آنکه در خود قرآن تصریح شده که پیش از وحی، نه پیامبر از قرآن اطلاعی داشته است و نه قوم وی! چنانکه می‌فرماید:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾. (هود / ۴۹)

«اینها از اخبار غیب است که بر تو وحی می‌کنیم، پیش از این، نه تو آنها را می‌دانستی و نه قومت».

باز در قرآن می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا

الْإِيمَانُ﴾. (شوری / ۵۲)

«اینچنین روحی را به فرمان خو بسوی تو با وحی فرستادیم، تو نمی دانستی که کتاب چیست و نه ایمان کدامست»!

و همچنین می فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ﴾. (قصص

/ ۸۶)

«تو امید نداشتی که این کتاب بسویت فرو فرستاده شود مگر آنکه رحمت خدایت چنین کرد».

جایی که پیامبر ارجمند اسلام -صلی الله علیه وسلم- پیش از بعثت و نزول روح القدس، از کتاب خدا خبر نداشت (و در غار حراء از نزول فرشته وحی دچار دهشت شد) چگونه علی -علیه السلام- در نوزادی قرآن خوانده است؟ آیا او پیش از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به دریافت وحی نائل آمده است؟! آیا این افسانه، از جمله اخباری نیست که غالیان برای بزرگداشت مقام امیر مؤمنان -علیه السلام- ساخته اند؟! عجب آنکه در ذیل همین حدیث می خوانیم: «فلما كان من غد دخل رسول الله -صلی الله علیه وسلم- علی فاطمة (بنت أسد) فلما بصر علی -علیه السلام- برسول

الله - صلی الله علیه وسلم - سلم علیه و ضحک فی وجهه و أشار إلیه
 أن خذنی إلیک و اسقنی بما سقیتنی بالأمس قال: فأخذہ رسول الله -
 صلی الله علیه وسلم - فقالت فاطمة: عرفه و رب الکعبة قال فلکلام
 فاطمة سمی ذلك الیوم یوم عرفة یعنی أن أمیر المؤمنین - علیه
 السلام - عرف رسول الله - صلی الله علیه وسلم - « (بحار، ج ۳۵، ص
 ۳۸) یعنی: «چون فردا فرا رسید پیامبر خدا - صلی الله علیه
 وسلم - دوباره بر فاطمة بنت اسد (مادر علی - علیه السلام -) وارد
 شد و چون چشم علی - علیه السلام - بر پیامبر - صلی الله علیه
 وسلم - افتاد سلام کرد و در چهره اش بخندید و اشاره نمود که
 مرا در آغوش خود بگیر و از آنچه دیروز بمن نوشاندی (یعنی از
 آب دهانت!) امروز هم بنوشان. رسول خدا - صلی الله علیه
 وسلم - او بر گرفت و فاطمة بنت اسد گفت سوگند بخدای کعبه
 که او را شناخت! و بخاطر سخن فاطمه، آن روز را روز عرفه
 نامیدند! یعنی امیر مؤمنان - علیه السلام - پیامبر - صلی الله علیه
 وسلم - را شناخت!»!

در حالی که نزد مورخان از جمله مسلمات تاریخ است که

روز «عرفه» پیش از تولد علی - علیه السلام - نامگذاری شده بود و در میان عرب مشهور و معروف بوده است.

۲- مجلسی در مجلد چهارم و یک از کتاب «بحار الانوار» چنین

می‌نویسد:

«أبو الفتح الحفار بإسناده أن علياً - عليه السلام - قال ما زلت مظلوماً مذكنت! قيل له: عرفنا ظلمك في كبرك، فما ظلمك في صغرك؟! فذكر أن عقيلاً كان به رمد، فكان لا يذرهما حتى يبدؤوا بي!»^۱

یعنی: «ابو الفتح حَفَّار به اسناد خود آورده است که علی - علیه السلام - گفت: من تا عمر داشتم همواره مورد ستم قرار گرفته‌ام! گفته شد (ای امیر مؤمنان) ستمی را که در سنین بزرگی بر تو رفته است شناخته‌ایم ولی ظلمی که در کودکی بر تو شد چیست؟ پاسخ داد: عقیل (برادر بزرگترم) درد چشم داشت و هیچ گاه بر دو چشمش دارو نمی‌ریختند مگر آنکه از من آغاز می‌کردند (برای راضی شدن او، نخست بر دیدگان من دارو

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵.

می‌ریختند!»).

باید گفت که سازنده این خبر، بسیار ناشی بوده است زیرا عقیل مدّت بیست سال از علی -علیه السلام- بزرگتر بود! و هیچ گاه برای آنکه جوانی بیست ساله حاضر شود تا در چشمانش دارو بریزند، در دیدگان نوزادی شیرخوار دارو نمی‌ریزند. اینکار را اگر بکنند برای کودکان می‌کنند نه برای جوان عرب بیت ساله! از اختلاف سنّ عقیل و علی -علیه السلام- در همان کتاب «بحار الأنوار» بدین صورت یاد شده است:

«أن مولانا أمير المؤمنين - عليه السلام - كان أصغر ولد أبي طالب كان أصغر من جعفر بعشر سنين و جعفر أصغر من عقيل بعشر سنين و عقيل أصغر من طالب عشر سنين»^۱.

یعنی: «همانا مولای ما امیر مؤمنان -علیه السلام- - کوچکترین فرزندان ابو طالب بود. او از جعفر ده سال کوچکتر بود و جعفر از عقیل ده سال کوچکتر بود و عقیل از طالب ده سال کوچکتر بود». بنابراین، تفاوت سنّ عقیل و علی -علیه السلام-

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۱۰.

السلام - بیست سال بوده است.

۳- در کتب شیعیان و سنن روایت شده که خلیفه دوم (عمر بن خطاب) دختر علی - علیه السلام - یعنی: ام کلثوم را به همسری برگزید و فرزندی بنام «زید بن عمر»^۱ از او پدید آمد. برخی از نویسندگان شیعه مانند شیخ مفید، این روایت را تضعیف کرده‌اند و سند آن را که از طریق سنن رسیده تخطئه نموده‌اند ولی مجلسی در «بحار الأنوار» روایاتی از طریق شیعیان آورده که حکایت از صحّت آن ماجری می‌کند و درباره انکار شیخ مفید می‌نویسد:

«إنكار المفيد - (رح) - أصل الواقعة إنما هو لبیان أنه لم يثبت ذلك من طريقهم و إلا فبعد ورود ما مر من الأخبار إنكار ذلك

۱. در کتاب «وسائل الشیعة» اثر شیخ حر عاملی، ضمن «کتاب المیراث» از امام باقر - علیه السلام - نقل کرده است که: ماتت ام کلثوم بنت علی - علیه السلام - و ابنها زید بن عمر بن الخطاب فی ساعه واحدة ... (وسائل الشیعة، چاپ سنگی، ج ۳، ص ۴۰۸) یعنی: «ام کلثوم دختر علی - علیه السلام - و پسرش زید فرزند عمر بن خطاب در یخک زمان (مقارن با یکدیگر) مردند...»

عجیب و قد روی الكلینی عن حمید بن زیاد عن أبی سماعة عن محمد بن زیاد عن عبدالله بن سنان و معاویة بن عمار عن ابی عبدالله - - علیه السلام - - قال: إن علیا لما توفی عمر أتى ام کلثوم فانطلق بها إلى بیته. و روی نحو ذلك عن محمد بن یحیی و غیره عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن النضر بن سوید، عن هشام بن سالم، عن سلیمان بن خالد عن أبی عبدالله - علیه السلام -^۱.

یعنی: «انکار شیخ مفید - که خدای رحمتش کند - درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنستکه این حادثه از طریق آنان (اهل سنت) ثابت نمی شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند را می آورد) از ابو عبدالله صادق - علیه السلام - گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات یافت علی - علیه السلام - نزد ام کلثوم رفت و او را به خانه خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می کند) از ابو عبدالله صادق - علیه السلام - نیز گزارش شده

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۹.

است».

اما موضوع عجیب آنستکه مجلسی در مجلد ۴۲ بحار الأنوار روایتی از امام صادق -علیه السلام- آورده که این ازدواج را به صورت غریبی توجیه می‌کند! و آن روایت بسی نامعقول و باور نکردنی است.

متن آن روایت با سندش در کتاب بحار، چنین آمده است:

«الصفار عن أبي بصير، عن جذعان بن نصر، عن محمد بن مسعدة، عن محمد بن حموية بن إسماعيل، عن أبي عبدالله الربيعي، عن عمر بن أذينة قال قيل لأبي عبدالله -عليه السلام- - إن الناس يحتجون علينا و يقولون: إن أمير المؤمنين -عليه السلام- زوج فلانا ابنته ام كلثوم. و كان متكئا فجلس و قال: أيقولون ذلك؟ إن قوماً يزعمون ذلك لا يهتدون إلى سواء السبيل. سبحان الله ما كان يقدر أمير المؤمنين -عليه السلام- أن يحول بينه و بينها فينقذها؟! كذبوا و لم يكن ما قالوا! إن فلانا خطب إلى علي -عليه السلام- - بنه ام كلثوم فأبى علي -عليه السلام- - فقال للعباس: و الله لئن لم تزوجني لأنتز عن منك السقايه و زمزم! فأتى العباس عليا فكلمه فأبى

علیه، فالح العباس، فلما رأى أمير المؤمنين -عليه السلام- مشقة كلام الرجل على العباس و أنه سيفعل بالسقاية ما قال أرسل أمير المؤمنين -عليه السلام- إلى جنية من أهل نجران يهودية يقال لها سحيفة بنت جريرية فأمرها فتمثلت في مثال ام كلثوم و حجت الأَبصار عن ام كلثوم و بعث بها إلى الرجل، فلم تزل عنده حتى أنه استراب بها يوما فقال: ما في الأرض أهل بيت أسحر من بني هاشم. ثم أراد أن يظهر ذلك للناس فقتل و حوت الميراث و انصرفت إلى نجران و أظهر أمير المؤمنين -عليه السلام- أم الكلثوم!^۱

يعنى: «صفار از ابى بصير از جذعان بن نصر از محمد بن مسعه از محمد بن حمويه بن اسماعيل، از ابى عبدالله ريبى از عمر بن اذينه، روايت کرده است که گفت: به ابو عبدالله صادق -عليه السلام- - گفتم مردم بر ضد ما دليل مى آورند و مى گویند: امير مؤمنان -عليه السلام- س دخترش ام كلثوم را به همسرى فلانكس (عمر بن خطاب) در آورد. امام صادق كه در اين هنگام تكيه زده بود نشست و گفت: آیا چنین مى گویند؟ گروهى كه

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۸۸.

اینگونه گمان می‌کنند به راه راست هدایت نشده‌اند. سبحان الله! آیا امیر مؤمنان -علیه السلام- توانایی نداشت که میان او و دخترش مانع شود و دختر خود را نجات دهد؟ دروغ گفتند و چنین چیزی نبوده است که آنها گفته‌اند.

فلانکس (خلیفه) دختر امیر مؤمنان -علیه السلام- امّ کلثوم را از او خواستگاری کرد و علی -علیه السلام- از دادن دخترش خودداری ورزید. آنگاه (خلیفه) به عبّاس (عموی علی -علیه السلام-) گفت: سوگند بخدا که اگر دختر علی را به همسری من در نیاوری مقام آب‌رسانی به حجاج و سرپرستی زمزم را از تو می‌گیرم. عبّاس بسوی علی -علیه السلام- آمد و با وی مذاکره نمود. علی -علیه السلام- با هم از دادن دخترش به خلیفه خودداری ورزید. عبّاس در این باره اصرار کرد و امیر مؤمنان -علیه السلام- چون دید که سخن خلیفه بر عبّاس دشوار آمده و کاری را که خلیفه درباره آب‌رسانی به حجاج، گفته بود انجام خواهد داد به سوی زنی از جنّی‌های نجران که او را سحیفه دختر جریریه می‌گفتند پیام فرستاد و امر کرد که بصورت ام

کلثوم در آید و ام کلثوم از نظرها پنهان شد و علی - علیه السلام - آن زن جنّی را به سوی خلیفه فرستاد و مدّتی نزد وی بود تا اینکه روزی خلیفه در کار آن زن به شک افتاد و گفت: در روی زمین جادوگرتر از بنی هاشم کسی نیست! سپس خواست تا این امر را بر مردم آشکار کند ولی کشته شد و آن زن جنّی، میراث او را گرفته به نجران بازگشت و امیر مؤمنان - علیه السلام - امّ کلثوم را آشکار ساخت»!

اولاً در سند این افسانه خرافی، نام افراد مجهولی مانند جذعان بن نصر و محمد بن مسعده و محمد بن حمویه دیده می‌شود و از این رو اعتبار روایت بلحاظ سند، مخدوش می‌گردد. ثانیاً باید پرسید که آیا جنّیان می‌توانند با آدمیان ازدواج کنند و از این راه فرزندی (چون زید بن عمر) پدید آید؟! آیا جایز است که امام متقیان - علیه السلام - بخاطر مقام آب‌رسانی عبّاس، نیرنگ بکار برد و جنّی را بصورت انسان در آورد تا خلیفه با وی زناشویی کند؟ بعلاوه اگر این روایت صحیح باشد که زن جنّی به نجران بازگشت و ام کلثوم آشکار شد! پس چرا در روایات

دیگر آمده که پس از قتل عمر، علی -علیه السلام- به خانه خلیفه رفت و ام کلثوم را به منزل خودش برد؟!

۴- بدتر از روایت مذکور، روایت دیگری است که مجلسی در مجلد چهارم و دوم «بحار الأنوار» آورده و می نویسد:

«علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبي عمیر، عن هشام بن سالم و حماد، عن زراره عن أبي عبدالله - علیه السلام - - فی تزویج ام کلثوم فقال: إن ذلک فرج غضبناه!»^۱

یعنی: «علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم و حماد، از زراره از ابو عبدالله صادق - علیه السلام - - درباره به همسری در آوردن ام کلثوم روایت کرده است که امام صادق گفت: آن عورتی بود که از ما غضب کردند.»!

به نظر ما علی -علیه السلام-، بسیار غیورتر از آن بود که اجازه دهد کسی ناموس او را غضب کند بلکه ازدواج ام کلثوم و خلیفه، با رضایت ام کلثوم صورت گرفته است چنانکه برخی از مورخان بدین امر تصریح نموده اند و در خود کتاب «بحار

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۶.

الأنوار» نیز آمده است که: «تارة يروى أنه كان عن اختيار و إيثار»^۱
یعنی: «گاهی روایت شده که این ازدواج از روی اختیار و ایثار
انجام گرفته است».

ه- مجلسی در مجلد چهل و دوّم از «بحار الأنوار» چنین
می نویسد:

«روى عن محمد بن سنان قال دخلت على الصادق - عليه السلام - فقال لى: من بالباب؟ قلت: رجل من الصين! قال فأدخله، فلما دخل قال له أبو عبدالله - عليه السلام - هل تعرفونا بالصين؟ قال: نعم يا سيدى. قال بماذا تعرفوننا؟ قال يا ابن رسول الله إن عندنا شجرة تحمل كل سنة وردا يتلون كل يوم مرتين فإذا كان أول النهار نجد مكتوبا عليه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، و إذا كان آخر النهار فإننا نجد مكتوبا عليه: لا إله إلا الله، على خليفة رسول الله».^۲

یعنی: «از محمد بن سنان روایت شده که گفت بر امام صادق
- عليه السلام - وارد شدم، به من گفت: چه کسی در آستانه

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۸.

(خانه ما) ایستاده است؟ گفتم: مردی است از اهل چین. گفت: او را داخل کن. پس چون آن مرد به خانه وارد شد، امام صادق - علیه السلام - از او پرسید: آیا ما (خاندان پیامبر - علیه السلام -) را در چین می‌شناسید؟ آن مرد جواب داد: آری ای سرور من! گفت: به چه چیز ما را می‌شناسید؟ پاسخ داد: ای پسر رسول خدا، نزد ما درختی هست که هر ساله گلی بر می‌آورد که رنگش روزی دوبار دگرگون می‌شود، چنان آغاز روز آید ملاحظه می‌کنیم که بر آن نوشته شده: لا اله الا الله. محمد رسول الله. و چون پایان روز فرا می‌رسد می‌بینیم که بر آن نوشته شده است: «لا اله الا الله، علی خلیفه رسول الله».

اولاً این روایت، سلسله سندش بطور کامل معلوم نیست تا بلحاظ رجال حدیث، مورد نقد قرار گیرد ولی همان را وی اولش که محمد بن سنان باشد اعتماد ما را از روایت سلب می‌کند زیرا درباره وی اختلاف شده و گروهی از رجال‌شناسان او را مورد وثوق ندانسته‌اند.^۱ ابن الغضائری و نجاشی در شأن وی گفته‌اند:

۱. و به اصطلاح علم رجال: «جارج بر معدل، مقدم است».

انه ضعيف غال لا يلتفت اليه^۱. «او در نقل حدیث ضعیف است و غلو می کند و نباید بدو اعتناء کرد». شیخ طوسی نیز وی را تضعیف نموده است. ابو عمر و کشی هم در کتاب رجالش درباره وی می نویسد: «فإنه قال قبل موته كلما حدثتكم به لم يكن لي سماع ولا رواية إنما وجدته»^۲!

یعنی: «محمد بن سنان، پیش از مرگش گفته است هر حدیثی که برای شما نقل کردم آن را از کسی نشنیدم و از روایان نیز نقل نکرده ام فقط آن را یافته ام!» پس حدیث چنین مردی در خور اعتماد نیست.

ثانیاً اگر در کشور چین گلی با آن اوصاف هر ساله می رویی، حکایتش بر سر زبانها می افتاد و آوازه آن فراگیر می شد و هزاران تن در چین به تشیع روی می آوردند و چه بسا آن گل (همچون چای چین) به نواحی دیگر بویژه کشورهای اسلامی صادر می شد! در حالی که ابداً از این امور خبری در میان نبوده و

۱. خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۹۴.

۲. رجال کشی (اختیار معرفت الرجال)، ص ۵۰۷، چاپ مشهد ۱۳۴۸.

نیست و بیشتر مردم چین اساساً مسلمان نیستند و اکثر قریب باتفاق مسلمانان آن دیار، بر مذهب اهل سنت و جماعت اند که در اثر رفت و آمد بازرگانان سنی بدانجا و تبلیغ آنان، به مذهب اهل سنت روی آورده اند. پس این افسانه را نباید باور کرد.

۶- مجلسی در مجلد بیست و ششم از «بحار الانوار» چنین

می نویسد:

«و من کتاب القائم للفضل بن شاذان عن صالح بن حمزة، عن الحسن بن عبدالله، عن أبي عبدالله - عليه السلام - قال أمير المؤمنين - عليه السلام - على منبر الكوفة: و الله إني لديان الناس يوم الدين ... و أنا صاحب النشر الأول و النشر الآخر ... الحديث».

یعنی: «از کتاب قائم اثر فضل بن شاذان نقل شده از صالح بن حمزه، از حسن بن عبدالله، از ابو عبدالله صادق - علیه السلام - که گفت: امیر مؤمنان - علیه السلام - در بالای منبر کوفه فرمود: سوگند به خدا که من پاداش دهنده مردم در روز جزا هستم و من خداوند زندگی نخستین و زندگی باز پسین هستم...!»

درباره این حدیث باید گفت که:

اولاً برخی از راویانش به غلو متهم‌اند و برخی دیگر مجهولند! مثلاً علامه حلی در «خلاصه الأقوال» درباره «حسن بن عبدالله» می‌نویسد: یرمی بالغلو^۱ یعنی «به او نسبت غلو داده می‌شود».

ثانیاً هر کس از دوران حکومت امیر مؤمنان -علیه السلام- در کوفه و اوضاع اجتماعی آنجا آگاهی داشته باشد بخوبی در می‌یابد که این خبر، ساختگی و دروغست! زیرا در کوفه پای منبر علی -علیه السلام- مردمان متعصب و خشکی (چون خوارج) نشسته بودند که هرگز تحمل نمی‌کردند امام بگویند: «من خداوند زندگی نخستین و زندگی بازپسین هستم!»! دروغ بودن این خبر از همین جا معلوم می‌شود که راوی ناشی آن نمی‌گوید که علی -علیه السلام- این سخنان را در خفاء و مثلاً به اصحاب سرّ خود گفت بلکه ادعا دارد امیر مؤمنان -علیه السلام- بالای منبر کوفه آشکارا دم از اوصاف خدایی برای خود می‌زد!

پیدا است که این خبر، ساخته غلاه و دروغگویانی است که مولای متقیان -علیه السلام- درباره ایشان فرمود:

۱. خلاصه الأقوال، ص ۳۳۴.

«هَلَكَ فِي رَجْلَانِ، مَحَبَّ غَالٍ مَبْغُضٌ قَالَ»^۱.

«دو مرد در حقّ من به هلاکت رسیدند، یکی دوست
غلوکننده و دیگری دشمن خصومت‌گر».

باز فرمود:

«يَهْلِكُ فِي رَجْلَانِ، مَحَبَّ مَفْرُطٍ وَ بَاهِتٍ مَفْتَرٍ»^۲.

«دو مرد دربارهٔ من هلاک می‌شوند، دوستی که زیاده‌روی کند
و بهتان‌زننده‌ای که (بر من) دروغ بندد».

۷- مجلسی در مجلد بیست و ششم از «بحار الأنوار» حدیث

غریبی را از کتابی ناشناخته بدینصورت نقل می‌کند:

«ذکر والدی - (رح) - أنه رأى في كتاب عتيق جمعه بعض

محدثي أصحابنا في فضائل أمير المؤمنين - عليه السلام - - هذا

الخبر و وجدته أيضا في كتاب عتيق مشتمل على أخبار كثيرة. قال

روى عن محمد بن صدقة أنه قال: قال أبوذر الغفاري سلمان الفارسي

- (رض) - يا أبا عبدالله ما معرفه الامام أمير المؤمنين - عليه السلام -

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۶۹، چاپ بیروت.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۶۹، چاپ بیروت.

بالنورانية؟ قال يا جندب فامض بنا حتى نسأله عن ذلك قال فأتيناه فلم نجده. قال فانتظرناه حتى جاء قال - صلوات الله عليه - ما جاء بكما؟ قال جئناك يا أمير المؤمنين نسألك عن معرفتك بالنورانية! قال - صلوات الله عليه - مرحبا بكم من وليين متعاهدين لدينه لستم بمقصرين، لعمرى إن ذلك الواجب على كل مؤمن و مؤمنة ثم قال - صلوات الله عليه - يا سلمان و يا جندب قالوا: لبيك يا أمير المؤمنين! قال -عليه السلام- إنه لا يستكمل أحد الإيمان حتى يعرفنى كنه معرفتى بالنورانية فإذا عرفنى بهذه المعرفة فقد امتحن الله قلبه للإيمان و شرح صدره للإسلام و صار عارفا مستبصرا و من قصر عن معرفة ذلك فهو شاك و مرتاب! يا سلمان و يا جندب قالوا لبيك يا أمير المؤمنين! قال -عليه السلام- معرفتى بالنورانية معرفة الله عزوجل و معرفة الله عزوجل معرفتى بالنورانية ... يا سلمان و يا جندب. قالوا لبيك يا أمير المؤمنين! قال -عليه السلام- أنا الذى حملت نوحا فى السفينة بأمر ربي! و أنا الذى أخرجت يونس من بطن الحوت بإذن ربي! و أنا الذى جاوزت موسى بن عمران البحر بأمر ربي! و أنا الذى أخرجت إبراهيم من النار بإذن ربي! و أنا الذى أجريت أنهارها و

فجرت عیونها و غرست أشجارها بإذن ربی ... و أنا الخضر عالم
موسی! و أنا معلم سلیمان بن داوود! و أنا ذو القرنین! و أنا قدرة الله
عزوجل^۱ ... الحدیث»

یعنی: «پدرم - که رحمت خدا بر او باد - گفت در کتاب‌های
قدیمی که بوسیله برخی از محدثین شیعه درباره فضائل امیر
مؤمنان - علیه السلام - گردآوری شده، این خبر را دیده است و
من نیز در کتابی کهن که اخبار بسیاری را در بر داشت آن را
یافتم. در آنجا نوشته بود از محمد بن صدقه روایت شده که
گفت ابوذر غفاری از سلمان پارسی پرسید: ای ابا عبدالله،
شناسایی امام امیر مؤمنان - علیه السلام - به نورانیت کدامست؟
سلمان پاسخ داد: ای جنذب (نام ابوذر بوده است)، باید نزد علی
برویم و در این باره از او سؤال کنیم. هر دو رفتند و علی - علیه
السلام - را نیافتند و گفتند که در انتظار وی می‌مانیم. تا آنکه علی
- صلوات الله علیه - آمد و پرسید چه امری شما را بدینجا آورده
است؟ گفتند ای امیر مؤمنان آمده‌ایم تا درباره شناسایی تو در

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱ و ۵ و ۶.

مقام نورانیت سؤال کنیم! علی - صلوات الله علیه - فرمود آفرین بر شما دو دوست هم‌پیمان در دیانت که در کار دین کوتاهی نمی‌کنید. بجان مردم سوگند که تحقیق از این امر بر هر مرد و زن مؤمنی واجب است سپس گفت: ای سلمان وای جنذب، گفتند بله ای امیر مؤمنان. فرمود: ایمان هیچ کس به کمال نمی‌رسد تا به کنه معرفت من در مقام نورانیت نائل شود و چون آن را شناخت خداوند دل او را در ایمان آزموده و سینه‌اش را برای اسلام گشوده و او عارفی شده که بصیرت یافته است و هر کس در این راه کوتاهی ورزد، وی اهل شک و تردی است. ای سلمان و ای جنذب، معرفت من به نورانیت، معرفت خداوند عزوجل به نورانیت است و معرفت خداوند عزوجل، معرفت من به نورانیت است! ... ای سلمان و ای جنذب، گفتند بله ای امیر مؤمنان گفت منم کسی که به اذن خداوند نوح را در کشتی حمل کردم! منم کسی که به اذن خداوند یونس را از شکم نهنگ بیرون آوردم! منم کسی که به اذن خداوند موسی بن عمران را از دریا گذراندم! منم کسی که به اذن خداوند ابراهیم را از آتش بدر

آوردم! منم کسی که به اذن خداوندم رودخانه‌ها را روان ساختم و چشمه‌سارهای زمین را شکافتم و درختان آن را نشاندم! من خضر دانشمندم که با موسی همراه بود. من آموزگار سلیمان بن داوودم و من قدرت خداوند عزوجل هستم»...! درباره این حدیث غریب باید گفت:

اولاً بلحاظ سند، مجلسی و پدرش این روایت را در کتابی قدیمی یافته‌اند که هیچ معلوم نیست مؤلف آن چه کسی بوده و از چه راهی این روایت بدو رسیده است؟! بعلاوه در سند روایت مذکور، انقطاع وجود دارد زیرا محمد بن صدقه - راوی آن - با ابوذر و سلمان معاصر نبوده و معلوم نیست چگونه این روایت را از آن دو نقل می‌کند؟! از این گذشته، ما در کتب رحال دو شخص به نام محمد بن صدقه داریم. یکی محمد بن صدقه عبیدی است که با امام صادق - علیه السلام - و امام کاظم - علیه السلام - معاصر بوده و ابو عمر و کشی او را «بتری مذهب» می‌داند و خود مجلسی هم وی را تضعیف می‌کند.^۱ دوّم محمد بن صدقه

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۳۳.

عنبری بصری است که با امام رضا -علیه السلام- معاصر بوده و شیخ طوسی و علامه حلی هر دو، او را از غلام معرفی نموده‌اند.^۱ پس این دو تن، علاوه بر آنکه فاصله زمانی با ابوذر و سلمان داشته‌اند، مورد وثوق همه علمای امامیه نیز نیستند و از این رو سند روایت مذکور، مخدوش و بی اعتبار است. شگفت آنکه خود مجلسی هم بدان اعتماد ندارد! و هنگامی که تصمیم می‌گیرد این روایت را توجیه نماید می‌نویسد: لو صح صدور الخبر عنه -علیه السلام- لاحتمال ان یکون المراد...^۲

یعنی: «اگر صدور این خبر از علی -علیه السلام- درست باشد احتمال دارد که مراد آن حضرت این بوده است که...!»
ثانیاً متن روایت مذکور، با قرآن مجید سازگار نیست زیرا قرآن کریم در آیات متعددی تصریح فرموده که پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- در عصر پیامبران پیشین نبوده و بر احوال آنان حضور و آگاهی نداشته است! چگونه می‌شود که علی -علیه

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۳۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۶، صص ۷-۸.

السلام- این سمت را احراز کرده و از پیامبر اسلام-صلی الله علیه وسلم- سبقت گرفته است؟! قرآن می فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا﴾. (قصص / ۴۶)

«تو (ای پیامبر) در جانب طور نبودی چون ندا در دادیم».

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾. (قصص / ۴۴)

«تو (ای پیامبر) در جانب غربی (میقات موسی) نبودی چون وحی بر موسی را به انجام رساندیم و تو از شاهدان (آن صحنه) نبودی».

﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾. (آل عمران / ۴۴)

«و تو (ای پیامبر) نزد ایشان نبودی آنگاه که قلم‌های خود را (به قصد قرعه) افکندند تا کدامیک مریم را سرپرستی کند».

بعلاوه معنای «انا قدره الله عزوجل» چیست؟ مگر قدرت، از صفات ذاتی حق تعالی بشمار نمی آید؟ و مگر کسی می تواند در مقام ذات، با خدای سبحان متحد یا شریک شود؟! آیا ظاهر این کلمات، کفر آمیز به نظر نمی آید؟ و آیا غلاه و علی الهی‌ها مخترع این سخنان نیستند؟!

۸- مجلسی در مجلد بیست و ششم از «بحار الانوار» روایتی از ابو جعفر باقر - علیه السلام - بدینصورت نقل کرده است:

«عن احمد بن الحسين عن الالهوازی عن عمر بن تمیم عن عمار بن مروان عن أبي جعفر - علیه السلام - قال: إنا لنعرف الرجل إذ رأیناه بحقیقه الإیمان و بحقیقه النفاق»^۱

یعنی: «از احمد بن حسین از اهوازی از عمر بن تمیم از عمّار بن مروان از ابو جعفر باقر - علیه السلام - روایت شده که گفت: ما هر گاه مردی را ببینیم می شناسیم که آیا حقاً ایمان دارد یا براستی منافق است!»

این روایت نیز علاوه بر آنکه در سندش کسی مانند «عمر بن تمیم» دیده می شود که ناشناخته و مجهول است با قرآن کریم نیز سازگاری ندارد زیرا در قرآن مجید بتصریح آمده است که پیامبر عالیقدر اسلام - صلی الله علیه وسلم - منافقان را نمی شناخته، چگونه امام - علیه السلام - بمحض دیدن مردی، می شناخته که او منافق است یا مؤمن؟!

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۲۷.

در قرآن ضمن سوره شریفه توبه می خوانیم:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾. (توبه / ۱۰۱)

«در پیرامون شما از بادیه نشینان، کسانی منافقند و برخی از اهل مدینه نیز بر نفاق خو گرفته‌اند، تو (ای پیامبر) آنها را نمی شناسی و ما آنان را می شناسیم».

باز در قرآن مجید ضمن سوره کریمه بقره می خوانیم:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾. (بقره / ۲۰۴)

«از میان مردم کسی است که گفتارش درباره (بی اعتباری) زندگانی دنیا تو را به شگفت می افکند و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، ولی او (در باطن) سخت ترین دشمنان است».

پیدا است سخنی که با قرآن مخالفت داشته باشد از امام باقر -علیه السلام- صادر نشده و افتراء بر ایشان است.

۹- یکی از راه های شناخت احادیث ساختگی آنست که در خلال حدیث، وعده ثواب های عجیب و غریب و بسیار مبالغه آمیز درباره کاری سهل و آسان آمده باشد مانند آنچه مجلسی در

کتاب «حلیه المتقین» می نویسد که:

«از حضرت رسول -صلی الله علیه وسلم- منقول است که هر که پیای خود برود بخانه خویشان به دیدن ایشان یا برای آنکه مالی به ایشان برساند، حقتعالی ثواب صد شهید او را کرامت فرماید و به عدد هر گاه بر دارد چهل هزار حسنه در نامه اعمالش نوشته شود و چهل هزار گناه محو شود و چهل هزار درجه برای او در بهشت بلند شود و چنان باشد که صد سال عبادت خدا به اخلاص کرده باشد!»^۱

با این حساب، شهیدان راه خدا بسیار زیان کرده اند! زیرا اگر بجای رفتن به میدان جهاد و شهادت، مثلاً بسوی خانه خاله و عمه خویش رهسپار می شدند هر بار، دویست برابر بیشتر از ثواب شهادت، بهره می بردند!

آیا چنین روایت غلوآمیزی، ساختگی و مجعول نیست؟!

۱۰- باز مجلسی ضمن همان کتاب درباره ثواب سنگ‌هایی که در بیابان‌های نجف افتاده و می‌توان از آنها انگشتری ساخت و

۱. حلیه المتقین، ص ۱۹۳، چاپ تهران، چاپ مطبوعاتی حسینی ۱۳۶۲.

بر دست کرد، می نویسد:

حضرت صادق -علیه السلام- فرمود: «آن دری که در نجف اشرف، خدا ظاهر می سازد بدرستی که هر که آن را دست کند به هر نظر کردنی به آن، خداوند عالمیان زیارتی یا حجی یا عمره‌ای در نامه اعمال او بنویسد که ثوابش ثواب پیغمبران و صالحان باشد و اگر خدا رحم نمی کرد بر شیعیان ما، هر آینه هر نگین از آن، به قیمت بسیار می رسید و لیکن خدا ارزان کرده است برای ایشان که توانگر و فقیر ایشان توانند در دست کرد».^۱

آیا ثواب پیغمبران خدا آن اندازه ارزان است که با نگاه کردن به قطعه سنگی برابری می کند؟!!

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!



۱. حلیة المتقین، صص ۱۹-۲۰.

حُرَّ عَامِلِي و آثار وی

از جمله محدثین اخیر که آوازه‌ای بسیار در علم حدیث دارد، شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی (متوفی در سال ۱۱۰۴ هجری قمری) را باید نام برد که کتاب مشهور وی «وسائل الشیعه» مرجع فقهای پس از او، در رأی و فتوی قرار گرفته است. شیخ حرّ در یکی از دهکده‌های جبل عامل (در جنوب لبنان) زاده شد و در آن دیار به تحصیل علوم دینی و فرا گرفتن حدیث پرداخت. سپس مسافرت‌هایی به حجاز و عراق و ایران کرد و سرانجام در شهر مشهد اقامت گزید و در همانجا وفات کرد. شیخ حرّ با ملا محمد باقر مجلسی معاصر بود و از او اجازه روایت گرفت

چنانکه مجلسی نیز از وی اجازه نقل حدیث دریافت کرد. شرح احوال و ذکر آثار شیخ حر در کتب تذکره آمده است و خود او نیز کتابی بنام «امل الامل» در احوال علمای جبل عامل، تألیف کرده و درباره سوانح زندگی و آثار خودش نیز سخن گفته است. شیخ یوسف بحرانی در کتاب «لؤلؤه البحرین» از وی تجلیل نموده می‌نویسد او دانشمندی فاضل و محدثی اخباری مسلک بود: کان عالما فاضلا محدثا اخباریا^۱. حرّ عاملی در ایران شهرت فراوانی یافت و از سوی پادشاه وقت، مقام «شیخ الاسلام» و «قاضی القضاة» در خطّه خراسان بدون تفویض شد. کتاب‌هایی که ما از این شیخ در اختیار داریم همه به روش علمای اخباری تألیف شده است و از جمله آنها: کتاب «الجواهر السنیه» در احادیث قدسی و «الفوائد الطوسیه» در مباحث گوناگون و «الإیقاظ من الهجعه» در موضوع رجعت و «الإثنا عشریه» در ردّ صوفیه و «الفصول المهمه فی اصول الائمه» را می‌توان نام برد. ولی بی‌تردید مهمترین کتاب شیخ حر عاملی «تفصیل وسائل

۱. لؤلؤة البحرین، ص ۷۶.

الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه» شمرده می‌شود. شیخ حرّ در این کتاب کوشیده تا احادیث کتب اربعه امامیه یعنی (کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار) را با روایات کتب دیگری در امر حدیث گرد آورد ولی از میان احادیث این کتاب‌ها، آنچه را که با «فروع مذهب امامیه» پیوند دارد جمع‌آوری کرده است و از این حیث با «بحار مجلسی» که محدود به فروع مذهب نیست و در مباحث گوناگون تألیف شده تفاوت دارد و لذا چنانکه گفتیم کتاب وسائل، از مراجع مهم فقهای امامیه در رای و فتوی به شمار می‌آید و محدث مشهور، میرزا حسین نوری هم مستدرکی بر آن نگاشته که بچاپ رسیده و در دسترس قرار دارد. شیخ حرّ در کتاب اخیرش به روش اخباری‌های شیعه، معمولاً همه احادیث را می‌پذیرد و به بررسی اسناد و رجال حدیث نمی‌پردازد و بیشتر می‌کوشد تا مفاد احادیث را جمع یا توجیه کند و در این کار از شیخ ابو جعفر طوسی بسیار تأثیر پذیرفته است بطوریکه غالباً به توجیحات شیخ طوسی استناد می‌نماید.

شیوه کار و روش نگارش او حتی مورد قبول برخی از اخباری‌های معتدل امامیه، مانند شیخ یوسف بحرانی قرار نگرفته است و از این رو بحرانی در کتاب «لؤلؤة البحرين» در مورد تصانیف شیخ حر می‌نویسد:

«لایخفی إنه و ان کثرت تصانیفه - قدس سره - کما ذکر إلا أنها خالیة عن التحقیق و التحبیر، تحتاج إلى تهذیب و تحریر کما لا یخفی علی من راجعها»^۱.

یعنی: «پوشیده نماند که مصنف (شیخ حر قدس سره) هر چند بسیار است - همانگونه که ذکر شد - ولی خالی از تحقیق و زیبانویسی می‌باشد و به پاکسازی و بازنویسی نیاز دارد چنانکه هر کس بدان‌ها رجوع کند بر او پنهان نمی‌ماند».

ما پس از مجلسی، در میان محدثین دوران‌های اخیر، شیخ حر عاملی را برگزیده‌ایم و به نقد احادیث او پرداخته‌ایم زیرا ملاحظه کردیم که بویژه کتاب بزرگ وی یعنی «وسائل الشیعه» اثر بسیاری در معاصرین ما بجای نهاده است بطوریکه اغلب فتاوای

۱. لؤلؤة البحرين، ص ۸۰.

ایشان با عنوان‌های این کتاب، هماهنگی دارد. در اینجا مانند فصل‌های پیشین، ده نمونه از احادیث کتاب و سائل را می‌آوریم و نشان می‌دهیم که آن احادیث، غیرقابل اعتماد و ساختگی‌اند.



نقد احادیث وسائل الشیعه

۱- شیخ حر عاملی در «کتاب الطهاره» از وسائل الشیعه روایت عجیبی آورده است بدین صورت که می نویسد:

«محمد بن الحسن الطوسی باسناده عن محمد بن أحمد بن یحیی، عن یعقوب بن یزید عن ابن ابي عمیر، عن داوود بن فرقد عن ابي عبدالله -عليه السلام- قال كان بنو إسرائيل إذا أصاب أحدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاريض و قد وسع الله عليكم بأوسع ما بين السماء و الأرض و جعل لكم الماء طهورا، فانظروا كيف تكونون»^۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۷ (چاپ سنگی). و ج ۱، ص ۱۰۰ چاپ ۲۰ جلدی مطبعه اسلامیة.

یعنی: «محمد بن حسن طوسی - که خدا از او خوشنود باد - به اسناد خود از محمد بن احمد بن یحیی، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از داود بن فرقد از ابو عبدالله صادق - علیه السلام - روایت نموده که گفت: چون بر پیکر فردی از بنی اسرائیل قطره‌ای بول می‌رسید، آنان گوشت‌های پیکرشان را با قیچی‌ها می‌چیدند! ولی خداوند کار طهارت شما (مسلمانان) را بیشتر از فاصله میان آسمان و زمین وسعت داده و آب را وسیله پاک‌ی شما قرار داده است. پس بنگرید که شما چگونه (شکرگزار) می‌باشید!»!

آیا چنین کاری در میان بنی‌اسرائیل مرسوم بوده است که بمحض چکیدن قطره بولی بر بدنشان - بجای شستن آن - پیکر خود را قیچی می‌کردند؟! (بیچاره کسانی که به بیماری سلسله البول دچار بودند)! پس چگونه از این حکم دردناک، هیچ خبر و اثری در تورات دیده نمی‌شود؟! و آیا خداوند عادل و حکیم و مهربان برای پاک کردن یک آلودگی طبیعی، چنین حکمی را

صادر می‌کند؟! و آیا برای نشان دادن سهولت احکام اسلام، لازمست به چنین دروغ‌هایی متوسل شد؟! ساختگی بودن این حدیث و امثال آن، بقدری روشن است که به تحقیق در اسناد آنها نیاز نداریم.

۲- شیخ حرّ عاملی در همان «کتاب الطهاره» از وسائل الشیعه روایتی آورده که بر «نجس بودن آهن» دلالت دارد! صورت روایت مزبور چنین است:

«و بالاسناد عن عمار عن أبي عبدالله -عليه السلام- في الرجل إذا قص أظفاره بالحديد أو جز شعره أو حلق قفاه فإن عليه أن يمسحه بالماء قبل أن يصلی؟ قال: فإن صلی و لم يمسح من ذلك بالماء؟ قال - عليه السلام - -: يعيد الصلوة لأن الحديد نجس و قال لأن الحديد لباس أهل النار و الذهب لباس أهل الجنة»^۱.

یعنی: «محمد بن حسن (شیخ طوسی) به اسناد خود از عمّار از ابی عبدالله صادق - علیه السلام - روایت کرده که عمار

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۴ (چاپ سنگی). و ج ۱، ص ۲۰۴ چاپ ۲۰ جلدی مطبوعه اسلامیة.

دربارهٔ مردی از امام سؤال که چون ناخن‌های خویش را با آهن (قیچی آهنین) بچیند یا مویش را قطع کند یا پشت سرش را بتراشد، آیا وظیفه دارد پیش از آنکه نماز گزارد، آنجا را با آب بشوید؟ و پرسید که اگر آن مرد نماز گزارد ولی جایگاه مذکور را با آب نشسته باشد، چه باید بکند؟ امام صادق -علیه السلام- پاسخ داد: وی نماز را اعاده کند (دوباره بخواند) زیرا که آهن نجس است و گفت: زیرا که آهن، لباس دوزخیان و طلا، جامهٔ بهشتیان است! این حکم (نجاست آهن) و لزوم اعادهٔ نماز، بر خلاف اجماع علمای اسلام است. در قرآن کریم نیز آمده که مسلمانان در سفرهای جنگی، با سلاح (آهنین) نماز گزارند و نفرموده تا سلاحشان را بکنار خود نهند چنانکه می‌خوانیم:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ﴾. (نساء / ۱۰۲)

«و چون در میان یارانت بودی و برای ایشان نماز پیا داشتی، پس گروهی از آنان به‌مراه تو به نماز برخیزند و اسلحهٔ خود را بر گیرند...».

بنابراین کسی که مثلاً ناخن خود را با قیچی گرفت و سپس نماز خواند، لازم نیست نمازی را که خوانده است اعاده کند زیرا که آهن، نجس و باطل کننده نماز نیست.

۳- و ۴- شیخ حرّ عاملی در «کتاب الصلوه» از وسائل الشیعه

می نویسد:

«محمد بن الحسن باسناده عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن ثعلبه بن میمون عن میسر عن أبي جعفر - - علیه السلام - - قال: شیئان یفسد الناس بهما صلواتهم، قول الرجل: تبارک اسمک و تعالی جدک و لا إله غیرک، و إنما قالتہ الجن بجهالته فحکی الله عنهم. و قول الرجل: السلام علينا و علی عبادالله الصالحین»^۱.

یعنی: محمد بن حسن (شیخ طوسی) به اسناد خود از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون، از میسر از ابو جعفر باقر - - علیه السلام - - روایت کرده است که گفت: مردم با گفتن دو چیز، نماز خود را باطل می کنند! (یکی) سخن مردی که

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۱۵ (چاپ سنگی) و ج ۶، ص ۱۰۰۰ چاپ ۲۰

(در دعای افتتاح نمازش) گوید: تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک (یعنی: خداوندا نام تو مبارک است و جلال و عظمت تو بلند است و معبودی جز تو نیست) و این سخنی است که جن‌ها از روی نادانی گفتند و خداوند (در قرآن) از ایشان حکایت نمود! و (دوم) سخن مردی که (در تشهد اول نماز خود) بگوید: «السلام علينا و علی عباد الله الصالحین».

در «وسائل الشیعه» روایت مزبور بصورت دیگری هم آمده است و می‌نویسد:

«محمد بن علی بن الحسین قال قال الصادق - علیه السلام - أفسد ابن مسعود علی الناس صلواتهم بشیئین، بقوله: تبارک اسم ربک و تعالی جدک. فهذا شیء قالته الجن بجهالة، فحکی الله عنها. و بقوله: السلام علينا و علی عباد الله الصالحین فی التشهد الأول»^۱

یعنی: «محمد بن علی بن الحسین (شیخ صدوق) گفت که امام صادق - علیه السلام - گفته است: عبدالله بن مسعود (صحابی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۱۵ (چاپ سنگی) و ج ۶، ص ۱۰۰۱ چاپ ۲۰

معروف) نماز مردم را با دو چیز باطل کرد: (یکی) با گفتن تبارک اسم ربک و تعالی جدک که جنیان از روی نادانی آن را گفتند و خداوند (در قرآن) از آنها حکایت نمود و (دوم) با گفتن السلام علینا و علی عبادالله الصالحین، در تشهد اول».

این هر دو روایت، بدون تردید غلط است زیرا عبارت «تعالی جد ربنا» در قرآن کریم عبارتی نیست که خداوند سبحان از جنیان نادان حکایت نموده باشد لکه خدای متعال آن را به رسم تصدیق، از مؤمنان و موحدان ایشان گزارش فرموده است که گفتند:

﴿وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾. (جن / ۲)

«همانا جلال و عظمت خداوند ما بس بلند است، او نه همسری اختیار کرده و نه فرزندی گرفته است».

اما راویان نادان چنان پنداشته‌اند که واژه «جد» در این آیه شریفه بمعنای «پدر بزرگ»! بکار رفته است و جنیان از روی نادانی آن را به خداوند نسبت داده‌اند! از این رو اضافه کلمه مذکور را به «ربنا» جایز ندانسته‌اند و از قول امام -علیه السلام-

گفتن آن را موجب بطلان نماز شمرده‌اند! در حالی که مفسران بزرگ شیعه و سنی معنای صحیح واژه مزبور را آورده‌اند و به عنوان نمونه شیخ طبرسی در تفسیر «جوامع الجامع» می‌نویسد:

«تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا أَي: تعالی جلال ربنا و عظمته عن اتخاذ الصاحبة و

الولد. من قولک: جد فلان فی عینی اذا عظم».^۱

می‌گوید: «تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا» یعنی جلال و عظمت خداوند ما برتر از آنست که همسر و فرزندی گیرد. از قبیل این سخن که گویی: جد فلان فی عینی. یعنی فلانکس در چشم من بزرگ آمد».

از مؤیدات این مطلب آنست که در دعای توحیدی و معروف «جوشن کبیر» که از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- مروی است می‌خوانیم:

«یا من تبارک اسمہ، یا من تعالی جده، یا من لا اله غیره»^۲....»

۱. تفسیر جوامع الجامع، اثر طبرسی، ج ۴، ص ۳۷۱، چاپ دانشگاه تهران (۱۳۷۸ ه ش).

۲. مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر، بند ۷۶.

یعنی: «ای کسی که نام تو مبارک است، ای کسی که جلال و عظمت تو بس بلند است، ای کسی که جز تو معبودی نیست...». بنابراین، آن دو روایت ساختگی از جهل راویانش نسبت به زبان عرب ناشی شده است و با کتاب خداوند و دعای پیامبر - صلی الله علیه وسلم - مخالفت دارد.

۵- شیخ حر عاملی در «کتاب التجاره» از وسائل الشیعه آورده است:

«محمد بن إدريس في آخر السرائر نقلا من كتاب جعفر بن محمد بن سنان الدهقان، عن عبيدالله، عن درست (بن أبي منصور)، عن عبدالحميد بن أبي العلاء، عن موسى بن جعفر -عليه السلام- عن آبائه قال رسول الله - - صلی الله علیه وسلم - - من انهمك في طلب النحو سلب عنه الخشوع»^۱.

یعنی: «محمد بن ادريس در آخر کتاب «سرائر» از کتاب جعفر بن محمد بن سنان معروف به دهقان نقل کرده از عبيدالله، از

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، کتاب التجاره، ص ۶۰۷ (چاپ سنگی). و ج ۱۲، ص

درست (بن ابی منصور) از عبدالحمید بن ابی العلاء، از موسی بن جعفر - علیه السلام - از پدرانیش که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - گفت: کسی که در جستجوی (دانش) نحو، بسیار کوشد فروتنی از او سلب می‌شود!

این حدیث، ساختگی است زیرا علاوه بر اینکه درست بن ابی منصور، واقفی مذهب بوده و روایتش پذیرفته نیست (چنانکه علامه حلی و مامقانی بدان تصریح نموده‌اند)^۱ علم نحو اساساً در زمان رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - ناشناخته بود و به اتفاق دانشمندان شیعه و سنی، پس از دوره رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - پدید آمد و از این رو با صدور این حدیث، مخاطبان پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بهیچ وجه نمی‌فهمیدند که آن بزرگوار چه می‌گوید و از تلاش در فرا گرفتن چه چیزی نهی می‌کند؟! با آنکه از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - رسیده است که فرمود: «انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر

۱. خلاصه الأقوال، ص ۳۴۶ و تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۱۷.

عقولهم»^۱. یعنی: «ما گروه پیامبران فرمان یافته‌ایم که با مردم به اندازه عقلشان سخن گوئیم».

این هم ناگفته نماند که هر چند «محمد بن ادریس حلی» در آخر کتاب «سرائر» بخشی از اخبار آحاد را آورده است ولی به همه آنها اعتماد نشان نمی‌دهد و برخی را صریحاً رد می‌کند^۲. بویژه که در آغاز کتابش می‌گوید اخبار آحاد، به هیچ وجه حجیت ندارد تا آنجا که می‌نویسد:

«لا اعرج علی اخبار الاحاد فهل هدم الاسلام الاهی»؟!^۳

یعنی: «من بر اخبار آحاد اعتماد نمی‌کنم، آیا اسلام را چیزی جز همین خبرهای واحد، ویران نموده است»؟!.

۱. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۳.

۲. به کتاب «السرائر» اثر ابن ادریس حلی، ص ۴۷۷ چاپ قم (المطبعة العلمية) نگاه کنید.

۳. السرائر، ص ۵.

پس چنین خبر واحدی که سندش بلحاظ علم رجال، اشکال دارد و متنش با تاریخ علم نحو نمی‌سازد، حتماً با مذاق خود محمد بن ادریس نیز سازگار نیست.

۶- شیخ حر عاملی در «کتاب الطهاره» از وسائل الشیعه

می‌نویسد:

«محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن عیسی، عن محمد بن اسماعیل بن بزیع، عن أبی إسماعیل السراج عن هارون بن خارجه، قال سمعت أبا عبدالله - علیه السلام - - يقول من دفن فی الحرم أمن من الفزع الأكبر! فقلت له: من بر الناس و فاجرهم؟! قال من بر الناس و فاجرهم!»^۱

یعنی: «محمد بن یعقوب (شیخ کلینی) از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بزیع، از ابی اسماعیل سراج، از هارون بن خارجه روایت کرده است که گفت: از ابو عبدالله صادق - علیه السلام - شنیدم که

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، کتاب الطهاره، ص ۲۰۳ (چاپ سنگی). و ج ۲، ص

۸۳۴، ص ۹، ص ۳۸۱ چاپ اسلامیة.

می‌گفت: هر کس در حرم (خدا) دفن شود، از بزرگترین ترس (فزع قیامت) در امان است! (هارون بن خارجه گفت) از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم: چه از مردم نیکوکار باشد و چه از بد کارانشان؟ پاسخ داد: چه از مردم نیکوکار باشد و چه از بدکارانشان!!

این روایت با ده‌ها آیه قرآن مخالفت دارد که در آنها تصریح شده است هر شخصی در گرو اعمال خویش است و تنها سعی و عمل وی برایش کارساز خواهد بود مانند:

﴿كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾. (طور / ۲۱)

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾. (نجم / ۳۹)

پس خاک و زمین، بدکاران را از فزع قیامت ایمن نمی‌سازد بلکه اعمال نیک است که موجب نجات و امنیت ایشان خواهد شد چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ *

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾. (فل / ۸۹-۹۰)

«هر کس نیکی آورد (پاداشی) بهتر، از آن اوست و ایشان در آن روز از ترس (فزع قیامت) در امان خواهند بود. و هر کس بدی آورد، ایشان با چهره خویش در آتش سرنگون خواهند شد، آیا جز در برابر آنچه می‌کردید جزا می‌یابید؟».

چه بسیار بدکاران اموی و نواصب (دشمنان ائمه - علیه السلام-) که در حرم خدا (با توجه به اینکه حرم، مساحت وسیعی دارد) دفن شده‌اند، آیا دفن آن فاجران و ستمگران از وی یارانشان، موجب ایمنی آنها از حوادث ترسناک قیامت خواهد شد؟!

این روایت، امنیت و آسودگی آخرت را امری اعتباری و بی‌ریشه نشان می‌دهد در حالی که عذاب و ثواب و ترس و امنیت اخروی، از نفسانیات آدمی و اعمال انسان سرچشمه می‌گیرد نه از مکانی که در آن دفن شده است و بر این معنا، دلائل گوناگونی از قرآن و حدیث دلالت می‌نماید که در اینجا از

آوردن آنها خودداری می‌ورزیم زیرا که مسئله بر خردمندان و اهل درایت، روشن است.

۷- و ۸- شیخ حر عاملی در «وسائل الشیعه» روایات متناقضی را نقل می‌نماید که قابل جمع نیستند و ناگزیر یکی از آن دو باطل است. جالب آنکه راه علاج شیخ که غالباً حمل یکی از دو روایت به «تقیه» است نیز گاهی کارآمد نیست. با وجود این شیخ حر که مسلک اخباری دارد به هیچ وجه حاضر نمی‌شود به بطلان یکی از دو حدیث اعتراف کند! در احادیث ذیل، نمونه‌ای از آن روایات را آورده‌ایم:

«محمد بن الحسن (الطوسی) بإسناده عن سعد بن عبدالله، عن الحسن بن علی بن إبراهيم بن محمد عن جده ابراهیم بن محمد، ان محمد بن عبدالرحمن الهمدانی كتب الی ابي الحسن الثالث - علیه السلام - - يسأله عن الوضوء للصلوة فی غسل الجمعة، فكتب: لا وضوء للصلوة فی غسل يوم الجمعة و لا غیره». ^۱ یعنی: «محمد بن

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ۱۴۶. و ج ۱، ص ۵۱۳، چاپ ۲۰ جلدی مطبوعه اسلامیه.

حسن (شیخ طوسی) به اسناد خود از سعد بن عبدالله، از حسن بن علی بن ابراهیم بن محمد، از نیای خود ابراهیم بن محمد روایت کرده است که محمد بن عبدالرحمن همدانی نامه‌ای به ابی الحسن سوّم (یعنی امام کاظم -علیه السلام- نگاشت و از وی درباره وضوء گرفتن برای نماز پرسید در حالی که غسل جمعه انجام شده است. امام -علیه السلام- در پاسخ نوشت: با انجام غسل روز جمعه و غیر آن، وضوء برای نماز لازم نیست».

با وجود این روایت، شیخ حر عاملی در ذیل آن می‌نویسد:

«قال الكلینی و روی أنه لیس شیء من الغسل فیہ وضوء إلا غسل

یوم الجمعة فإن قبله وضوء»^۱

یعنی: «کلینی گوید: روایت شده که هیچ غسلی نیست که بهمراه آن وضوء لازم باشد مگر غسل روز جمعه که پیش از آن وضوء باید گرفت».

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ۱۴۶، و ج ۱، ص ۵۱۴، چاپ ۲۰

جلدی مطبوعه اسلامیه.

پیدا است که روایت شیخ کلینی با حدیث شیخ طوسی سازگار نیست و هیچ یک را حمل بر تقیه نیز نتوان کرد زیرا که هیچ کدام با فتاوی ائمه اهل سنت موافق نمی باشد چرا که تمام فقهای اربعه گفته اند جایی که لازم است وضوء گرفته شود، غسل کفایت نمی کند، چه غسل جمعه باشد یا غیر آن!^۱

۹- و ۱۰- شیخ حر عاملی در «وسائل الشیعه» آورده است:

«محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر عن حفص بن البختری، عن جمیل بن دراج، عن أبی عبدالله - علیه السلام - فی زیارة القبور قال إنهم یأنسون بکم فإذا غبتم عنهم استوحشوا».^۲

۱. در کتاب «الفقه علی المذاهب الخمسة» تألیف مغنیه آورده است: «و المذاهب الأربعة لم تفرق بین غسل الجنابة و غیره من الأغسال، من حیث عدم الاكتفاء به فیما یشرط به الوضوء» و (الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۵۶، چاپ بیروت).

۲. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ۲۱۰ و ج ۲، ص ۸۷۸، چاپ ۲۰ جلدی مطبوعه اسلامیه.

یعنی: «محمد بن یعقوب (شیخ کلینی)، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از جمیل بن درّاج از ابو عبدالله صادق - علیه السلام - روایت کرده که درباره زیارت قبور گفت: ایشان (مردگان قبور) با شما انس می‌گیرند و چون از آنان غایب شدید به وحشت می‌افتند!»

شیخ حرّ عاملی در همان کتاب الطهاره از «وسائل الشیعه» روایت دیگری آورده بدینصورت:

«محمد بن علی بن الحسین باسناده عن صفوان بن یحیی، قال قلت لأبی الحسن موسی بن جعفر - علیه السلام - بلغنی أن المؤمن إذا أتاه الزائر أنس به فإذا انصرف عنه استوحش! قال: لا يستوحش!»^۱

یعنی: «محمد بن علی بن الحسین (شیخ صدوق)، به اسناد خود از صفوان بن یحیی روایت کرده که گفت من به اُبی الحسن موسی بن جعفر - علیه السلام - گفتم: به من رسیده است که شخص مؤمن، چون زیارت‌کننده‌ای به سوی (قبرش) آید، با او

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، کتاب الطهاره، ص ۲۱۰، و ج ۲، ص ۸۷۸، چاپ ۲۰

اُنس می‌گیرد و همین که زائرش بر گردد به وحشت می‌افتد! گفت: به وحشت نمی‌افتد!

می‌بینیم که راوی این حدیث، ظاهراً مضمون روایت امام صادق -علیه السلام- را برای فرزندش (امام کاظم -علیه السلام-) نقل کرده و با تکذیب ایشان روبرو شده است! آیا ممکن است این دو روایت متناقض، هر دو صحیح باشند؟ یا امامان با اقوال یکدیگر مخالفت نموده باشند؟!

شیخ حر عاملی که نمی‌خواهد حتی از روایات متناقض صرف‌نظر کند، در حلّ این مشکل چاره‌ای اندیشیده و در ذیل روایت کلینی می‌نویسد: اقول هذا مخصوص ببعض الزائرين دون بعض! یعنی: «گویم که این امر (وحشت مردگان) ویژه برخی از زیارت‌کنندگان ایشان است نه همه آنها!» در صورتی که چنین تقسیمی در روایت نیامده و اگر توجیه مزبور درست بود لازم می‌آمد که امام کاظم -علیه السلام- آن را برای سائل بیان می‌نمود با اینکه ایشان روایت او را مطلقاً نفی فرمود. شفگتا از عالم اخباری که به میل خود در روایت تصرف می‌کند و چیزی

را که در حدیث نیامده بدان می‌افزاید! شک نیست که لاأقل، یکی از دو روایت باطل است و می‌توان ادعا نمود که هر دو حدیث، ساختگی است (یعنی اساساً مردگان با زیارت‌کنندگان انس نمی‌گیرند)!



نقد احادیث تفسیری

تفسیری قرآن کریم به لحاظ مرتبه، در میان علوم اسلامی در درجه نخست قرار دارد. برای ورود در فن تفسیر، روش‌های گوناگونی میان مسلمین متداول شده است. بهترین روش، «تفسیر قرآن به وسیله خود قرآن» است. یعنی هر مفسری بکوشد تا اجمال یا ابهامی را که در آیه‌ای می‌یابد با کمک گرفتن از آیات دیگر، رفع کند و از این راه مقصود حقیقی آیات را کشف نماید. این روش را پیامبر اکرم اسلام -صلی الله علیه وسلم- بنیانگذاری فرمود و همانگونه که در کتب تفسیر آورده‌اند واژه «ظلم» در آیه **﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾**. (انعام / ۸۱)

را با کمک آیه

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾. (لقمان / ۱۳)

به شرک تفسیر نمود.^۱ سیاق سوره انعام که از مناظره ابراهیم خلیل - علیه السلام - با مشرکان حکایت می‌کند نیز این تفسیر را تأیید می‌نماید. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - با این کار، امت خویش را به مقایسه آیات با یکدیگر و فهم مقاصد آنها از این طریق، ارشاد فرمود.

اما برخی از محدثان شیعه که به «اخباریگری» متمایل بودند، راه دیگری را برای تفسیر قرآن در پیش می‌گرفتند و آن «تفسیر قرآن بوسیله روایات» است یعنی در فهم آیات به روایاتی که در تفسیر از ائمه - علیه السلام - رسیده رجوع کرده‌اند و بطور مطلق بر آنها اعتماد نموده‌اند. این راه با یک اشکال اساسی روبرو می‌باشد و آن اینست که در «احادیث متواتر»^۲ از امامان - علیه

۱. به تفسیر مجمع البیان اثر شیخ طبرسی و تفسیر جامع البیان اثر طبری، در ذیل آیه ۸۳ از سوره انعام نگاه کنید.

۲. شیخ انصاری در کتاب «فرائد الاصول» بخشی از این روایات را آورده و به «تواتر معنوی» آنها تصریح کرده است.

السلام- وارد شده که احادیث ما را با قرآن بسنجید و حدیث‌های ناسازگار با آن را نپذیرید. بنابراین لازم می‌آید که حدیث را همواره، مفسر قرآن بشماریم بلکه صحت و سقم آن را با قرآن ارزیابی کنیم بعلاوه معلوم می‌گردد که قرآن بشرط تدبیر، فهیده می‌شود و گرنه چگونه می‌توان آن را میزان تشخیص برای احادیث درست از نادرست قرار داد؟! بعبارت دیگر: فهم این امر که فلان حدیث موافق با قرآن است یا نه؟ فرع بر آنست که قرآن فهیمده شود. در خود قرآن کریم نیز با تأکید به «تدبیر در قرآن» سفارش شده است چنانکه می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾
(ص / ۲۹)

و نیز:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾. (محمد / ۲۴)

و نیز:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ
اِخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾. (نساء / ۸۲)

و نیز:

﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ﴾. (مؤمنون / ۶۸)

با این همه، بنابر سلیقه «اخباریگری» جمعی از محدثین امامیه به گردآوری احادیث تفسیری از صحیح و ناصحیح پرداختند و کتب «تفسیر قرآن بوسیله روایات» را تدوین کردند که از جمله آنها: تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر محمد بن مسعود عیاشی و تفسیر «برهان» اثر سید هاشم بحرانی و تفسیر «وافی» اثر فیض کاشانی را می توان نام برد. در این فصل، ما ده نمونه از احادیث تفسیری را که در این کتابها آمده است نقد می کنیم و مخالفت آنها را با متن قرآن توضیح می دهیم. متأسفانه اینگونه احادیث در کتب مذکور بفرآوانی یافت می شوند.

۱- در تفسیر «علی بن ابراهیم قمی» ذیل آیه

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا﴾. (بقره / ۲۶)

«همانا خدا شرم نمی دارد که به پشه‌ای و بالاتر از آن،

مثل بزند».

می خوانیم که مفسر مزبور می نویسد:

«حدثنی أبی، عن النضر بن سوید، عن القاسم بن سلیمان، عن المعلى بن خنیس عن أبی عبدالله - - علیه السلام - - إن هذا المثل ضربه الله لأمیر المؤمنین علی بن أبی طالب فالبعوضه أمیر المؤمنین و ما فوقه رسول الله و الدلیل علی ذلك قوله: «فأما الذین آمنوا فیعلمون أنه الحق من ربهم» یعنی أمیر المؤمنین كما أخذ رسول الله الميثاق علیهم»^۱

یعنی: «پدرم حدیث کرد از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از معلى بن خنیس، از ابو عبدالله صادق - - علیه السلام - - که گفت: همانا این مثل را خداوند برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - زده است پس مراد از پشه، علی - علیه السلام - است و بالاتر از پشه، رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - است! دلیلش هم اینست که در دنباله آیه می فرماید: «فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم» (اما مؤمنان می دانند که آن مثل درست است و از سوی خداوند ایشان است) یعنی امیر مؤمنان!

۱. تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۳۱، چاپ سنگی.

چنانکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از (یارانش برای او) پیمان گرفت».

درباره این تفسیر عجیب باید گفت:

اولاً معلی بن خنیس که راوی بلاواسطه آن از امام صادق -علیه السلام- است مورد وثوق همه علمای رجال نیست. نجاشی درباره وی می‌نویسد: هو ضعیف جدا لا یعول علیه^۱. یعنی: «او جداً ضعیف است و اعتماد بر وی نباید کرد». و ابن الغضائری به نقل علامه حلی درباره‌اش گفته است: «الغلاه یضیفون الیه کثیرا و لا اری اعتمادا علی شیء من حدیثه»^۲. یعنی: «غالیان، سخنان بسیاری را بر احادیث وی می‌افزایند و بنظر من به هیچ یک از احادیث او اعتماد نباید داشت». بنابر قول ابن الغضائری، اگر خود معلی بن خنیس هم مورد وثوق باشد باز احادیث وی مشکوک است زیرا در معرض تحریف قرار گرفته اند. احوال را وی دوّم یعنی قاسم بن سلیمان نیز بهتر از راوی نخستین نیست!

۱. رجال النجاشی، ص ۲۹۶، چاپ قم (مکتبه الداوری).

۲. خلاصه الاقوال، ص ۴۰۹.

مامقانی درباره او می نویسد: «قد ضعف الرجل غیر واحد»^۱. یعنی: «بیش از یک تن از علمای رجال وی را تضعیف نموده اند». آیا با چنین سندی، صدور روایت مذکور از امام صادق -علیه السلام- اثبات می شود؟

ثانیاً آیه مورد بحث در مقام تحقیر آمده است نه بزرگداشت! و می فرماید خداوند شرم ندارد که برای هدایت خلق، به چیز حقیری چون پشه مثل زند (همانگونه که در یکی از سوره های قرآنی به عنکبوت مثل زده است). در اینجا علی -علیه السلام- را بجای پشه نهادن، اهانت به آن امام بزرگوار محسوب می شود و تفسیری کاملاً نابجا بشمار می آید. بویژه که مفسران قرآن «فما فوقها» را به موجودی فوق پشه در حقارت و کوچکی تفسیر کرده اند چنانکه شیخ طبرسی در «تفسیر مجمع البیان» می نویسد: «قیل فما فوقها فی الصغر و القله لان الغرض ههنا الصغر»^۲. یعنی: «گفته شده که مقصود از فما فوقها در کوچکی و ریزی است

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۰.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴۷، چاپ لبنان، ۱۳۷۷ ه. ق.

زیرا غرض (خداوند) در اینجا مثل زدن به چیزی کوچک است». و این تفسیر درست به نظر می‌رسد زیرا در صورتی که خداوند از مثل زدن به موجود حقیری چون پشه حیا نداشته باشد البته در مثل زدن به اشیاء بزرگتر مانند شیر و شتر و فیل ... شرمی نخواهد داشت و ذکر این موضوع، لازم نیست ولی برای مثل زدن به موجوداتی حقیرتر از پشه، جای توضیح باقی می‌ماند. مانند اینکه: اگر کسی بگوید من از دادن یکتومان به فقیر شرمی ندارم، لازم نیست تا بگوید که از بخشیدن مالی بالاتر از آن نیز شرمنده نیستم ولی می‌تواند بگوید حتی از بخشیدن کمتر از آن (مثلاً ۵ ریال) هم شرمی ندارم.

با این توضیح، مصداق (فما فوقها) را رسول خدا دانستن، بدان معنی می‌انجامد که مقام رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- از امیر مؤمنان -علیه السلام- کمتر و پایین‌تر باشد! و این معنا، بر خلاف ضرورت اسلام و فرموده خود علی -علیه السلام- است. علاوه بر این، دلیلی که در متن روایت بر صحت آن تفسیر کذایی آمده است به هیچ وجه مدعا را اثبات نمی‌کند و امام -

علیه السلام - بالاتر از آنست که در وقت استدلال، مدّعی خود را تکرار نماید (و به اصطلاح، مصادره به مطلوب روا دارد).
اینکه در دنباله آیه می‌فرماید: «مؤمنان می‌دانند که خدا هر مثلی زند، درست است» چه ربطی دارد به اینکه مراد از پشه امیر مؤمنان باشد؟!

۲- در تفسیر «محمد بن مسعود عیاشی» ذیل آیه شریفه

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾. (بقره / ۴۷)

چنین آمده است:

«عن هارون بن محمد الحلبي قال: سئلت ابا عبدالله - عليه

السلام - عن قول الله «يا بني اسرائيل» قال هم نحن خاصة!»^۱

یعنی: «هارون محمد حلبی گفت از ابو عبدالله صادق - عليه

السلام - درباره گفتار خداوند که فرمود: «يا بني اسرائيل»

۱. التفسیر، اثر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی (معروف به عیاشی)، ج

۱، ص ۴۴، چاپ تهران (المکتبه العلمیه الاسلامیه).

پرسیدم، پاسخ داد: ایشان، مخصوصاً ما (آل محمد -صلی الله علیه وسلم-) هستیم!»^۱
 در ذیل همان روایت می‌نویسد: «عن محمد بن علی عن ابی عبدالله - علیه السلام- - قال سألته عن قوله «یا بنی اسرائیل» قال: هی خاصه بال محمد -صلی الله علیه وسلم-»^۱
 باز می‌نویسد:

«عن ابی داوود عن سمع رسول الله - -صلی الله علیه وسلم- - يقول انا عبدالله اسمی احمد و انا عبدالله اسمی اسرائیل...»^۲
 یعنی: «از ابی داوود روایت شده و او از کسی که از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیده نقل کرده است که پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- می‌گفت: من بنده خدا هستم، نامم احمد است و من بنده خدا هستم، نامم اسرائیل است...»
 درباره این تفسیر غریب باید گفت که:

۱. التفسیر، اثر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی (معروف به عیاشی) ج ۱، ص ۴۴، چاپ تهران (المکتبه العلمیه الاسلامیه).
 ۲. التفسیر، اثر عیاشی، ج ۱، ص ۴۴.

اولاً محمد بن مسعود عیاشی هر چند خود مورد وثوق علمای امامیه است ولی همه راویان او، ثقه نیستند. نجاشی درباره اش می نویسد: «کان یروی عن الضعفاء کثیراً»^۱. یعنی: «او از کسانی که نزد علمای رجال ضعیف شمرده می شوند، بسیار نقل کرده است». علامه حلی نیز همین تعبیر را درباره عیاشی می آورد^۲. شاهد گفتار ما، سند روایات مذکور است بدین معنی که «هارون بن محمد» در کتب رجال ابدأ شناخته نیست و چند را «حلبی» گفته اند که هیچ کدام «هارون بن محمد» نیستند! در روایت دوم نیز سند کاملاً ذکر نشده و حذف و ارسال در آن وجود دارد و در سومین روایت، عبارت «عمن سمع رسول الله» آمده و معلوم نشده که این راوی چه کسی بوده است؟ بنابراین، سند روایت عیاشی در خور اعتماد و اعتبار نمی باشد.

ثانیاً متن روایت عیاشی بکلی ضایع است زیرا اگر فرضاً بپذیریم که نام رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- اسرائیل بوده و

۱. رجال النجاشی، ص ۲۴۷.

۲. خلاصه الأقوال، ص ۲۴۶.

قبول کنیم که آل محمد نیز همان بنی اسرائیل مذکور در قرآن هستند، به مشکل بزرگتری برخورد می‌کنیم و آن مشکل اینست که در همان سوره بقره، بنی اسرائیل بسختی نکوهش شده‌اند و خداوند با خطاب «یا بنی اسرائیل...» به آنها می‌فرماید: ﴿وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾. (بقره / ۴۰)

«بدانچه فرو فرستاده‌ام که تصدیق می‌کند آنچه را با شما است ایمان آورید و نخستین کافر به آن مباشید و آیات مرا ببهای اندک بفروشید و تنها از من پروا دارید».

و همچنین قرآن کریم از «فساد» بنی اسرائیل یاد می‌کند چنانکه می‌فرماید:

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفُسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾. (اسراء / ۳)

«در کتاب (خود) بسوی بنی اسرائیل وحی فرستادیم که شما دو بار در روی زمین فساد بر پا خواهید کرد و با سرکشی خودتان طغیان بزرگی خواهید نمود».

با وجود این آیات، چگونه می‌توان ادعا کرد که مراد از «بنی اسرائیل» آل محمد -صلی الله علیه وسلم- هستند؟ آیا این سخن، اهانت به آن بزرگواران بشمار نمی‌آید؟

اساساً در کدام کتاب از کتب تاریخ و سیره گزارش شده است که نام پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- اسرائیل بوده تا آل محمد هم بنی اسرائیل باشند؟ آیا این یک دروغ آشکار نیست؟! ۳- محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود بمناسبت آیه کریمه:

﴿أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾. (بقره / ۲۸۵)

حدیثی را از امام صادق -علیه السلام- گزارش می‌کند و در خلال آن می‌نویسد:

«ان رسول الله -صلی الله علیه وسلم- - كان نائماً في ظل الكعبة فاتاه جبرئيل و معه طاس فيه ماء من الجنة فايقظته و امره ان

یغتسل بهشم وضع فی محمل، له الف الف لون من نور ثم سعد به حتی انتهى الی ابواب السماء فلما راته الملائکه نفرت عن ابواب السماء و قالت الهین، اله فی الارض و اله فی السماء»^۱

یعنی: «رسول خدا - - صلی الله علیه وسلم - - در سایه کعبه خوابیده بود که جبرئیل بسویش آمد و جامی بهمراه داشت که در آن آبی از بهشت بود. جبرئیل پیامبر را بیدار کرد و دستور داد که غسل کند سپس او را در محملی نهاد که هزاران نور رنگارنگ داشت آنگاه پیامبر را بالا برد تا به درهای آسمان رسید. چون فرشتگان، پیامبر را دیدند از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند: دو خدا !!! خدایی در زمین و خدایی در آسمان»!

این روایت مضحک، بلحاظ سند و متن مخدوش است زیرا اولاً راوی آن (عبدالصمد بن بشیر) مردی مجهول الهویه می باشد که هیچ نشانی از او در کتب رجال دیده نمی شود.

ثانیاً این روایت فرشتگان را گروهی جاهل و دور از معرفت خدای سبحان معرفی می کند زیرا که ادعا دارد آنها بمحض دیدن

۱. التفسیر، اثر عیاشی ج ۱، ص ۱۵۷.

پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- گمان کردند با خدای جدیدی که از زمین آمده، روبرو شده‌اند! و این سخن، خود از جهالت و ناآشنایی با کتاب خدا سرچشمه می‌گیرد که تصریح می‌نماید فرشتگان همگی به یگانگی خدا و توحید او معترفند چنانکه در سوره آل عمران می‌خوانیم:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾. (آل عمران / ۱۸)

«خدا گواهی داد که جز او معبودی نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز (بر یکتایی وی) گواهی دادند».

ولی روایت ابن بشیر، فرشتگان خدا را مشرک معرفی می‌کند! فرشتگانی که در همان آیه ۲۸۵ از سوره بقره، ایمان به آنها واجب شمرده شده و پس از ایمان به خدا ذکر آنان رفته است چنانکه می‌خوانیم:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾. (بقره / ۸۵)

«و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگانش و کتاب‌های او و فرستادگانش ایمان آورده‌اند...».

مضحک‌تر آنکه در دنباله این حدیث ساختگی آمده است:

«و مر النبي -صلى الله عليه وسلم- حتى انتهى إلى السماء الرابعة فإذا هو بملك و هو على سرير، تحت يده ثلاثمائة ألف ملك، تحت كل ملك ثلاثمائة ألف ملك. فهم النبي -صلى الله عليه وسلم- بالسجود و ظن أنه! فنودی أن قم فقام الملك على رجلیه قال فعلم النبي -صلى الله عليه وسلم- أنه عبد مخلوق! قال فلا يزال قائماً الى يوم القيامة»!^۱

یعنی: «پیامبر (از آسمان سوّم) گذشته تا به چهارمین آسمان رسید، ناگاه با فرشته‌ای روبرو شد که بر تختی تکیه زده بود و زیردستش سیصد هزار فرشته (خدمت می‌کردند) و زیردست هر کدام از آنها نیز سیصد هزار فرشته بود، پیامبر تصمیم گرفت تا در برابر او سجده کند و گمان کرد که وی همان (خداوند جهان) است! در این هنگام ندایی رسید که برخیز! بلافاصله آن فرشته بر دو پای خود ایستاد و پیامبر -صلى الله عليه وسلم- دانست که او بنده‌ای آفریده است (نه خداوند آفریننده) پس آن فرشته پیوسته تا روز قیامت همچنان برپا ایستاده است»!

۱. التفسیر، اثر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۸.

این روایت کذایی چنانکه می‌بینید پیامبر اکرم اسلام -صلی الله علیه وسلم- را نیز - علاوه بر فرشتگان - به خدا شناسی متهم می‌کند و می‌گوید پیامبر تصمیم داشت در برابر فرشته‌ای - بگمان اینکه او خدا است - سجده نماید! س آیا این سخنان را بعنوان حدیث امام صادق -علیه السلام- باید پذیرفت؟ و از خلال آن (و امثال آن) تفسیر قرآن را باید آموخت؟ یا باید به ساختگی بودن این قبیل احادیث اعتراف کرد و آنها را از کتاب‌های مسلمین زدود؟

۴- محمد بن مسعود عیاشی در تفسیرش ذیل آیه شریفه

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. (آل عمران / ۱۸)

چنین می‌نویسد:

«عن جابر قال سألت أبا جعفر -عليه السلام- عن هذه الآية ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. قال أبو جعفر: شهد الله أنه لا إله إلا هو فإن الله تبارك و تعالی يشهد بها لنفسه و هو كما قال فأما قوله: «و الملائكة» فإنه اكرم الملائكة بالتسليم لربهم و صدقوا و شهدوا كما شهد لنفسه و أما

قوله «و اولوا العلم قائماً بالقسط» فإن اولی العلم الأنبياء و الأوصیاء و هم قیام بالقسط و القسط هو العدل فی الظاهر و العدل فی الباطن امیر المؤمنین - علیه السلام -^۱.

یعنی: «از جابر رسیده است که گفت از ابو جعفر باقر - علیه السلام - درباره این آیه پرسیدم که می فرماید: «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم». ابو جعفر گفت: در «شهد الله انه لا اله الا هو» خداوند تبارک و تعالی گواهی بر (یگانگی) خویش می دهد و او همچنانست که خود گفته اما درباره «و الملائکه» خداوند فرشتگان را با تسلیم در برابر پروردگارشان، گرمی داشته است و آنها نیز راست گفتند و گواهی (بر یکتایی خدا) دادند چنانکه خداوند بر یگانگی خود گواهی داد. اما درباره «و اولوا العلم قائماً بالقسط» همانا اولوا العلم، پیامبران و جانشیان ایشانند که قسط را پیا داشتند و قسط در ظاهر، همان عدل است و عدل در باطن، امیر مؤمنان - علیه السلام - است».

۱. التفسیر، اثر عیاشی، ج ۱، صص ۱۶۴-۱۶۵.

در این تفسیر، اشتباه آشکاری رویداده که هر کس با زبان عربی آشنا باشد آن را در می‌یابد، چه رسد به امام باقر -علیه السلام- و آن اشتباه اینست که اگر چنین بود باید بصورت «قائمین بالقسط» بیاید. و چون بشکل مفرد ذکر شده بنابراین جمله‌ای حالیه برای «شهد الله» بشمار می‌آید. یعنی خدا به یکتایی خود گواهی داد در حالی که پیا دارنده عدالت است. شیخ طبرسی در تفسیر «جوامع الجامع» می‌نویسد:

«قائماً بالقسط ... انتصابه علی أنه حال مؤکدة من اسم الله»^۱. یعنی: نصب قائماً بالقسط بنابر آنست که حال مؤکد برای نام «الله» می‌باشد.

آیا می‌توان گفت که امام باقر -علیه السلام- این نکته را نمی‌دانسته و در تفسیر آیه شریفه بخطا افتاده است؟ البته خیر، بلکه باید گفت که روایت عیاشی نادرست و ساختگی است (بویژه که در سند آن، حذف و ارسال دیده می‌شود).

۵- در تفسیر «برهان» اثر محدث بحرانی، ذیل آیه شریفه

۱. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۶۴.

﴿وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾. (صافات / ۸۳)

«شرف الدین النجفی قال روی عن مولانا الصادق - علیه السلام - أنه قال (فی) قوله عزوجل: «وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» أى إبراهيم - علیه السلام - من شیعة علی - علیه السلام -»!

یعنی: «شرف الدین نجفی گفته است که از مولای ما امام صادق - علیه السلام - روایت شده درباره این سخن خداوند که می فرماید: «وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» گفت: مراد اینست که ابراهیم - علیه السلام - از پیروان علی - علیه السلام - بود!»!

هر کس به متن قرآن مجید در سوره صافات بنگرد، خطای این تأویل را بوضوح در می یابد. در آن سوره، خداوند می فرماید:

﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ * إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ *
 إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ * وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ
 لِإِبْرَاهِيمَ﴾. (صافات / ۷۹-۸۳)

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، اثر هاشم ابن سلیمان البحرانی، ج ۴، ص ۲۰ چاپ تهران (چاپخانه آفتاب).

«سلام بر نوح در میان جهانیان باد ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم او از بندگان با ایمان ما بود. آنگاه دیگران را (با طوفان) غرق ساختیم. و همانا ابراهیم از پیروان او بود».

چنانکه ملاحظه می‌شود ذکر از علی -علیه السلام- در آیات پیشین نیامده تا ضمیر «شیعه» بدو باز گردد اما نام نوح -علیه السلام- در آیات قبل بتصریح آمده است و معلوم می‌شود که ابراهیم -علیه السلام- پیرو راه نوح بود و مبارزات توحیدی وی را به دنبال می‌کرد. آیا این روش تفسیری صحیح است که هر جا ذکری از «شیعه» بمیان آمد ما فوراً آن را با شیعیان علی -علیه السلام- منطبق سازیم و به سیاق عبارت توجه نکنیم؟ و آیا حق داریم چنان تفسیری را به امامان -علیه السلام- نسبت دهیم؟ روایتی که شرف الدین نجفی نقل کرده نه سند متصلی دارد و نه با متن قرآن سازگار است.

۶- در تفسیر «برهان» اثر محدث بحرانی ذیل آیه ۱ تا ۵ سوره

روم چنین آمده است:

«محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد و عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعاً عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح عن أبي عبيدة، قال سألت أبا جعفر - عليه السلام - عن قول الله عزوجل: (الم غلبت الروم في أدنى الأرض) فقال يا أبا عبيدة إن لهذا تأويلاً لا يعلمه إلا الله و الراسخون في العلم من آل محمد -صلى الله عليه وسلم- أن رسول الله -صلى الله عليه وسلم- لما هاجر إلى المدينة و اظهر الإسلام، كتب إلى ملك الروم كتاباً و بعث به مع رسول يدعو إلى الإسلام و كتب إلى ملك فارس كتاباً يدعو إلى الإسلام و بعثه إليه مع رسول، فأما ملك الروم فعظم كتاب رسول الله -صلى الله عليه وسلم- و أكرم رسوله و أما ملك فارس فإنه استخف بكتاب رسول الله -صلى الله عليه وسلم- و مزقه و استخف برسوله. و كان ملك فارس يومئذ يقاتل ملك الروم أرجى منهم لملك فارس. فلما غلب ملك فارس لملك الروم كره المسلمون و اغتموا به فأنزل الله عزوجل بذلك كتاباً قرآناً (الم غلبت الروم في أدنى الأرض) يعنى غلبتها فارس في أدنى الأرض و هى الشامات و ما حولها يعنى فارس (و هم من بعد غلبهم سيغلبون) يعنى يغلبهم المسلمون (فى بضع سنين

لله الأمر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء) عزوجل فلما غزا المسلمون فارس و افتتحوها فرح المسلمون بنصر الله عزوجل».

«قال (ابو عبیده): یقول «فی بضع سنین» و قد مضى للمؤمنین سنون كثيرة مع رسول الله -صلى الله علیه وسلم- و فی إمارة أبی بکر و إنما غلب المؤمنون فارس فی إمارة عمر! فقال -علیه السلام-: ألم أقل لكم إن لهذا تأویلا و تفسیرا؟ و القرآن یا أبا عبیده ناسخ و منسوخ! أما تسمع یقول عزوجل: (لله الأمر من قبل و من بعد) یعنی إلیه المشیة فی القول أن یؤخر ما قدم و یقدم ما أخر فی القول یوم یحتم فی القضاء بنزول النصر فیہ علی المؤمنین فذلک قوله عزوجل (و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله) یوم یحتم القضاء بنصر الله»^۱.

یعنی: «محمد بن یعقوب (شیخ کلینی) از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و گروهی از یاران ما، همگی از سهل بن زیاد نقل کرده اند و او از ابن محبوب، و ابن محبوب از جمیل بن صالح، و او از ابو عبیده روایت نموده است که گفت از ابو جعفر

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۵۸.

باقر - - علیه السلام - - درباره سخن خداوند عزوجل که فرمود:
 (الم غلبت الروم فی ادنی الارض) سوال کردم. گفت: ای ابا
 عبیده این آیه تأویلی دارد که جز خداوند و راسخان در دانش از
 آل محمد - صلی الله علیه وسلم - کسی آن را نمی‌داند. رسول
 خدا - صلی الله علیه وسلم - چون به مدینه هجرت کرد و اسلام
 را به پیروزی رساند، نامه‌ای به پادشاه روم نوشت و آن نامه را با
 پیکی بسوی وی فرستاد و او را به اسلام دعوت نمود و نیز
 نامه‌ای به پادشاه پارس نگاشت و وی را هم به قبول اسلام فرا
 خواند و به‌مراه نامه پیکی را بسوی او روانه ساخت. اما پادشاه
 روم نامه پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - را بزرگ شمرد و
 پیک وی را گرامی داشت اما پادشاه پارس نامه پیامبر خدا - صلی
 الله علیه وسلم - را پاره کرد و به پیک او اهانت نمود! در آن
 روزگار پادشاه پارس با پادشاه روم جنگ داشت و مسلمانان
 همگی مایل بودند که پادشاه روم بر پادشاه پارس پیروز شود و
 از ناحیه او امیدوارتر بودند تا از سوی پادشاه پارس. ولی
 هنگامی که پادشاه پارس رومیان را شکست داد مسلمانان از این

رویداد ناخشنود و اندوهناک شدند. در این زمان خدای عزوجل آیاتی از قرآن را فرو فرستاد و فرمود: (الم. غلبت الروم فی ادنی الارض = ا. ل. م. رومیان در نزدیکترین سرزمین شکست خوردند) یعنی پارسیان در نزدیکترین سرزمین (به قلمرو اسلام) که همان شام و حوالیش باشد، بر روم غلبه کردند. (و هم من بعد غلبهم سیغلبون = و آنان پس از شکست خویش پیروز خواهند شد) یعنی در آینده، مسلمانان بر پارسیان پیروز می‌شوند! (فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المومنون بنصر الله ینصر من یشاء = در مدتی کمتر از ده سال، پیش از این و پس از آن، فرمان خدا راست و در آن هنگام مؤمنان از یاری خدا شادمان خواهند شد که هر کس را بخواهد یاری می‌کند) پس چون مسلمانان با پارسیان نبرد کردند و سرزمین آنها را فتح نمودند از یاری خدای عزوجل شادمان گشتند!

ابو عبیده گفت به ابو جعفر باقر -علیه السلام- عرض کردم: آیا خداوند عزوجل نفرموده است (فی بضع سنین = در مدتی کمتر از ده سال؟) با اینکه سال‌های بسیاری در زمان رسول خدا

-صلی الله علیه وسلم- و حکومت ابوبکر سپری شد و مؤمنان در زمان فرمانروایی عمر، بر پارسیان غلبه نمودند؟! ابو جعفر باقر -علیه السلام- پاسخ داد: آیا به تو نگفتم که این آیه تأویل و تفسیری دارد؟! ای ابو عبیده، قرآن دارای آیات ناسخ و منسوخ است مگر سخن خدای عزوجل را نشنیدی که فرمود: (لله الامر من قبل و من بعد = پیش از این و پس از آن، فرمان خدا راست)؟ یعنی اختیار در سخن با خدا است که وعده خویش را به تأخیر افکند یا آن را پیش اندازد تا روزی که قضای حتمی با نزول یاری بر مؤمنان پیش آید. و این همانست که خدای عزوجل می فرماید: «و یومئذ یفرح المومنون بنصر الله ینصر من یشاء = در آن هنگام مؤمنان از یاری خدا شادمان خواهند شد که هر کس را بخواهد یاری می کند) یعنی همان روزی که قضای حتمی برای یاری مؤمنان مقرر شود»!

این تفسیر بلحاظ سند و متن، غلط است و با هیچ ملاک صحیحی سازگاری ندارد و محدث بحرانی آن را از شیخ کلینی

(در روضه کافی)^۱ نقل کرده است. اما سند شیخ کلینی، خدشه دارد زیرا در سلسله سند او نام «سهل بن زیاد» آمده و سهل کسی است که نجاشی درباره‌اش می‌نویسد:

«کان ضعیفا فی الحدیث غیر معتمد فیه و کان احمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب و اخرجہ من قم»^۲.

یعنی: «سهل بن زیاد در حدیث، ضعیف است و اعتماد بر روایتش نیست و احمد بن محمد بن عیسی بر غلو و دروغگویی وی گمراهی می‌داد و او را از قم بیرون کرد!»
و نیز ابن الغضائری (به نقل علامه حلی) درباره سهل بن زیاد می‌نویسد:

«انه کان ضعیفا جدا، فاسد الروایه و المذهب»^۳!

یعنی: «او جدا ضعیف است و روایت و مذهبش هر دو، فاسدند!»

۱. به: الروضة من الکافی، بخش دوم، صص ۸۶-۸۷ نگاه کنید.

۲. رجال النجاشی، ص ۱۳۲.

۳. خلاصة الاقوال: ص ۳۵۷.

پس بر حدیثی که «سهل بن زیاد» در طریق روایت آن قرار گرفته است نتوان اعتماد نمود.

اما متن حدیث، نه با قرآن سازگار است نه با تاریخ! زیرا اولاً در خلال آن ادعا شده که سوره روم پس از هجرت رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- بمدینه و پیروزی اسلام و ارسال نامه به پادشاهان روم و ایران، نازل شده است! با اینکه به اتفاق مفسران، سوره مزبور از سوره‌های مکی شمرده می‌شود و پیش از هجرت نزول یافته است. روایت علی - علیه السلام - و ابن عباس در ترتیب نزول سوره‌های قرآن، نیز این موضوع را تصدیق می‌کند.^۱

ثانیاً ضمیرهای منفصل و متصل در بخش (و هم من بعد غلبهم سیغلبون) به اجماع مفسران، به همان رومیان باز می‌گردد که

۱. رجوع شود به: المقدمتان فی علوم القرآن»، ص ۱۴، چاپ قاهره و مقایسه شود با ترتیب نزول سور به روایت از علی - علیه السلام - و ابن عباس در تفسیر مجمع البیان، جزء ۲۹ (سوره الإنسان).

ذکرشان قبلاً رفته بود، پارسان که اساساً ذکری از آنها در آیه نیامده است.

ثالثاً در این حدیث ادعا شده که خداوند عزوجل وعده خود را به تأخیر می‌افکند یا پیش می‌اندازد! با آنکه در سوره روم تصریح شده که این وعده، تخلف‌ناپذیر است و می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾. (روم: ۶)

«خداوند وعده داده است و وعده‌اش را خلاف نمی‌کند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

رابعاً مدتی را که خدا تعیین فرموده (بضع سنین) به هیچ وجه نسخ ننموده است و جمله (لله الامر من قبل و من بعد) کمترین دلالتی بر نسخ مدت یا تردید در پیشگویی ندارد بلکه نشان می‌دهد که قبل از این ماجرا و بعد از آن، در شکست و پیروزی، کار بدست خدا بوده و به امر و قضای او صورت گرفته است چنانکه شیخ طبرسی می‌نویسد: یعنی «ان کونهم مغلوبین اولاً و غالبین آخراً لیس الا بامر الله و قضائه»^۱.

۱. تفسیر جوامع الجامع، اثر شیخ طبرسی، ج ۳، ص ۲۵۹.

اگر گفته شود که این روایت و تأویل آن، به باطن آیات مربوط است* و با ظاهر آنها پیوندی ندارد و لذا ایرادهای شما وارد نیست. پاسخ آنست که پس چرا در این روایت به ظاهر آیه رجوع شده است؟ آیا از جمله (لله الامر من قبل و من بعد) برای نسخ مدت، دلیل آوردن رجوع به ظاهر نیست؟!

مجموعه ایرادهای مذکور، واهی بودن حدیث مزبور را به اثبات می‌رساند. اما اصل ماجرا - بطوریکه از قرآن مجید و تاریخ ایران باستان بدست می‌آید - چنین بوده است که: پیامبر بزرگوار اسلام - صلی الله علیه وسلم - و مسلمانان در مکه و قبل از هجرت به مدینه، خبر یافتند که سپاهیان روم شرقی - یعنی بیزانس - از سپاه پارس شکست خورده‌اند و لشکر خسرو پرویز، شهر مذهبی «بیت المقدس» را به تصرف در آورده است (حادثه مزبور مقارن با سال ۶۱۴ میلادی رخداد). این خبر از جهات گوناگون برای مسلمین غم انگیز بود بویژه که «بیت المقدس» در آن زمان قبله ایشان بشمار می‌آمد. در این هنگام آیات سوره روم

* درباره «باطن آیات» بزودی سخن خواهیم گفت.

بر پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نازل شد و نوید داد که حداکثر تا ۹ سال آینده، این شکست جبران خواهد شد. ۹ سال بعد یعنی در سال ۶۲۳ میلادی سپاه هر قل (هراکلیوس) لشکر پارس را شکست داد و شاهین سردار پارسی در جنگ کشته شد و بیت المقدس آزاد گشت. فاصله آن شکست و این پیروزی دقیقاً ۹ سال می شود^۱ و صدق الله العلی العظیم.

۷- در تفسیر «برهان» اثر محدث بحرانی ذیل آیه ۱۳۰ از

سوره «صافات» آمده است:

«ابن بابویه قال حدثنا محمد بن الحسن، قال حدثنا محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن أحمد، عن ابراهیم بن اسحق، عن محمد بن سلیمان الدیلمی، عن أبیه، قال قلت لأبی عبدالله - علیه السلام - جعلت فداک من الآل؟ قال: ذریة محمد - صلی الله علیه وسلم -»

۱. به تفسیر مجمع البیان آیات ۱ تا ۶ سوره روم و تاریخ ایران باستان، اثر

حسین پیرنیا (حوادث سالهای ۶۱۴ تا ۶۲۳) نگاه کنید.

قال: قلت: فمن الأهل؟ قال: الأئمة - - عليه السلام - - فقلت قوله عزوجل: أدخلوا آل فرعون أشد العذاب؟ قال: والله ما عنى إلا ابنته.^۱

یعنی: «ابن بابویه (شیخ صدوق) گفت محمد بن حسن ما را حدیث کرد، گفت محمد بن یحیی عطار ما را حدیث کرد، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش گفت به ابوعبدالله صادق - - علیه السلام - - گفتم: فدایت شوم «آل» چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: فرزندان محمد - صلی الله علیه وسلم - گفت پرسیدم: پس «اهل» چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: ایشان، امامان - علیه السلام - اند. گفتم: این سخن خداوند چه می شود که فرمود: (ادخلوا آل فرعون اشد العذاب = آل فرعون را در سخت ترین عذاب وارد کنید) پاسخ داد: سوگند بخدا که مراد خداوند از آل فرعون، جز دخترش کسی نیست!»!

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۵.

این روایت از حیث سند و متن، مخدوش است زیرا اولاً در سند آن، نام «محمد بن سلیمان دیلمی» آمده که نجاشی درباره او می نویسد:

«ضعیف جداً لا یعول علیه فی شیء»^۱!

«او جدا ضعیف است و در هیچ چیز اعتماد بدو نتوان کرد»!

علامه حلی نیز درباره محمد بن سلیمان دیلمی گوید:

«ضعیف فی حدیثه، مرتفع فی مذهبه»^۲!

«او در حدیث ضعیف است و در مذهب، از اهل غلو شمرده

می شود»!

ثانیاً در این حدیث، آل فرعون را به معنای دختر او معرفی نموده است با آنکه خلاف این معنا در قرآن آمده است و مثلاً می فرماید:

﴿فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾. (بقره: ۵۰)

۱. رجال النجاشی، ص ۲۵۸.

۲. خلاصه الأقوال، ص ۴۰۴.

«پس شما (بنی اسرائیل) را نجات دادیم و آل فرعون را غرق کردیم در حالی که (آن منظره را) می دیدید».

و نیز می فرماید:

﴿وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ﴾. (انفال / ۵۴)

«و آل فرعون را غرق کردیم و همگی ستمگر بودند».

از سوی دیگر، آل فرعون که غرق شدند کسانی جز «سپاهیان

فرعون» نبودند چنانکه در قرآن کریم می خوانیم:

﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

الظَّالِمِينَ﴾. (قصص / ۴۰)

«پس او (فرعون) و سپاهیانش را گرفتیم و آنها را در

دریاف افکندیم بنگر که سرانجام ستمگران چگونه

بود».

و نیز می خوانیم:

﴿فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَعَشِيَهُمْ مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ﴾. (طه: ۷۸)

«پس فرعون با سپاهیانش ایشان (بنی اسرائیل) را دنبال

کرد و دریا آنان را فرو پوشاند...».

بنابراین، آل فرعون که در دریا غرق شدند یا در قیامت گرفتار شدیدترین عذاب‌ها خواهند شد، منحصر به یک دختر (دختر فرعون) نیستند چنانکه روایت مذکور ادعا دارد. بویژه که از آنها در آیه مورد بحث با ضمیر «جمع مذکر» یاد شده است چنانکه می‌فرماید:

﴿وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ * النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾.
(غافر / ۴۵ - ۴۶)

(شاهد سخن، ضمیر جمع مذکر در «يعرضون» است).

۸- در کتاب «الصافی فی تفسیر القرآن» اثر «فیض کاشانی»

ذیل نخستین آیه از سوره نجم آمده است:

«فی المجالس عن ابن عباس قال صلينا العشاء الآخرة ذات ليلة مع رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فلما سلم أقبل علينا بوجهه ثم قال إنه سينقض كوكب من السماء مع طلوع الفجر فيسقط في دار أحدكم فمن سقط ذلك الكوكب في داره فهو وصيي و خليفتي و الإمام بعدى. فلما كان قرب الفجر جلس كل واحد منا في داره ينتظر سقوط

الکواکب فی داره و کان أطمع القوم فی ذلك أبی العباس بن عبدالمطلب! فلما طلع الفجر انقض الكوكب من الهواء فسقط فی دار علی بن أبی طالب - - علیه السلام - - فقال رسول الله - - صلی الله علیه وسلم - - لعلی - - علیه السلام - - یا علی و الذی بعثنی بالنبوة لقد وجبت لك الوصیة و الخلافة و الامامة بعدی. فقال المنافقون عبدالله بن أبی و أصحابه لقد ضل محمد فی محبة ابن عمه و غوی و ما ینطق فی شأنه إلا بالهوی فأنزل الله تبارک و تعالی: و النجم إذا هوی»^۱.

یعنی: «در کتاب مجالس (اثر شیخ صدوق) از ابن عباس آورده است که گفت شبی نماز عشاء را با پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - برگزار کردیم، چون پیامبر (در پایان نماز) سلام داد روی به ما آورد و سپس گفت: با دمیدن سپیده صبح، ستاره‌ای از آسمان فرود می‌آید و سپس در خانه یک تن از شما سقوط خواهد کرد. هر کس که آن ستاره در خانه‌اش فرود آید، او وصی

۱. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، صص ۶۱۷-۶۱۸ (من منشورات المكتبة الاسلامیة).

و جانشین و امام پس از من خواهد بود. همین که سپیده دم نزدیک شد هر یک از ما در خانه خود نشسته انتظار سقوط ستاره را می‌کشیدیم و از همه بیشتر پدر عباس بن عبدالمطلب طمع (خلافت) داشت! چون سپیده صبح دمیدن ستاره‌ای از هوا فرود آمد و در خانه علی بن ابی طالب - علیه السلام - سقوط کرد. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - به علی - علیه السلام - فرمود: ای علی! سوگند به کسی که مرا به نبوت برانگیخت، وصیت و خلافت و امامت پس از من بر تو واجب شد. منافقان یعنی عبدالله بن ابی و یارانش گفتند: محمد در محبت پسر عموی خود گمراه و فریفته شده است و در شأن او جز به هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنگاه خداوند تبارک و تعالی این آیات را فرو فرستاد و النجم اذا هوی ...!»!

این حدیث از دروغ‌های (شاخدار!) و آشکار است که هر کس آن را تشخیص می‌دهد چرا که کوچکترین ستاره آسمان در تمام شبه جزیره عربستان نمی‌گنجد، پس چگونه در خانه کوچک علی - علیه السلام - فرود آمد و جای گرفت؟! بعلاوه، سوره نجم به

اتفاق مفسران در مکه نازل شده است ولی عبدالله بن ابی و یارانش، اهل مدینه و از منافقان آن دوره بودند و این دو موضوع با هم سازگاری ندارد. عباس عموی پیامبر هم به اجماع مورخان، در دوران مکه از زمره مشرکین شمرده می‌شد و اسلام نیاورده بود و چون در جنگ «بدر» به اسارت مسلمانان درآمد و آزاد شد، اسلام را پذیرفت با وجود این چگونه در دوران شرک، طمع داشت که جانشین پیامبر شود؟

در تفسیر صافی، راویان حدیث حذف شده‌اند ولی در مجالس شیخ صدوق (که آن را امالی) نیز می‌گویند) چنین آمده است، «حدثنا الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی الکوفی قال حدثنا فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی قال حدثنی محمد بن أحمد بن علی الهمدانی قال حدثنی الحسین بن علی قال حدثنی عبدالله بن سعید الهاشمی قال حدثنی عبدالواحد بن غیاث قال حدثنی عاصم بن سلیمان قال حدثنا جویر عن الضحاک عن ابن عباس»^۱.... در این سند، افراد ضعیف

۱. امالی صدوق (المجالس)، ص ۳۳۷، چاپ سنگی.

(مانند فرات بن ابراهیم) و مجهول (مانند عبدالواحد بن غیاث) دیده می‌شوند که اعتبار روایت را از میان می‌برند.

۹- در کتاب «الصفافی فی تفسیر القرآن» اثر «فیض کاشانی» ذیل آیه:

﴿سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ﴾. (صافات / ۱۳۰)

«و فی المعانی عن الصادق عن ابیه عن آباءه عن علی - علیہ السلام - فی هذه الآیه قال: یس، محمد و نحن آل یس!»^۱

یعنی: «در کتاب معانی الاخبار (اثر شیخ صدوق) از امام صادق از پدرش از پدرانیش از علی - علیہ السلام - درباره این آیه: (سلام علی آل یاسین) روایت شده که فرمود: یس، محمد - صلی الله علیه وسلم - است و آل یس، ما هستیم!»

همانگونه که ملاحظه می‌شود فیض کاشانی سند روایت را از امام صادق - علیہ السلام - آغاز نموده و تمام سند را ذکر نکرده است. اصل سند در کتاب «معانی الاخبار» بدینصورت آمده است:

۱. الصفافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۳۳.

«حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني -رضي الله عنهم- قال حدثنا أبو أحمد عبدالعزیز بن يحيى بن أحمد بن عيسى الجلودى البصرى، قال حدثنا محمد بن سهل قال حدثنا الخضر بن ابى فاطمه البلخى، قال حدثنا وهب بن نافع، قال حدثنا كادح (و فى بعض النسخ: قادح) عن الصادق جعفر بن محمد، عن ابيه، عن آبائه، عن على -عليه السلام-»^۱...

در این سند، افراد مجهولی دیده می‌شوند که در کتب رجال، ابداً نامی از آنها نبرده‌اند مانند: «خضر بن ابى فاطمه بلخى» یا کادح (قادح)! با چنین سندی البته حدیث مذکور قابل اعتماد نیست بویژه که متن آن نیز مخالف با قرآن است. زیرا آنچه در سوره «صافات» آمده «سلام على ال ياسين» است، نه «سلام على آل ياسين»! و ال ياسين همان «إلياس پیامبر» می‌باشد که آن را به

۱. معانى الأخبار، اثر شيخ صدوق، ص ۱۲۲ (متن حدیث در معانى الأخبار بدینصورت آمده است: فى قوله عزوجل: «سلام على آل ياسين» قال ياسين محمد - صلى الله عليه وسلم - - و نحن آل ياسين)!

دو صورت تلفظ می‌کنند مانند «طور سیناء» و «طور سینین» که به هر دو شکل در قرآن کریم بکار رفته است:

﴿وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ﴾. (مؤمنون / ۲۰)

﴿وَطُورِ سَيْنِينِ﴾. (تین / ۲)

دلیل روشن این موضوع هم آنست که در سوره صافات ابتدا می‌فرماید: «و إن إلیاس لمن المرسلین» آنگاه در آیات بعد می‌خوانیم: «سلام علی إلی یاسین. إنا کذلک نجزی المحسنین. إنه من عبادنا المومنین» اگر مقصود از «إلی یاسین» آل محمد - صلوات الله علیهم أجمعین - بود لازم می‌آمد که ضمیر جمع برای آنها بکار رود (نه ضمیر مفرد) و با تعبیر «انهم من عبادنا المومنین» از ایشان یاد شود. اسلوب سوره صافات نیز اقتضا می‌کند که مراد از «إلی یاسین» همان إلیاس نبی باشد زیرا این سوره ابتدا از رسالت برخی از پیامبران سخن می‌گوید و سپس دعوت توحیدی آنها را مطرح می‌سازد و آنگاه بر آن پیامبر، درود می‌فرستد. هیچ دلیلی ندارد که چون به «الیاس پیامبر» می‌رسد، شیوه مزبور را نقض کند و پس از ذکر الیاس، به آل محمد - صلی الله علیه وسلم - درود فرستد!

۱۰- در کتاب «الصفافی فی تفسیر القرآن» اثر فیض کاشانی،
ذیل آیه:

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾. (لیل / ۱)

آمده است: «القمی عن الباقر - - علیه السلام - - قال اللیل فی
هذا الموضوع الثانی غشی امیر المؤمنین - - علیه السلام - - فی دولت
التي جرت له علیه و امیر المؤمنین - - علیه السلام - - یصبر فی
دولتهم حتی تنقضی».^۱

یعنی: «قمی (علی بن ابراهیم) از امام باقر - - علیه السلام - -
روایت کرده که گفت مراد از «شب» در اینجا (خلیفه) دوم است
که امیر مؤمنان - - علیه السلام - - را در جریان دولت خود، پوشاند و
امیر مؤمنان - - علیه السلام - - در دولت آنها شکیبایی ورزید تا از
میان رفت»!

۱. الصفافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۲۴.

این حدیث که سندش به اعتبار علم رجال، بی‌اشکال بنظر می‌رسد^۱، بلحاظ متن دارای اشکالست. زیرا ادعا دارد که خداوند به خلیفه ثانی عمر بن خطاب سوگند یاد نموده است در عین حال دولت او را پوشاننده و غاصب حق امیر مؤمنان - علیه السلام - می‌شمرد! و معلوم است که سوگند را بر اشیاء مقدّس و نعمت‌های ارزنده یاد می‌کنند، نه بر غاصب خلافت! در آیه شریفه «و اللیل اذا یغشی» خداوند به شب سوگند یاد فرموده به اعتبار آنکه شب از نعمت‌های ارزنده اوست چنانکه در سوره یونس می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ﴾. (یونس / ۶۷)

«او کسی است که شب را برای شما مقرر داشت تا در آن آرام گیرید».

و باز در سوره نمل می‌فرماید:

۱. سند حدیث در تفسیر علی بن ابراهیم چنین است: أخبرنا احمد بن إدريس، قال حدثنا محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال سئلت ابا جعفر - عليه السلام - ... (تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۷۲۷).

﴿أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ﴾. (نمل / ۸۶)

«آیا ندیدند که ما شب را قرار دادیم تا در آن آرام گیرند؟».

آری، شب نعمت بزرگی بشمار می‌آید که آفریدگار جهان ما را با آن از آسایش و آرامش بهره‌مند ساخته است با این حال چه مناسبت دارد که ادعا کنیم مقصود از و اللیل (سوگند به شب) سوگند به کسی است که به عقیده شیعیان، آسایش و آرامش مؤمنان را از میانبرد و حق امیر مؤمنان را پوشاند؟!!

ممکن است کسی ادعا کند این قبیل احادیث از «معنای باطنی» آیات سخن می‌گویند که با ظاهر آنها پیوندی ندارد. پاسخ ما به مدعی آنست که: معنای باطنی آیات، هر چه باشد با ظاهر قرآن پیوند دارد زیرا اگر قرار باشد که برای کلام خدا، معنایی بکلی جدا از ظاهر آن قائل شویم در آن صورت چگونه می‌توانیم معنای مزبور را به قرآن نسبت دهیم؟ آیا آن معنا با معانی دیگر که ربطی به قرآن ندارند در بیگانگی چه تفاوتی دارد؟! اگر در پاره‌ای از روایات آمده که قرآن مجید دارای معنای باطنی است،

در همان روایات معنای باطنی قرآن توضیح داده شده است و با ادعای شما سازگار نیست. در خود تفسیر «صافی» می‌خوانیم:

«عن أمير المؤمنين - عليه السلام - قال ما من آية الا لها اربعة معان، ظاهر و باطن و حد و مطلع. فالظاهر التلاوة و الباطن الفهم و الحد هو أحكام الحلال و الحرام و المطلع هو مراد الله من العبد بها»^۱

یعنی: «از امیر مؤمنان - علیه السلام - رسیده است که فرموده هیچ آیتی نیست مگر آنکه چهار مقصود دارد: ظاهر و باطن و حد و مطلع. اما ظاهر آنست که تلاوت شود و باطن آنست که فهمیده شود و حد آنست که احکام حلال و حرامش رعایت گردد و مطلع آنست که مراد خدا از آن آیه دربارهٔ بنده‌اش دانسته شود».

چنانکه ملاحظه می‌شود هیچ یک از این امور، نامتناسب و بی‌ربط با ظاهر آیات نیست و از ادراک بشر هم بیگانه نمی‌باشد. باطن قرآن، همان مفهوم آیات است و مطلع قرآن، فهم بالاتر و

۱. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۸-۱۹.

درک همه نکات آن می‌باشد^۱، نه معنایی بی‌تناسب و بی‌ارتباط با آیه!

باز در تفسیر «صافی» می‌خوانیم:

«روی العیاشی باسناده عن حمران بن أعین عن أبي جعفر - علیه السلام - قال: ظهر القرآن الذين نزل فهم و بطنه الذين عملوا بمثل أعمالهم»^۲.

یعنی: «محمد بن مسعود عیاشی به اسناد خود از حمران بن أعین، از ابو جعفر باقر - علیه السلام - گزارش نموده که گفت: ظاهر قرآن مربوط به کسانی است که آیات قرآنی درباره آنها نازل شده و باطن قرآن، شامل افرادی می‌شود که اعمالی همانند اعمال دسته اول بجای آورده‌اند». همچنین در تفسیر «صافی» آمده است:

۱. مطلع بر وزن «مصعد» و بمعنای آن است یعنی جایگاهی که بدان صعود می‌کنند. در اینجا مقصود، اشراف بر معنای آیات و احاطه بر آنها است.

۲. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۷ مقایسه شود با «التفسیر» اثر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱.

«العیاشی بإسناد عن الفضیل بن یسار قال سئلت أبا جعفر -علیه السلام- عن هذه الروایتة: ما فی القرآن آية إلا و لها ظهر و بطن و ما فیہ حرف إلا و له حد و لكل حد مطلع. ما یعنی بقوله: لها ظهر و بطن؟ قال: ظهره تنزیله و بطنه تأویله، منه ما مضى و منه ما لم یکن بعد یجرى كما یجرى الشمس و القمر كلما جاء منه شیء وقع»^۱ ...

یعنی: «محمد بن مسعود عیاشی به اسناد خود از فضیل بن یسار گزارش نموده که گفت از ابو جعفر باقر -علیه السلام- - معنای این روایت را پرسیدم که: هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر آنکه دارای ظاهر و باطنی است و حدّ و مطلعی دارد. گفتم معنای ظاهر و باطن چیست؟ امام باقر -علیه السلام- پاسخ داد: ظاهر قرآن، تنزیل آنست و باطن قرآن، تأویلش می‌باشد که بخشی از آن گذشته و بخش دیگر هنوز نیامده است و مانند خورشید و ماه، جریان دارد هر گاه که چیزی از بخش دیگر بیاید، قرآن در آن منطبق می‌شود».

۱. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۷-۱۸ مقایسه شود با «التفسیر» اثر

عیاشی، ج ۱، ص ۱۱.

چنانکه ملاحظه می‌کنید امام باقر -علیه السلام- باطن قرآن را «مصادیق آیات» معرفی نموده‌اند که چون به ظهور رسند قرآن با آنها انطباق خواهد یافت و این غیر از معنایی مخالف با ظاهر کدام است.

خلاصه آنکه «باطن قرآن» در روایات اهل بیت - علیه السلام- به دو معنا آمده یکی «مطلع» یا معنای برتر و کامل آیات. و دوم «تاویل» یعنی مصادیق آیات اما اینکه کسانی بخواهند به بهانه باطن قرآن، مثلاً خمر (شراب) را به معنای فلان خلیفه! تاویل کنند، این معنا مخالف با آثار اهل بیت - علیه السلام- است چنانکه در همان تفسیر عیاشی می‌خوانیم:

«عن أبي عبدالله - علیه السلام- - أنه قيل له روى عنكم أن الخمر و الميسر و الأنصاب و الأزلام رجال! فقال: ما كان الله ليخاطب خلقه بما لا يعقلون»^۱

یعنی: «از ابو عبدالله صادق - علیه السلام- - روایت شده که به ایشان گفتند: از شما منقول است که گفته‌اید شراب و قمار و

۱. التفسیر، اثر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۱.

بت‌ها و تیرهای قرعه (که ذکرشان در سوره مائده آمده) مردانی هستند! امام پاسخ داد: خدا بر آن نیست با بندگانش به صورتی که درک نمی‌کنند سخن گوید».

روشن است که آنچه امام صادق -علیه السلام- در اینجا بیان داشته‌اند، در شکل «قاعده کلی» ادا شده است و اطلاق و شمول دارد و تمام تأویلات بی‌جا و نامناسب را در بر می‌گیرد.

اگر گفته شود: سند علی بن ابراهیم، اشکالی ندارد و تأویل «و اللیل اذا یغشی» را از اشخاص موثق نقل کرده است. پاسخ آنست که چون متن حدیثی با قرآن سازگار نباشد به راوی آن نباید اعتناء کرد چنانکه محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر آورده است: «عن محمد بن مسلم قال: قال أبو عبدالله - علیه السلام - یا محمد ما جائک فی روایة من بر أو فاجر یوافق القرآن فخذبه، و ما جاءک فی روایة من بر أو فاجر یخالف القرآن فلا تأخذبه»^۱

یعنی: «از محمد بن مسلم رسیده که گفت ابو عبدالله صادق - علیه السلام - به من فرمود: ای محمد هر روایتی که به تو

۱. التفسیر، اثر عیاشی، ج ۱، ص ۸.

رسید، از شخصی نیکوکار باشد یا بدکار، همین که موافق با قرآن بود آن را بگیر. و هر روایتی که به تو رسید، از شخصی نیکوکار باشد یا بدکار، همین که مخالف با قرآن بود آن را مگیر».

پس میزان قطعی در پذیرش حدیث، موافقت آن با قرآن است و چنانکه حدیثی با کتاب خدا سازگار نبود نباید آن را پذیرفت هر چند راو حدیث، مورد وثوق و اهل نیکوکار باشد.^۱

این ده نمونه از «احادیث تفسیری» را به خوانندگان ارجمند تقدیم کردیم تا خود ملاحظه کنند که چه اقوالست و تفاسیر ناصوابی بر امامان اهل بیت - علیه السلام - بسته‌اند. و در اینجا خاطر نشان می‌سازیم که احادیث ساختگی درباره «تفسیر قرآن» از احادیث باطل در «فقه» بمراتب بیشتر است و این هشدار است که اهل مطالعه در تفاسیر قرآن، باید آن را همواره پیش چشم داشته باشند.



۱. احادیثی که ما در این کتاب بلحاظ «علم رجال» آنها را بررسی کردیم، هم با قرآن مخالفت دارند و هم از اشخاصی ناموفق و مجهول روایت شده‌اند.

نقد کتب دعا و زیارت

دعا نقش بزرگی را در آرامش انسان و امیدوار شدن او ایفاء

می‌کند و علاوه بر نصوص شرع مانند

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۱. (غافر / ۶۰)

﴿قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾^۲ (فرقان / ۷۷)

﴿أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾^۳ (بقره / ۱۸۶)

۱. مرا بخوانید، دعای شما را مستجاب می‌کنم.

۲. بگو: اگر دعای شما نباشد خدای من با شما چه کند؟ (چه ارزشی به شما دهد؟).

۳. دعای خواننده را، چون مرا بخواند مستجاب می‌کنم.

که عنایت خداوند متعال را به دعاکننده نشان می‌دهد، هزاران تجربه عملی، حسن اثر دعا را به اثبات می‌رساند.

همچنین سلام و درود بر رسول گرامی اسلام و آل او و بندگان صالح خداوند که مسلمانان در نمازهای شبانه‌روزی بدان می‌پردازند، مایه تقرّب به حق و طرفداری از اهل حق و تمایل به صلاح و نیکی می‌شود. چه بسیار دعاها و درودهای زیبا و معرفت‌آموزی که در احادیث رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و خاندان او آمده و فرهنگ مسلمانان را آراسته است ولی متأسفانه دست دوستان جاهل و غالیان کژاندیش^۱ نیز در کار بوده و آثار مداخله آنان در کتب ادعیه و زیارات دیده می‌شود. ما با نقد کتاب‌های مزبور می‌توانیم به سرچشمه‌های اصیل و پاکیزه دعا نزدیک شویم و از انحراف توده مسلمانان جلوگیری کنیم. بنابراین در فصل حاضر مانند فصول گذشته ده نمونه از دعاهای

۱. در خصال شیخ صدوق از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- روایت شده است که فرمود: «صنفان من امتی لا نصیب لهما فی الإسلام الغلاة و القدریة» (الخصال، ص ۷۲). یعنی «دو صنف از امت من بهره‌ای در اسلام برای آنها نیست: یکی غالیان و دیگری قدریة»!

ساختگی و زیارت‌های غلوآمیز را مطرح می‌سازیم و به نقد آنها می‌پردازیم.

از میان کتاب‌های دعا که در دسترس ما قرار دارند کتاب «مصباح المتهدجد» اثر شیخ طوسی و «اقبال الاعمال» اثر ابن طاووس و «عده الداعی» اثر ابن فهد حلی و «زاد المعاد» اثر مجلسی و «مفاتیح الجنان» و «الباقیات الصالحات» اثر محدث قمی را باید نام برد.*

گاهی عادت به خواندن ذکری یا مأنوس بودن با دعائی، دیدگان آدمی را می‌بندد و غلط روشنی را که در خلال آن ذکر یا دعا آمده نمی‌بیند و حتی ممکن است دعائی چنان در نظر خواننده‌اش تقدّس و احترام پیدا کند که حاضر نباشد هیچ نقدی را درباره آن تحمّل نماید ولی اگر خود دیانت و اصل شریعت نزد انسان محترم‌تر از روایت فلان محدث و فلان راوی باشد در آن صورت، شخص با ایمان همواره آماده شنیدن نقد است تا هر چه بیشتر بر سر چشمه اصیل دین دست یابد و از آب زلال شریعت بنوشد. امید است خوانندگان ارجمند این کتاب از دسته

رهیافتۀ اخیر باشند و نقادی‌های ما بجای ملالت خاطر، مایهٔ نزدیکی بیشتر ایشان به شریعت بی‌نقاب و اسلام ناب گردد. اینک نوبت آن فرا رسده که به آوردن شواهدی از دعاها و زیارت‌های مغلوط یا ساختگی پردازیم.

۱- دعائی است مشهور که در ماه رجب پس از نمازها خوانده می‌شود. این دعا را در «مفاتیح الجنان»^۱ می‌یابیم ولی اصل آن در کتاب «اقبال» اثر ابن طاووس بدین صورت آمده است:

«علی بن محمد البرسی -رضی الله عنهم- قال أخبرنا الحسين بن أحمد بن شیبان، قال حدثنا حمزة بن القاسم العلوی العباسی، قال حدثنا محمد بن عبدالله بن عمر البرقی، عن محمد بن علی الهمدانی قال أخبرنی محمد بن سنان، عن محمد السجاد فی حدیث طویل قال: قلت

* از میان کتب مذکور، کتاب «عدۀ الداعی و نجاح الساعی» اثر احمد بن فهد حلی از سایر کتاب‌ها، مهذبتر است.

۱. مفاتیح الجنان (در اعمال ماه رجب)، ص ۱۳۷ (از انتشارات کتابفروشی اسلامیة).

لأبى عبدالله - - عليه السلام - - جعلت فداك هذا رجب علمنى دعاء
 ينفعنى الله به قال فقال لى أبو عبدالله - - عليه السلام - - اكتب: بسم
 الله الرحمن الرحيم و قل فى كل يوم من رجب صباحا و مساء و فى
 أعقاب صلواتك فى يومك و ليلتك: يا من أرجوه لكل خير و آمن
 سخطه من كل شر» ... (الى اخر الدعاء)^۱

یعنی: علی بن محمد برسی - که خدا از او خشنود باد - گفت
 حسین بن احمد شیبانی ما را خبر داد، گفت حمزه بن قاسم
 علوی عباسی برای ما حدیث کرد، گفت محمد بن عبدالله بن عمر
 برقی ما را حدیث گفت از محمد بن علی همدانی، گفت محمد
 بن سنان مرا خبر داد از محمد سجاد در حدیثی طولانی که گفت:
 به ابو عبدالله صادق - - عليه السلام - - گفتم: فدایت شوم این
 ماه، رجب است مرا دعائی بیاموز که خداوند بسبب آن نفعی به
 من رساند. ابو عبدالله صادق - - عليه السلام - - پاسخ داد:
 بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم و در هر روز از ماه رجب هنگام
 صبح و شام و پس از نمازهای خود در روز و شب این دعا را

۱. إقبال الأعمال، اثر ابن طاووس، ص ۱۴۳ (چاپ قم، دارالحجّة).

بخوان: یا من ارجوه لكل خیر و آمن سخطه من كل شر (ای کسی که برای هر خیری به او امیدوارم و در هر شری از خشم وی آسوده خاطرم)! تا آخر دعاء...»

این دعا بلحاظ سند، غیر قابل اعتماد و بلحاظ متن، مغلوط است زیرا:

اولاً در میان راویانش نام «محمد بن سنان» برده شده که قبلاً گفتیم ابن الغضائری (بنقل علامه حلی) درباره او آورده است: «إنه ضعيف غال لا يلتفت إليه»^۱. «او در حدیث ضعیف است، از اهل غلو شمرده می‌شود و به گزارش وی اعتنا نباید کرد». و نجاشی در حق وی می‌نویسد: «هو رجل ضعی جدا لا یعول علیه و لا يلتفت إلی ما تفرده»^۲. «او مردی است که در کار حدیث جدا ضعیف است و اعتماد بر وی روان نیست و بر آنچه به تنهایی نقل می‌کند اعتنا نباید کرد».

۱. خلاصة الأقوال، ص ۳۹۴.

۲. رجال النجاشی، ص ۲۳۰.

پس حدیثی که محمد بن سنان به تنهایی از محمد سجاد از امام صادق -علیه السلام- آورده، پذیرفته نیست. ثانیاً دومین جمله از متن این دعا (به صورت‌هایی که روایت شده) با قرآن کریم مخالفت دارد چنانکه در مفاتیح بشکل:

و آمن سخطه عند کل شر و در اقبال بصورت: و آمن سخطه من کل شر و در مصباح المتعجد بشکل: و آمن سخطه عند کل عشره

آمده است که هر سه عبارت، یک مفهوم را می‌رسانند یعنی: «ای کسی که بهنگام هر شر و لغزشی از خشم او ایمن و آسوده خاطر هستم!» با اینکه خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾. (اعراف / ۹۹)

«از مکر خدا^۱ جز گروه زیان کار کسی آسوده خاطر نمی‌شود!».

۱. مکر خدا، همان مهلت دادن پروردگار به مجرمان برای عذاب آنها است در حالی که مجرم، به جای توبه، از عذاب آسوده خاطر می‌شود و گمان می‌کند که جرم سنگین وی پیامد بدی ندارد!

آری شخص با ایمان بمحض آنکه گرفتار لغزش شود و شر و گناهی از او سرزند از خشم و کیفر خداوند ترسان می‌گردد و به استغفار و توبه روی می‌آورد، نه آنکه در هر عمل ناصوابی از عذاب حق، ایمان و آسوده خاطر باشد!

شگفت آنکه شیخ طوسی با آنکه «محمد بن سنان» را تضعیف نموده^۱ و خود نیز از زمره قرآن شناسان و مفسران کلام الله شمرده می‌شود (چنانکه تفسیر ارزنده التبیان از آن اوست) با این همه، دعای مغلوط مذکور را در کتاب «مصباح المتهدجد» آورده است.^۲ و این نیست مگر نتیجه شتابزدگی نسبت به قاعده مشهور «تسامح در ادله سنن». در صورتی که سنن منقول را هم مانند فرائض ماثور، باید با قرآن کریم سنجید و شک نیست که بمحض تعارض با قرآن، از درجه اعتبار ساقط می‌گردد بلکه بطلان و کذب سنن مذکور ثابت می‌شود. باری اثر این دعای ناصواب

۱. علامه حلی در این باره می‌نویسد: و اما الشيخ الطوسی - (رح) فانه ضعفه.

(خلاصة الاقوال، ص ۳۹۴).

۲. مصباح المتهدجد، صص ۲۵۵-۲۷۱، چاپ بیروت (۱۴۱۸ هـ ق).

آنست که وجدان انسان را فریب می‌دهد زیرا بهنگام لغزش و گناهکاری، او را از خداوند بیمناک نمی‌سازد و به توبه و بازگشت بحق بر نمی‌انگیزد و ذلك هو الخسران المبين.

۲- در کتاب «مصباح المتجهد» اثر شیخ ابو جعفر طوسی ضمن تعقیبات و دعاهای روز جمعه نوشته است:

«و عنه (أبی عبدالله الصادق) - علیه السلام - من قال بعد صلوة الفجر أو بعد صلوة الظهر: «اللهم اجعل صلوتک و صلوة ملائکتک و رسلک علی محمد و آل محمد» لم یکتب علیه ذنب سنة»^۱.

یعنی: «از امام ابو عبدالله صادق - علیه السلام - روایت شده که هر کس پس از نماز صبح یا نماز ظهر بگوید: خداوندا درود خود و درود فرشتگان و فرستادگانت را بر محمد و آل محمد قرار ده. یک سال کناه او نوشته نمی‌شود!»

این روایت در کتاب «مفاتیح الجنان» به نقل از شیخ طوسی نیز آمده است.^۲

۱. مصباح المتجهد، ص ۲۶۳.

۲. مفاتیح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص ۴۹.

شیخ طوسی سند روایتش را نیاورده تا درباره آن اظهار نظر شود اما فساد متن روایت، آشکار است زیرا با درودی بر محمد و آل محمد، یک سال محرمات الهی را به تعطیل می‌کشد! و مردم را در گناهکاری جرأت می‌بخشد و هدف شریعت را که ایجاد تقوی و تهذیب نفس است تباه می‌سازد بویژه اگر کسی هر ساله آن درود را تکرار نماید، البته تا پایان زندگانی نباید گناهش ثبت شود! پس گوید این دعاء برای نسخ محرمات ساخته شده است و بی‌گمان مقام امام صادق - علیه السلام - - بالاتر از آنست که درباره فضیلت درود مزبور، چنان سخنی گفته باشد.

۳- مجلس در کتاب «زاد المعاد» بمناسبت فضیلت و استجابت دعا در روز نهم ربیع الاول که مصادف با تقل «خلیفه ثانی» است روایت طولانی و شگفتی آورده و از قول «حذیفه بن الیمان» می‌نویسد که چون عمر در آن روز کشته شد:

«پس رفتم بخدمت امیر المؤمنین - علیه السلام - که آن حضرت را تهنیت و مبارک باد بگویم به آنکه آن منافق کشته شد و به عذاب حق تعالی و اصل گردید و چون حضرت مرا دید گفت: ای

حذیفه آیا در خاطر داری آن روز را که آمدی بنزد سید من رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و من و دو سبط او حسن و حسین نزد او نشسته بودیم و با او طعام می خوردیم پس ترا دلالت کرد بر فضیلت این روز؟ گفتم بلی ای برادر رسول خدا، حضرت فرمود که بخدا سوگند که این روز است که حق تعالی در آن، دیده آل رسول را روشن گردانید و من برای این روز، هفتاد و دو نام می دانم! حذیفه گفت: یا امیر المؤمنین می خواهم که آن نامها را از تو بشنوم. حضرت فرمود که: این روز استراحت است که مومنان از شر آن منافق استراحت یافتند. و روز زائل شدن کرب و غم است. و روز غدیر دوم است. و روز تخفیف گناهان شیعیان است. و روز اختیار نیکو برای مؤمنان است. و روز برداشتن قلم از شیعیان است. و روز بر هم شکستن کفر و عدوان است. و روز عافیت است. و روز برکت است. و روز طلب خونهای مؤمنان است. و روز عید بزرگ خدا است. و روز مستجاب شدن دعا است...»^۱

۱. زاد المعاد، اثر ملا محمد باقر مجلسی، باب هشتم (اعمال ماه ربیع الاول)

این حدیث ساختگی نشان می‌دهد که به مناسبت روز قتل خلیفه، خداوند سبحان قلم از گناهان شیعیان بر داشته است! یعنی هر چه از فحشاء و منکر در آن روز مرتکب شوند به حساب نمی‌آید. آیا می‌توان باور کرد که این گفتار از امام متقیان باشد؟ آیا این سخن، افترا و تهمت بر امیر مؤمنان -علیه السلام- محسوب نمی‌شود؟ آیا این روایت، عوام را به گناه و فساد نمی‌کشاند؟

نگارنده خود شاهد بودم که شخص ظاهر الصلاحی در روز نهم ربیع الاول، به گناه و فسق تجاهر می‌نمود و چون سبب آن از وی پرسیده شد، پاسخ داد: مگر نمی‌دانید که امروز، روز نهم ربیع است و قلم را از گناهان شیعیان برداشته‌اند؟! شگفت‌تر آنکه در همین روایت مجعول با کمال جسارت آمده است که خداوند سبحان به پیامبر خود فرمود:

«امر کرده‌ام ملائکه نویسندگان اعمال را که از این روز تا سه روز، قلم از مردم بدارند و نویسند گناهان ایشان را برای کرامت تو و وصی تو!»^۱

راوی ناندان، چنان پنداشته که گرامی داشت پیامبر و امام، وابسته به آنست که خداوند، مردم را در گناه‌کاری تا سه روز (همچون حیوانات) آزاد گذارد!

آیا اینست معنای اکرام پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و علی -علیه السلام- از سوی خداوند پاک؟!

۴- در کتاب «الباقیات الصالحات» اثر محدث قمی که در حاشیه مفاتیح الجنان به چاپ رسیده است، دعائی برای «رفع دندان درد» آمده که از عجائب ادعیه شمرده می‌شود. محدث قمی در این باره می‌نویسد:

«و ایضا وارد شده که چوبی یا آهنی بگذارد بر دندان درد کن (!) و افسون کن آن را از جانب آن هفت مرتبه: «بسم الله

۱. زاد المعاد، ص ۴۰۸.

الرحمن الرحيم العجب كل العجب دوده تكون في الفم تاكل العظم و
تنزل الدم. انا الراقي و الله الشافي»^۱ «....!»

معنای عبارت اخیر اینست که: «جای شگفتی است، کمال
شگفتی! کرمی است در دندان که استخوان را می خورد و خون را
می ریزد. من افسون کننده ام و خدا، شفا بخش ...».

گویا اصطلاح «کرم خوردگی دندان» مخترع این دعا را بگمان
افکنده که واقعاً کرم در دندان پنهان شده است! و لذا افسون
مذکور را برای آن ساخته تا هر چه زودتر، کرم موذی بیرون آید
و از خوردن استخوان و ریختن خون باز ایستد. البته راوی این
افسون و سند روایت، معلوم نیست و کسی هم بخود اجازه
نمی دهد تا افسون فوق را نزد دندان پزشکان تحصیل کرده مطرح
کند و صحت و سقم آن را جویا شود!

۵- در «مفاتیح الجنان» در بیان «اعمال روز جمعه» می نویسد:
«بدانکه از برای خواندن آیه الكرسي علی التنزیل در روز
جمعه فضیلت بسیار روایت شده».^۱

۱. الباقیات الصالحات، در حاشیه مفاتیح، صص ۲۸۹-۲۹۰.

آیا آیه الکرسی علی التنزیل (یعنی بدانگونه که بر پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - نازل شده) کدامست؟ محدث قمی در «الباقیات الصالحات» آن را بدین صورت توضیح می‌دهد:

«علامه مجلسی فرموده که به روایت «علی بن ابراهیم و کلینی، آیه الکرسی علی التنزیل چنین است: الله لا اله الا هو الحی القيوم لا تاخذه سنه و لا یوم له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم، من ذا الذی تا هم فیها خالدون».^۲

این روایت، یک عیب اساسی و اصلاح نشدنی دارد و آن اینست که ادعا می‌کند آیه الکرسی در قرآن کریم تحریف شده و شکل صحیحش در این روایت آمده است! چنین ادعایی اساس اسلام را متزلزل می‌کند و قرآن مجید را از حجیت ساقط می‌نماید. عباراتی که در این روایت بر آیه الکرسی افزوده‌اند کلماتی می‌باشد که از مواضع دیگر قرآن کریم برداشته شده است

۱. مفاتیح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص ۳۶.

۲. الباقیات الصالحات (در حاشیه مفاتیح) ص ۳۶.

مثلاً: «له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری» عینا ششمین آیه از سوره شریفه «طه» است. و نیز «عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم». بخشی از آیه بیست و دوم از سوره کریمه «حشر» شمرده می‌شود.

در جای خود به اثبات رسیده که قرآن مجید از هر گونه تحریف و تبدیلی مصون مانده است و این قبیل روایات قابل اعتماد و در خور اعتناء نیستند چنانکه بزرگان فرقه امامیه مانند شریف مرتضی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و دیگران بر این قول رفته‌اند و از جمله ادله این امر آنست که در آثار «متواتر» از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و امامان -علیه السلام- آمده که احادیث را به قرآن عرضه کنید و حق و باطل آنها را با کلام الهی بسنجید که اگر قرآن دستخوش تحریف شده بود، در آن صورت نمی‌توانست میزان تشخیص حق از باطل قرار گیرد.

۶- محدث قمی در کتاب «مفاتیح الجنان» زیارتی را با عنوان «زیارت جامعه کبیره» از شیخ صدوق نقل کرده است^۱ که هر

۱. مفاتیح الجنان، ص ۵۴۴ به بعد.

چند مورد توجه فراوان قرار گرفته و کسانی از غلام (همچون شیخ احمد احسائی) بر آن شروحنی نوشته‌اند ولی بخش‌هایی از آن، آشکارا با قرآن مجید مخالفت دارد. مثلاً در این زیارت خطاب به امامان گفته می‌شود:

«إِيَابِ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحَسَابِهِمْ عَلَيْكُمْ»

یعنی: «بازگشت خلق به سوی شما و حساب ایشان بر عهده شما است!»

با آنکه در قرآن مجید می‌خوانیم:

﴿إِنَّا إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾ . (غاشیه / ۲۵-۲۶)

«همانا بازگشت ایشان بسوی ما است سپس حسابشان بر عهده ما است.»

برخی، در مقام رفع این تعارض بر آمده چنین پاسخ داده‌اند که: مردم به (اذن خدا) به پیامبر و امامان باز می‌گردند و حسابشان با ایشان خواهد بود همانگونه که قبض نفوس بهنگام مرگ، در قرآن کریم به خداوند و نیز به فرشتگان نسبت داده شده است یعنی فرشتگان به اذن خدا این کار را بر عهده می‌گیرند.

جواب ما به دسته مزبور اینست که: اگر خداوند سبحان اذن داده بود تا پیامبر اکرم و امامان - علیه السلام - حساب مردم را بر عهده گیرند هیچگاه در کتابش به رسول خود اعلام نمی فرمود:

﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾. (انعام / ۵۲)

«حساب ایشان به هیچ وجه بر عهده تو نیست»!

همانگونه که اگر در قرآن مجید به تصریح آمده بود: «قبض نفوس به هیچ وجه بر عهده فرشتگان نیست» در آن صورت ما حق نداشتیم این کار را به آنها نسبت دهیم. امامان - علیه السلام - به ما سفارش نموده اند که روایات مخالف با قرآن را نپذیرید، ما نمی دانیم اگر جملظ (حسابهم علیکم) با آیه شریفه (ما علیک من حسابهم من شیء) مخالفت نداشته باشد، پس معنای «روایت مخالف با قرآن» کدامست؟!

اگر ما به خود اجازه دهیم تا هر جمله ای را به «تأویل» کشیم و بدلخواه، توجیه و تفسیر کنیم در آن صورت آیا سخنان مخالف با

۱. با توجه به آنکه نکره در سیاق نفی، مفید عموم است.

قرآن، اساساً مصداقی پیدا می‌کنند؟ پس سفارش رسول اکرم و ائمه - علیه السلام - برای چه کس و در چه موضوعی بوده است؟!

در مورد راوی اول این زیارت، یعنی «موسی بن عبدالله نخعی» کتاب‌های رجال سخنی نگفته‌اند و بقول مامقانی «به اهمال برگزار کرده‌اند»^۱ و نیز دربارهٔ دوّمین راوی آن یعنی «محمد بن اسماعیل بر مکی» علمای رجال، اختلاف دارند. علامه حلی در «خلاصه الاقوال» می‌نویسد:

«اختلف علماءنا فی شأنه، فقال النجاشی: إنه ثقة مستقیم. و قال ابن الغضائری: إنه ضعیف».^۲

۱. مامقانی اضافه می‌کند: و اهمالهم ذکره فی کتب الرجال غیر قادح فیهِ و العلم عند الله تعالی (تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۵۷). یعنی: «اینکه در کتابهای رجال ذکر او را نیاورده‌اند دلیل بر قدح وی نمی‌شود با این حال علم به احوال وی نزد خدای تعالی است!» باید گفت: اصل در پذیرش قول راوی، وثاقت اوست و با اهمال ذکرش در کتب رجال، وثاقت وی ثابت نمی‌شود و او مهمل و مجهول می‌ماند!

۲. خلاصه الاقوال، ص ۲۵۸.

یعنی: «علمای ما در مقام او به اختلاف سخن گفته‌اند. نجاشی گفته است که وی مورد وثوق می‌باشد و انحراف در مذهب ندارد و ابن الغضائری گفته که او ضعیف است».

اگر ما «میزان قرآنی» را در دست بگیریم با ابن الغضائری همسخن خواهیم شد.

۷- محدث قمی در «مفاتیح الجنان» در خلال اعمال روز جمعه آورده است:

«از حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - مروی است که هر که یک انار در روز جمعه ناشتاب خورد تا چهل روز دلش را نورانی گرداند و اگر دو انار بخورد تا هشتاد روز و اگر سه انار بخورد تا صد و بیست روز و سوسه شیطان را از او دور گرداند و هر که سوسه شیطان از او دور گردد، معصیت خدا نکند و هر که معصیت خدا نکند داخل بهشت شود!»^۱

در این روایت شکفت با یک قیاس مسلسل و مرگب! (هر کس انار بخورد و سوس نشود، و هر کس و سوسه نشود معصیت نکند،

۱. مفاتیح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص ۳۶.

و هر کس معصیت نکند، به بهشت رود، پس هر کس انار بخورد
 به بهشت رود!) کار بهشت رفتن را آسان نموده است. آیا اینها از
 تعالیم عالیة اسلام است یا انار فروش مدینه برای رونق بازارش
 بچنین جعلیاتی دست زده است؟!

۸- شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب «مصباح المتجهد» در
 خلال اعمال روز جمعه آورده است:

«روی محمد بن إسماعیل بن بزیر عن الرضا - علیه السلام -
 قال قلت: بلغنی أن یوم الجمعة أقصر الأيام. قال: كذلك هو! قلت:
 جعلت فداک کیف ذاک؟ قال قال أبو عبدالله - علیه السلام - إن
 الله یجمع فیہ أرواح المشرکین تحت عین الشمس، فإذا رکدت الشمس
 عذبت أرواح المشرکین برکود الشمس فإذا کان یوم الجمعة رفع عنهم
 العذاب لفضل یوم الجمعة فلا یكون للشمس رکود»^۱

یعنی: «محمد بن اسماعیل بن بزیر از ابو الحسن رضا - علیه
 السلام - روایت نموده که گفت به امام گفتم: به من رسیده که
 روز جمعه کوتاه‌ترین روزها است. پاسخ داد: این چنین است! اس

۱. مصباح المتجهد، ص ۲۰۵.

گفتم فدایت کردم این امر چگونه است؟ پاسخ داد: ابو عبدالله صادق - علیه السلام - گفته است که خداوند ارواح مشرکان را در زیر چشمه خورشید گرد می‌آورد و چون خورشید از حرکت ایستاد ارواح مشرکان بسبب توقف خورشید، عذاب می‌شوند ولی هنگامی که روز جمعه فرا رسد بخاطر فضیلت آنروز، عذاب از مشرکان بر طرف خواهد شد و از این رو برای خورشید توقف و رکودی در آنروز نیست (و لذا جمعه کوتاه‌ترین روزها است)!

داوری درباره این روایت را به آشنایان با علوم می‌سپارم.

۹- شیخ طوسی در «مصباح المتهدجد» در خلال اعمال ماه

شعبان می‌نویسد:

«روی محمد بن مارد التیمی قال: قال قال لنا أبو جعفر - علیه

السلام - من زار قبر الحسين - علیه السلام - فی النصف من

شعبان غفرت له ذنوبه و لم تكتب علیه سیئه فی سنته حتی یحول علیه

الحوّل»^۱.

۱. مصباح المتهدجد (فی اعمال شهر شعبان)، ص ۵۷۴.

یعنی: «محمد بن مارد تمیمی روایت کرده که ابو جعفر باقر -
 -علیه السلام- - برای ما گفت: هر کس در نیمه شعبان قبر حسین
 - -علیه السلام- - را زیارت کند گناهایش آمرزیده می شود و
 در آن سال بدی های وی نوشته نخواهد شد تا آنکه یک سال بر
 او بگذرد!»

این روایت هم از قماش روایات پیشین است و در جرأت دادن
 مردم به بدکاری، نقش مؤثری دارد.

۱۰- سید بن طاووس در کتاب «اقبال الاعمال» در فضیلت ماه
 شعبان می نویسد:

«عن النبی - -صلی الله علیه وسلم- - أنه قال: من صلی أول لیلة
 من شعبان اثنی عشرة رکعة یقرء فی کل رکعة فاتحة الكتاب و قل هو
 الله احد خمس عشرة مرة اعطاه الله تعالی ثواب اثنی عشر ألف شهید و
 کتب له عبادة اثنی عشرة سنة و خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه و
 اعطاه الله بكل آیه فی القرآن قصراً فی الجنة!»^۱

۱. اقبال الأعمال (فی فضل شعبان المعظم)، ص ۱۹۳.

یعنی: «از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت کرده‌اند که فرمود: هر کس در شب اول شعبان دوازده رکعت نماز گزارد و در هر رکعت، فاتحه‌الکتاب و قل هو الله احد را پانزده مرتبه بخواند، خداوند پاداش دوازده هزار شهید را به او می‌دهد و ثواب دوازده سال عبادت را برایش می‌نویسد و از گناهان خود بیرون می‌آید همانند روزی که مادرش او را زاده بود و خداوند به تعداد هر آیه‌ای در قرآن (یعنی ۶۲۳۶ آیه) قصری در بهشت بدو می‌بخشد».

خوشبختانه این روایت سند ندارد و گرنه، شهدای راه خدا بسیار مغبون می‌شدند زیرا اگر بجای جانبازی در راه حق، نماز مزبور را می‌خواندند دوازده هزار مرتبه، پاداش بیشتری نصیب ایشان می‌شد!



احادیث ساختگی و شناخت آنها

احادیثی که در فصول گذشته به نقد آنها پرداختیم نمونه‌هایی بود از صدها حدیث نادرست و اخبار ساختگی که در جوامع حدیث گرد آمده است و آنچه در این کتاب آوردیم در برابر اخباری که از آنها یاد نکردیم مثنی نمونه خروار شمرده می‌شود. اکنون که به پایان سخن رسیده‌ایم لازمست برای آشنایی خوانندگان ارجمند، موازین و ضوابطی را خاطر نشان سازیم که در تشخیص احادیث ساختگی یا مغلوط نقش اساسی دارند.

۱- نخستین میزان برای جداسازی احادیث صحیح از ناصحیح «قرآن کریم» است چرا که قرآن در آیات متعددی، خود را

«فرقان» خوانده^۱. و فرقان که مصدر فرق یفرق است بمعنای «ما یفرق به بین الحق و الباطل» می‌آید یعنی چیزی که حق از باطل بدان جدا می‌شود. از همین رو بنا به گزارشی که آمده پیامبر بزرگوار اسلام -صلی الله علیه وسلم- ضمن خطبه‌ای به مسلمانان فرمود:

«أیها الناس ما جائکم عنی یوافق کتاب الله فأنا قلته و ما جائکم یخالف کتاب الله فلم اقله»^۲.

«ای مردم! هر چه از من به شما رسید که با کتاب خدا سازگار بود، من آن را گفته‌ام و هر چه به شما رسید و با کتاب خدا سازگار نبود، من آن را نگفته‌ام».

امامان اهل بیت -علیه السلام- نیز بارها این گفتار پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- را تأیید نموده‌اند بطوریکه احادیث ایشان در این باره بلحاظ معنا، متواتر است چنانکه شیخ انصاری در

۱. به آیات ۱۸۵ / بقره و ۴ / آل عمران و ۱ / فرقان نگاه کنید.

۲. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

کتاب «فرائد الأصول» بر تواتر معنوی احادیث مزبور، تصریح کرده است.

بنابراین، هر حدیثی در درجه اول باید به قرآن مجید عرضه شود و با کلام الهی ارزیابی گردد. البته در فهم کتاب خدا لازمست از «اصول تفسیر» بهره گرفت و قواعدی را که برای درک زبان عرب مؤثر است از یاد نبرد و با شیوه سخن قرآن آشنا شد و به توجیه و تأویل بی دلیل روی نیاورد.

ما در همین کتاب، بطور نمونه احادیثی را نشان دادیم که با کتاب خدا هماهنگی ندارند نظیر حدیث «جعلنا ... خزانه فی سمائه و ارضه»^۱ که یادآور شدیم این جمله با آیه شریفه

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ﴾^۲ (انعام / ۵۰)

نمی‌سازد و گفتیم که در توجیه حدیث مذکور (و امثال آن) نباید پافشاری داشت زیرا اگر بنای کار را بر تأویل و توجیه بگذاریم، در آن صورت اساساً حدیثی ناسازگار با قرآن نخواهیم

۱. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲. الانعام / ۵۰.

یافت! و معلوم نمی‌شود که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و ائمه هدی -علیه السلام- آن همه سفارش را برای چه کس و بچه منظوری نموده‌اند؟!

۲- دومین میزان برای تشخیص احادیث نادرست «سنت مسلم پیامبر -صلی الله علیه وسلم-» است به این معنا که اگر حدیث نادری در برابر آثار قطعی از سنت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- قرار گیرد، حدیث مزبور را باید طرد کنیم چنانکه از امام صادق -علیه السلام- مروی است: «كل شيء مردود إلى الكتاب و السنة و كل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف».^۱

«هر چیزی به کتاب خدا و سنت رسول باید برگردانده شود و هر حدیثی که با کتاب خدا سازگار نباشد، باطل و ساختگی است».

شاهد مثال روایتی است که دلالت دارد خطبه‌های نماز جمعه باید پس از نماز خوانده شود!^۲ این روایت در برابر آثار قطعی که

۱. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، صص ۴۳۲-۴۳۳.

شیعه و سنی از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و امامان -علیه السلام- نقل کرده‌اند باطل و بی‌اعتبار است، آثار مزبور همگی دلالت دارند بر اینکه خطبه‌های نماز جمعه باید پیش از نماز خوانده شود.

۳- سومین میزان «اجماع امت اسلامی» است یعنی هر حدیثی که با اجماع امت مخالف باشد، مردود شمرده می‌شود چنانکه ابو قره (از محدثان دوره عبّاسی) در بحث از رؤیت خداوند در دنیا» به امام رضا -علیه السلام- گفت: فتکذب الروایات؟ «آیا پس روایات را تکذیب می‌کنی؟»

امام رضا پاسخ داد:

«إذا كانت الروایات مخالفة للقرآن کذبتها و ما أجمع المسلمون علیه أنه لا يحاط به علما و لا تدركه الأبصار و ليس كمثلہ شیء»^۱
یعنی: «هنگامی که روایات با قرآن مخالف باشد، آنها را تکذیب می‌کنم و چیزی که مسلمین بر آن اجماع دارند اینست که احاطه علمی به خداوند ممکن نیست و دیدگان او را ادراک

۱. الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۹۶.

نمی‌کنند و هیچ چیزی همانند وی نیست» (در اینجا امام علاوه بر قرآن، اجماع مسلمین را نیز حجت دانسته است).

شاهد مثال روایتی است که می‌گوید هر کس جمعه‌ای بر او بگذرد و در آن مدت، سوره «قل هو الله احد» را نخواند و سپس بمیرد، بر دین ابولهب مرده است!^۱ این حدیث به اجماع امت اسلامی (از شیعه و سنی) باطل است زیرا خواندن سوره توحید - هر هفته یکبار - بر مسلمین واجب نیست تا چه رسد به آنکه تارکش بر دین ابولهب بمیرد!

۴- چهارمین میزان برای تشخیص احادیث ساختگی «عقل» است. عقل یکی از ملاک‌های پر اهمیت در این راه بشمار می‌آید زیرا حقانیت اساس دین با عقل فهمیده می‌شود و اگر حجیت عقل بکلی مورد انکار قرار گیرد، اثبات اصول دین ممکن نیست از این رو در قرآن مجید بارها به تعقل سفارش شده و حتی استدلال‌ات عقلی در قرآن صورت پذیرفته است. در احادیث نبوی و آثار اهل بیت هم مکرر از اهمیت و حجیت عقل سخن

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۵۱۰.

بمیان آمده است. ابن سگّیت (یکی از ائمه ادب در دوره عبّاسی) از امام هادی - علیه السلام - پرسید: «فما الحجه علی الخلق الیوم»؟ یعنی: «امروز حجت بر مردم چیست؟»

امام پاسخ داد:

«العقل، يعرف به الصادق علی الله فیصدقه و الکاذب علی الله فیکذبه»^۱!

یعنی: «عقل است که بوسیله آن هر کس بر خدا راست گوید شناخته می‌شود و تصدیق خواهد شد و هر کس بر خدا دروغ بزند نیز شناسایی می‌شود و تکذیب می‌گردد!»
بنابراین، عقل اجازه دارد اخبار ضدّ عقلی و راویان آنها را تکذیب کند.

شاهد مثال: خبری است که می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- به یارانش فرمود: صبحگاهان ستاره‌ای از آسمان فرود می‌آید و در خانه یک تن از شما سقوط خواهد کرد. هر کس آن ستاره در خانه‌اش فرود آید، او وصی و جانشین و امام پس از

۱. الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

من خواهد بود. سپس ستاره آسمانی در خانه علی بن ابی طالب
-علیه السلام- فرود آمد.^۱

عقل، این خبر را نمی‌پذیرد و راوی آن را تکذیب می‌کند زیرا
می‌داند که کوچکترین ستاره آسمانی در تمام عربستان جای
نمی‌گیرد تا چه رسد به خانه علی -علیه السلام-! در اینجا باید
یادآور شد که مراد از حجیت عقل، حجیت «عقل طبیعی» است
که دارای احکام روشن می‌باشد نه آراء پیچیده عقلی که «عقل
اکتسابی» نامیده می‌شود و مورد اختلاف عقلا قرار دارد.

۵- پنجمین میزان برای تمیز احادیث ساختگی «علوم قطعی
تجربی» است (نه تئوری‌های اثبات نشده)! زیرا قرآن مجید، آثار
علمی را حجّت شمرده و به کافران فرموده است:

﴿اِنَّنِي بَكْتَابٍ مِّنْ قَبْلِ هٰذَا اَوْ اَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ اِن كُنْتُمْ
صَادِقِينَ﴾. (احقاف / ۴)

۱. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۷ بعد.

«بگو» کتابی پیش از این یا اثری علمی برای من آورید
(که مدعای شما را به اثبات رسانند) اگر راست
می‌گویید».

شاهد مثال: روایتی است که می‌گوید: روز جمعه کوتاه‌ترین
روزها است زیرا در روزهای دیگر، خورشید متوقف می‌شود تا
ارواح مشرکان در برابر آن، شکنجه شوند ولی در روز جمعه
خورشید از حرکت باز نمی‌ماند و از این رو روز جمعه کوتاه‌تر از
دیگر ایام است!^۱

این روایت با تجربه علمی مخالف است زیرا با اندازه‌گیری‌های
دقیق معلوم شده که روز جمعه کوتاه‌ترین ایام نیست و بعلاوه به
اثبات رسیده که گذشتن خورشید از افقها در روزهای غیر جمعه،
توقف بردار نیست (صرفنظر از اینکه گذشتن خورشید را از افق،
نتیجه حرکت زمین می‌دانند نه خورشید).

۶- ششمین میزان برای تعیین احادیث باطل، مخالفت آنها با
«تاریخ صحیح» است.

۱. مصباح المتهدد، ص ۲۰۵.

شاهد مثال: روایتی است که می‌گوید روز عرفه پس از تولد علی -علیه السلام- نامگذاری شد زیرا در آن روز، علی -علیه السلام- پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- را شناخت! با آنکه نزد مورخان از مسلمات تاریخی است که عرفه پیش از تولد علی -علیه السلام- نامگذاری شده بود و در میان عرب شهرت داشت.

۷- هفتمین میزان برای شناخت احادیث دروغین «تعارض دو حدیث با یکدیگر» است که قطعاً هر دو نمی‌توانند درست باشند. شاهد مثال: روایتی است که بر لزوم وضوء به‌مراه غسل جمعه دلالت دارد و روایتی که وضوء را با غسل جمعه، لازم نمی‌شمارد!^۲

۸- هشتمین میزان برای شناخت احادیث نادرست «وعدۀ ثواب‌های مبالغه‌آمیز برای عملی آسان» است.

۱. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۵۱۴ و همان کتاب، ج ۱، ص ۵۱۳.

شاهد مثال: روایتی است که دلالت دارد هر کس فلان نماز را بخواند، خداوند ثواب دوازده هزار شهید را به او می‌دهد!^۱

۹- نهمین میزان برای تمییز احادیث دروغین «جرأت بخشیدن مردم، به گناهکاری» است.

شاهد مثال: حدیثی است که می‌گوید: هر کس فلان درود را بر محمد و آلش -صلی الله علیه وسلم- بفرستد تا یک سال گناهان او نوشته نمی‌شود!^۲

۱۰- دهمین میزان برای تشخیص احادیث ساختگی، اموری است که امام علی بن موسی الرضا -علیه السلام- آنها را بدینصورت توصیف نموده‌اند:

«إن مخالفینا وضعوا أخبارا فی فضائلنا و جعلوها علی ثلاثه أقسام، أحدها الغلو و ثانیها التقصیر فی أمرنا و ثالثها التصریح بمثالب أعدائنا فإذا سمع الناس الغلو فینا کفروا شیعتنا و نسبوه إلی القول بربوبیتنا و إذا سمعوا التقصیر اعتقدوه فینا و إذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسمائهم

۱. إقبال الأعمال، ۱۹۳.

۲. مفاتیح الجنان، ۴۹.

ثلبونا بأسمائنا و قد قال الله عزوجل: و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم»^۱.

یعنی: «مخالفان ما اخباری را در فضائل ما ساخته‌اند و آنها را بر سه بخش کرده‌اند: یکی احادیث غلوآمیز. دوّم احادیثی که ضمن آنها در حقّ ما تقصیر و کوتاهی شده است. سوّم احادیثی که در آنها به عیوب دشمنان ما تصریح کرده‌اند. پس همین که مردم روایات غلوآمیز را درباره‌ی ما می‌شنوند، پیروان ما را تکفیر می‌کنند و به آنها نسبت می‌دهند که مقام خدایی برای ما قائلند. و چون تقصیرها و کوتاهی‌هایی را که در حقّ ما روا داشته‌اند می‌شنوند، به آنها عقیده پیدا می‌کنند و هنگامی که عیوب دشمنان ما را با نام و نشان آنها، از قول ما می‌شنوند با نام و نشان به ما ناسزا می‌گویند! با اینکه خدای تعالی (در قرآن کریم) فرموده است: غیر خدا را - که مشرکان می‌خوانند - ناسزا مگویید زیرا ایشان نیز از راه تجاوز و نادانی به خدا ناسزا خواهند گفت».

۱. عیون اخبار الرضا، ص ۱۶۹.

و همچنین امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام - به حسین بن خالد فرموده است:

«یا بن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه و الجبر الغلاه»^۱

یعنی: «ای پسر خالد، غالیان از قول ما، اخباری را درباره تشبیه

(خدا به خلق) و عقیده به جبر، جعل کرده‌اند!»

در پایان کتاب از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که با توفیق روز افزون به علمای روشنگر و دلسوز، فرهنگ مسلمانان را از گزند احادیث دروغین و خرافات ساختگی پاک فرماید.

«بمنه و کرمه و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

۱. عیون اخبار الرضا، ص ۸۲.

منابع كتاب

- ١- قرآن كريم
 - ٢- نهج البلاغه
 - ٣- رجال الكشى (اختيار معرفه الرجال)
 - ٤- الموضوعات
 - ٥- علل الحديث
 - ٦- شرح الدرايه
 - ٧- احاديث القصاص
 - ٨- المنار المنيف فى الصحيح و الضعيف
 - ٩- سلسله الاحاديث الضعفيه و الموضوعه
 - ١٠- الاخبار الدخيله
- كتاب إلهى
على - عليه السلام -
ابو عمرو كشى
عبدالرزاق صنعانى
ابن أبى حاتم
زين الدين عاملى
ابن تيميه حرانى
ابن قيم جوزيه
محمد ناصر البانى
محمد تقى شوشترى

- ١١- الاصول من الكافي شيخ كليني
- ١٢- عيون اخبار الرضا شيخ صدوق
- ١٣- شرح عقائد الصدوق (تصحيح اعتقاد الاماميه) شيخ مفيد
- ١٤- علم الحديث مدير شانہ چي
- ١٥- عده الاصول شيخ طوسي
- ١٦- المعتبر محقق حلي
- ١٧- بحار الانوار محمد باقر مجلسي
- ١٨- فرائد الاصول شيخ انصاري
- ١٩- الاربعين شيخ بهاء الدين عاملي
- ٢٠- تاريخ بغداد خطيب بغدادی
- ٢١- البرهان في علوم القرآن بدرالدين زرکشي
- ٢٢- تفسير منهج الصادقين فتح الله كاشاني
- ٢٣- سفينه البحار شيخ عباس قمي
- ٢٤- الاسرار المرفوعه في الاخبار الموضوعه علي قاري
- ٢٥- تحف العقول ابن شعبه حراني
- ٢٦- لؤلؤ و مرجان ميرزا حسين نوري

- ٢٧- الفهرست شيخ طوسى
- ٢٨- كشف المحجه ابن طاووس
- ٢٩- مرآه العقول محمد باقر مجلسى
- ٣٠- الوافى فيض كاشانى
- ٣١- منهج المقال استرآبادى
- ٣٢- رجال النجاشى نجاشى
- ٣٣- جامع الرواه اردبيلى
- ٣٤- تنقيح المقال فى علم الرجال مامقانى
- ٣٥- تفسير مجمع البيان شيخ طبرسى
- ٣٦- خلاصه الاقوال فى معرفه الرجال علامه حلى
- ٣٧- الروضه من الكافى شيخ كلينى
- ٣٨- المكاسب شيخ انصارى
- ٣٩- المنجد لويس معلوف
- ٤٠- من لا يحضره الفقيه شيخ صدوق
- ٤١- الخصال شيخ صدوق
- ٤٢- معانى الاخبار شيخ صدوق

- ٤٣- كمال الدين و تمام النعمه
شيخ صدوق
- ٤٤- صفات الشيعة و فضائل الشيعة
شيخ صدوق
- ٤٥- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال
شيخ صدوق
- ٤٦- الحدائق الناضره
يوسف بحراني
- ٤٧- لؤلؤه البحرين
يوسف بحراني
- ٤٨- المدخل الى عذب المنهل
ابوالحسن شعراني
- ٤٩- تهذيب الاحكام
شيخ طوسي
- ٥٠- الاستبصار فيما اختلف فيه من الاخبار
شيخ طوسي
- ٥١- اعيان الشيعة
محسن امين عاملي
- ٥٢- حليه المتقين
محمد باقر مجلسي
- ٥٣- وسائل الشيعة
حر عاملي
- ٥٤- تفسير جوامع الجامع
شيخ طبرسي
- ٥٥- مفاتيح الجنان
شيخ عباس قمي
- ٥٦- الباقيات الصالحات
شيخ عباس قمي
- ٥٧- السرائر
ابن ادريس حلي
- ٥٨- الفقه على المذاهب الخمسه
جواد مغنيه

- ۵۹- تفسیر علی بن ابراهیم
 علی بن ابراهیم قمی
- ۶۰- التفسیر (تفسیر عیاشی)
 محمد بن مسعود عیاشی
- ۶۱- البرهان فی تفسیر القرآن
 هاشم بحرانی
- ۶۲- الصافی فی تفسیر القرآن
 فیض کاشانی
- ۶۳- الامالی
 شیخ صدوق
- ۶۴- عده الداعی و نجاح الساعی
 ابن فهد حلی
- ۶۵- اقبال الاعمال
 ابن طاووس
- ۶۶- مصباح المتجهد
 شیخ طوسی
- ۶۷- زاد المعاد
 محمد باقر مجلسی

منابع مذکور، در خلال کتاب معرفی شده‌اند.